موسسهٔ انتشارات بیهقی

آثار اردوی اقبال

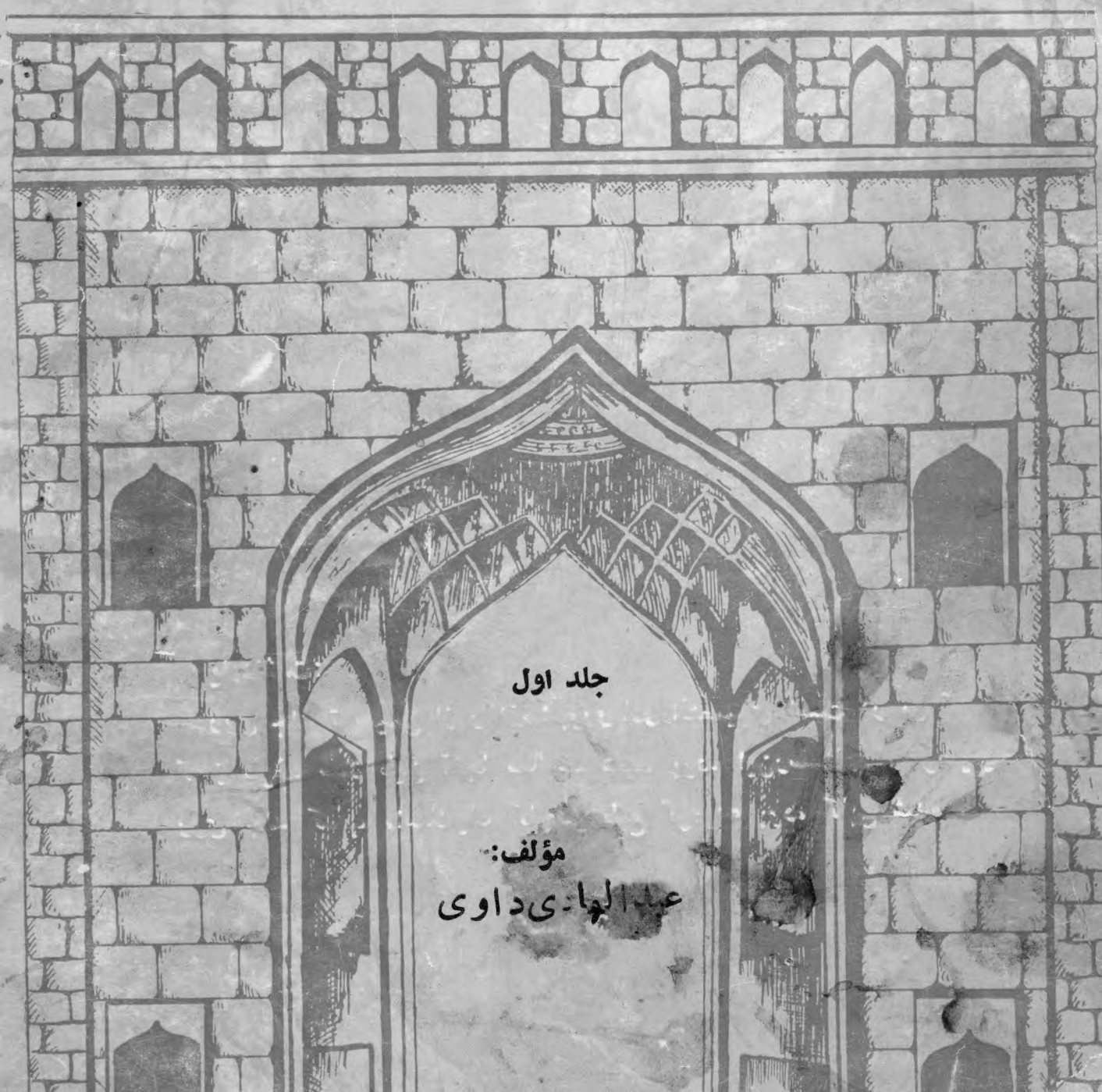

جلد اول

مؤلف:
عبدالهادی داوی

یادداشت:

روی جلد ترسیمی از رواق‌مشهورونادر التعمیری است در مر کزدکن که‌از طرف سلا طین آنجا سا خته شده بود. این‌رسم‌ازروی ترسیمیکه روی جلد کتاب «اسلامیك کلچـر»طبع گردیده بود، کاپی شده است.

وزارت اطلاعات و کلتور

آثار اردوی اقبال

جلد اول

مؤلف:

عبدالهادی داوی

PROPERTY OF ACKU

موسسه انتشارات بیهقی

دلو- ۱۳۵۵

تذکر :

یکی از مردانیکه درعصر حاضرتمام عمرش را وقف گسستن زنجیر های استعمار و خدمت به ملل مشرق زمین کرده است، علامه اقبال میباشد. او نه تنها بعنوان یکی ازآغازگران نهضت آزادیخواهی در ثیم قاره شهرت دارد بلکه به حیث شاعر و فیلسوف و سخندانی بزرگ، نیز، حایز مرتبت و الاییست که به شخصیت و چهرهٔ درخشانش ابعاد متنوع میدهدو اما احساس و قضاوت ما افغانها برعلاوهٔ ارج گذاری به مقام سیاسی و ادبی این فرزند نامی خاورزمین ازمنبع دیگری نشات می کند ، از جائیکه اقبال می گوید :

آسیا یک پیکرآب و گل است کشور افغان دران پیکردل است

او افغان دوستی بزرگ بودو همیشه در امر بیداری مشرق زمین نظری خاصی ، بسرزمین ما داشت و درآثاری چون (پیام مشرق) (پس چه باید کرد ای اقوام شرق) و (مسافر) و دیگر مجموعه های شعرش از ملت افغان بعنوان ملتی آزاده ، سرفرازوز نجیرگسل استعمار و استبداد یاد کرده است. ما همواره یاد این بزرگمرد راگرامی میداریم وخوشحالیم که درازاء آنهمه محبت عالمانه وشاعرانه ، این کتاب ارزشمند رابه کوشش وتدوین وتألیف استادگرانمایه شاغلی عبدالهادی داوی به زیور طبع می آراییم ومعناً ادای دین می کنیم.

پوهاند دکتور نوین
وزیر اطلاعات و کلتور

PROPERTY OF BACKUP 4829

فهرست

عنوان	اجزای عنوان	صفحه
حمد و نعت	حمد	۱
	نعت	۲
مقدمه	اقبال ما	۳
	لهجهٔ وطنیه و محاوره	۹
	تشریح بعضی کلمات	۱۰
	آثار اردوی علامه	۱۱
قدردانی ملت	موسسات دایمی	۱۳
	یوم اقبال	۱۵
	طبع آثار	۱۶
	اقبالست ها	۱۶
	ترجمهٔ آثار	۱۶
	در خارج	۱۶
حیات	خاندان	۱۷
	ازدواج	۱۹
تصوف	علامه صوفی است	۲۱
	تفسیر خودی یا فلسفه او	۲۴

عنوان	اجزای عنوان	صفحہ
مقاصد	دفع استعمار	۲۶
	اصلاح جوانان	۳۱
سیاست زبان و بیان	علاقۂ زبان دری با اردو	۳۱-۳۲
	علت شعر گویی	۳۳
	کیف استعمال زبان دری	۳۴
	مراحل شعر او	۳۵
	پر نویسی	۳۶
اسلوب شعر	آمد شعر	۳۷
	سبک	۳۸
	حوالہ بہ رجال	۳۸
	نامہای خیالی	۳۹
	علامہ و ادبای سلف	۳۹
	بدیع و بیان	۴۱
	ملاحت یا اغلاق	۴۲
	عناوین اشعار	۴۳
	تاریخ و مقام انشاد	۴۴
	گریز از لفاظی	۴۵
جلد اول اقبالنامہ	تمہید	۴۷
	مولانا سید سلیمان ندوی	۵۱
	سید راس مسعود	۵۸
	محمد عباس لمعہ	۶۱
	عبد الماجد	۶۳
	مخدوم الملک	۶۵

عنوان	اجزای عنوان	صفحہ
	غلام السیدین	۶۵
	پروفیسر الیاس برنی	۶۷
	مولوی مسعود ندوی	۶۸
	پروفیسر شجاع	۶۹
	صغرا ہمایون بیگم	۷۰
	منشی انجمن تبلیغ اسلام نیرنگ	۷۰
	عشرت رحمانی	۷۲
	بی نام	۷۳
جوابیۂ انتقادات مقالہ بر فلسطین		۷۴—۷۵
جلد دوم اقبال نامہ	تمہید	۷۶
	قاید اعظم	۷۶
	کشن پرشاد	۷۷
	عبدالرحمن وعبداللہ چغتایی	۸۱
	مولوی صالح محمد	۸۴
	مولوی محمد اکبر	۸۵
	خواجہ حسن نظامی	۸۹
	پیغلہ عطیہ فیضی	۹۱
	پروفیسر محمد اکبر	۹۳
	محمد جمیل	۹۵
	مولوی عبدالحق	۹۶
	شاطر	۹۷
	محمد دین	۹۸
	سید نذیر نیازی	۹۸

عنوان	اجزای عنوان	صفحه
	قاضی نذیر احمد	۹۹
	صاحبزاده آفتاب احمد خان	۱۰۱
	خلیل خالد	۱۰۳
مکتوبات اقبال	سید نذیر نیازی	۱۰۶
ضرب کلیم	تمهید	۱۰۸
	اسلام ومسلمانان	۱۱۰
	تعلیم وتربیت	۱۱۲
	جنس لطیف	۱۱۳
	ادبیات وفنون لطیفه	۱۱۶
	سیاسیات شرق وغرب	۱۱۹
	محراب گل افغان	۱۲۱
ارمغان حجاز	تمهید وتعریف	۱۲۵
	مجلس مشاورهٔ ابلیس	۱۲۶
	نصیحت بلوچ	۱۲۸
	بیاض ضیغم کشمیری	۱۲۹

بسم الله الرحمن الرحیم

(حمد)

الهی غنچهٔ امید بکشای — گلی از روضهٔ جاوید بنمای
بخندان از لبان غنچه باغم — وزین گل عطرپرور کن دماغم
درین محنت سرای بی‌مواسا — به نعمت های خویشم کن شناسا
ضمیرم را سپاس‌اندیشه گردان — زبانم را ستایش پیشه گردان
ز تقویم خرد بهروزیم بخش — براقلیم سخن فیروزیم بخش
دلی دادی ز گوهر گنج پرگنج — ز گنج دل زبان را کن گهرسنج
ز شعرم خامه را شکرزبان کن — ز عطرم نامه را عنبرفشان کن
سخن را خود سرانجامی نمانده — وزآن نامه بجز نامی نمانده
درین خمخانهٔ شیرین فسانه — نمی یابم نوائی زان ترانهٔ
حریفان باده‌ها خوردند و رفتند — تهی خمها رها کردند و رفتند
نه بینم پختهٔ زین بزم خامی — که با شد برکفش زان باده جامی

بیا ساقی رها کن شرمساری
ز صاف و درد پیش آر آنچه داری

از مثنوی یوسف زلیخای
جامی
قدس سره السامی

نعت

چون تو بیماری از هوا و هوس — رحمة العالمین طبیب تو بس
هر گدا از حلال مایه بود — خرد مصطفا ش دایه بود
گر ندانید ای هوا گو شان — بشنوید این سخن زخاموشان
ادب او به از خصال شما — خردا و به از کمال شما
سخن او برد ترا به بهشت — ادب او رهاندت ز کنشت
هرچه او گفت راز مطلق دان- — وانچه او کرد کردهٔ حق دان
دل پردرد را که نیرو نیست — هیچ تیمار دار چون او نیست
بر تو از نفس تو رحیمتر ست — در شفاعت از آن کریمترست
از کرم نز هوا و نز هوسی — مهربان تر زتست برتو بسی
سوی جانان پاید کی پوید — هست او پاك و پاك را جوید
پاك شو پاك رستی از دوزخ — کور هاندترا ازآن برزخ
بازآن کز حرام دارد خور — دوزخ اورا زشرع اولی تر
گرتوخواهی که گردی اورا یار — از حرام و سفاح دست بدار

در حریم وی ای سلامت جوی
شرم دار! از حرام دست بشوی

(حکیم سنائی غزنوی)

(ق)

۱- بندہ سنا سب دیدم کہ حمد و نعت را از شعرای برگزیدهٔ وطن اقتباس کنم کہ علامہ اقبال مرحوم نیز با نہا اخلاص زیاد دارد.- داوی -

مقدمه

مقصود این رساله معرفی آثار علامه دا کتر محمد اقبال است که بزبان اردو شایع شده اند (رحمه الله تعالی) معرفی تنها عبارت از ذکر نام های تالیفات آن مرحوم نخواهد بود، بلکه مقاصد و افکار روحیات که مولف داشته باطرز افاده آنها و نیز فوایدی که از آن برای مطالعه کنندگان ما (افغانستانیان) توقع میرود نیز باید شرح داده شود.

اگر چه افکار و احساسات آن شاعر شیوا بیان مشهور بود ند و هستند ولی باز هم یک نظر اجمالی بر آنها برای مطالعه کنندگان این کتاب لازم بنظر میاید زیرا جوانان و منورین وطن عزیز ما غالباً آن اثار که حیات اقبال و مطالب او را از ان ها میتوان استنباط نمود به ندرت مطالعه کرده خواهند بود.

این عصر را (لحظه گرد) نام گذاشته اند زیرا هر گونه تحولات و ترقیات در ان نهایت به سرعت واقع میشوند لهذا تعبیر مبالغه آمیز (تحول هر لحظه) برای این عصر بسیار ناقص یا فریب دهنده نخواهد بود.

اگر چه این سرعت تحولات مخصوص به مناطق و ممالک پیشرفته و رشد یافته دنیاست نه که مناطق رشد یافتنی ولی تحول رشد یافته گان در رشد جویان نیز بی اثر نمیماند. لهذا در کشور های رشد یافتنی، عقلای عصر شان مشغول حل امور ضروریه مثل تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی و ثقافت ملیه خود - که برای اکتفای بالذات ضرورست تحصیل قوه آتومی اسلحه عصریه (زمینی و هوائی) و اکتشافات جدیده جویه وغیره میباشند و احتیاجاتیکه عصر سریع التحول امروزه ایجاد میکنند و رفع مدبرانه مشکلاتیکه تطبیق این ضروریات در سویه موجوده ملت و وطندار ان

طبیعتاً واقع میسازند همه مشغولیاتی است کد منورین حقیقی ما را کمتر فرصت میدهند تا برتاریخ گذشته پنجاه سال قبل همسایه های خود و تاثیراتیکه ازان همجواران برمحیط خود شان شده است بتفصیل علم آوری و غور کنند عصریکه اقبال دران تحصیل میکرد یا بعد از انکه مشغول فعالیت گشت عصر فرمانروایی استعمار و استثمار غرب بر شرق غافل و ناتوان و رقابت و منافسهٔ دید بین خود غربیان قوی و بیدار و مسلح بود که امروز بحمد الله تعالی تا اندازهٔ رفع شده اند ولی این نجات از استعمار و مشغولینهای جدید ممالک رشد یافتنی نتیجه مساعی عقلاو مجاهدین همان نسل بود که علل ناتوانی خود و غلبه اغیار را عمیق مطالعه نموده و از تجارب معمر خود بتشخیص امراض و ترتیب معالجات کار گرفتند .

پس کسانیکه تخم این بیداری و اصلاحات را افشانده اند باید فراموش نشوند زیرا فراموشی تنها مرادف ناسپاسی و قدرناشناسی نیست بلکه ممکن است که خدانا خواسته رفته رفته بعضی چنان پروغرام منحرفی را که تخم آن افشانده ان بزرگان نیست پیشه کنند که مخالف مقاصد آن خیر خواهان دانا باشد وعین ناکامی خودشان .

چنانچه امروز مردم هنوز مثنوی شریف سنائی ، سعدی و حافظ و بیدل (قدس الله اسرارهم العزیز) را میخوانند و حتی بعضی را به اطفال میخوانانند ولی آنچه مقصد اصلی آن فریادها و فغانها بود کسی توجه دارد ؟ سعدی را برای تقریر و انشای مکتوب نویسی و حافظ را برای فال استعمال میکنند بلکه شاید هم برای مقاصد پست تر و ممنوعه عشق مجازی و عیش رانی وسیله میسازند ارواح مقدس آنها چقدر منزجر و از تنزل ایمان و تقوای چنین خوانندگان این عصر چقدر متعجب خواهند بود . پس شرح اصل مقاصد اقبال شاعر و متفکر دورهٔ اد بار را که جدید ترین شعرای روحانی ماست از واجبات میشمارم

اقبال ما :

بلی اقبال را حق داریم از شعرای ما بنامیم زیرا .

۱- اقبال یک مسلم خالص است که نژاد نزد او مرادف نژاد و وطن مشابه وثن (۱) است در یکرباعی میفرماید .

تو ای کودک منش خود را ادب کن مسلمان زاده یی؟ ترک نسب کن!
برنگ احمر و خون و رگ و پوست اگر نازد عرب ترک عرب کن

هیچوقت برای مسلمانان هند از نقطه نظر هندیت خدمت نکرده بلکهٔ از نقطه نظر مسلمانی خدمت کرده است. پنجاب را بیشتر از دهلی یاد کن یا بمبئی در نظر نداشته و بهوپال و کشمیر را عین لاهور و سیالکوت انگاشته بقول ابوالشعرای ما حکیم سنائی .

سخن کز بهر حق گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا

۲- قریبا در هیچ اثری از آثار او نیست که عاید به افغان یا افغانستان توجه نهایت همدردانه نداشته باشد ، حتی در خطبهٔ صدارت خود در آل انديا مسلم لیگ (جمعیت مسلمانان کل هند) در خصوص حقوق افغانان پښتونستانی ها جملات پیهم و سوکدی گنجانیده بوده میتوانم بگویم که تقدیر خدای مهربان (جل جلاله و عم نواله) اقبال را از دوستان بی غرض وجدی افغانستان ساختن میخواست که در یازده سالگی نیم شب از خواب نوشین طفلی بیدارش کرده و واقعه ئی را که روحانی جای رسیده یعنی پدر بزرگوارش به کشف و کرامت دیده (یعنی مشکلات قافله کابل) باو نیز نشان بدهد (۲) و با افغانستان علاقه قلبی باو ببخشد .

چنانچه قارئین کرام در ین اثر خواهند دید که در اثنای حیات خود علامه چقدر دلبستگی به افغانستان و افغانها داشت .

۱- وثن بمعنی بت

۲- تفصیل اینواقعه را در بحث مکتوبات علامه به عطیه بیگم مطالعهٔ فرمائید .

معلوم شده باشد که اصل سابق بنده برای تشبث به ترجمهٔ حال و حیات علامه مرحوم و ترجمهٔ نمودن آثار و اشعار او همان وجوهات سه گانه دارد که در تحریرات متفرقه بنده در ین کتاب موجود است یعنی.

الف- معرفی یک بانی نهضت نو که در جوار وطن ما پیدا شده و کامیابی فوق العاده حاصل نموده است .

ب- علاقه قدر دانانه(۱) و محبت قلبی و صمیمی او که با فغانستان و افغانها بحیث ملت و کشور اسلامی و مسایل حیات آنها دارد .

ج- قوت افاده و قابلیت استفاده که برای نسل جدید عالم اسلام در مقاصد و مطالب معلومات و تجارب او و آثار و اشعار را و مثمرانه مرکوز است .

با ینهمه ضرور نیست که بنده با هر فکر علامه مرحوم یا هر نظریه او یا هر مشورهٔ او متفق باشم اما اختلاف فکری بنده در نشان دادن اصل

---

(۱) در جاوید نامه علامه در باب افغانستان میفرماید .

آسیا یک پیکر آب و گل ست ملت افغان در آن پیکر دل ست

از فساد او فساد آسیا از کشود او کشود آسیا

در (پیام مشرق) نام اثر خود که بزبان دری ست ، بر احوال همه ممالک اسلامیه در آنروزها ماتم میکند ولی افغانستان و افغانها را امیدوارانه و آرزو پرورانه توصیف و تعریف و نیز نصیحت و ارشاد میفرماید ، بنده یکحصه آنرا تقدیم میکنم :

ابطحی در دشت خویش از راه رفت از دم او سوز الا الله رفت

مصریان افتاده در گرداب نیل سست رگ تورانیان زنده پیل

آل عثمان در شکنج روزگار مشرق و مغرب ز خونش لاله زار

در مسلمان شان سلمانی نماند خاک ایران ماند و ایرانی نماند

سوز و ساز زندگی رفت از گلش آن کهن آتش فسرد اندر دلش

مسلم هندی شکم را بنده یی خود فروشی دل ز دین برکنده یی

در مسلمان شان محبوبی نماند خالد و فاروق و ایوبی نماند

(رض الله عنهم)

پاورقی صفحهٔ (۷) را بخوانند

مفاهیم آثار و اشعار او هیچ مانعی تشکیل نخواهد داد و سبب هیچ تغییر یا تغییری نیز نخواهد گردید البته برای تفهیم مطالب او برای اهل وطن عزیزم حتی الامکان سعی میکنم تا مطابق سویه مملکت خود آنها را حتی الوسع عام فهم بسازم .

بقیهٔ حاشیه صفحهٔ (٦)

خطاب به افغان :

ای ترا فطرت ضمیر پاك داد — از غم دین سینه صد چاك داد
تازه کن آیین صدیق و عمر — چون صبا بر لاله صحرا گذر
ملتی آوارهٔ کوه و دمن — در رگ او خون شیران موجزن
زیرك و روین تن و روشن جبین — چشم او چون جره بازان تیز بین
قسمت خود از جهان نایافته — کوکب تقدیر او ناتافته
در قهستان خلوتی ورزیده یی — رستخیز زندگی نادیده یی
جان تو بر محنت پیهم صبور — گوش در تهذیب افغان غیور

در مسافر نام اثر خود به افغانان سرحد آزاد نیز مخاطبه میفرماید بنده آنرا نیز با نهایت اختصار اینجا نقل میکنم :

اندکی گم شو به قرآن و خبر — باز ای نادان بخویش اندر نگر
در جهان آواره یی بیچاره یی — وحدتی گم کرده یی صد پاره یی
بند غیر الله اندر پای تست — داغم از داغی که در سیمای تست
میر خیل از مکر پنهانی بترس — از ضیاع روح افغانی بترس
«رزق از حق جو مجو از زید و عمر — مستی از حق جو مجو از بنگ و خمر»
شکوه کم کن از سپهر لاجورد — جز به گرد آفتاب خود مگرد
عالم موجود را اندازه کن — در جهان خود را بلند آوازه کن

برگ و ساز کاینات از وحدت ست
اندرین عالم حیات از وحدت ست

(شارح داوی)

بنده از مدت ها قبل با آثار دری علامه علاقه پیدا کرده بودم چنانچه در (امان افغان) نام مجله سابقه مقالاتی عاید به علامه و آثار او نوشته بودم ولی مجمل و مختصر چنانچه مولف کتاب (جایزه تنقیدی اقبال) غفرالله له که از طرف (اکادیمی اقبال) به زبان اردو در سنه ۱۹۶۵ ع طبع شده ست این مقالات مرا ذکر ولی نام مرا سهو نموده است (۱) و هکذا در چندیوم (اقبال) در کابل عاید به آثار علامه نطق هائی هم ایراد نموده ام و از همان وقت ها اراده داشتم که علامه اقبال و کارستان های او را به اهل وطن کامل و مفصل معرفی نمایم ولی مصروفیت های رسمیه و شخصیه، دیرانداوقتاً، فوقتاً، عوایق و موانعی ایجاد مینمود.

خوشبختانه در این اواخر که بیاغلی پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور بذریعه مکتوب به نوشتن رساله یا کتابی در باب آثار اردوی اقبال یادآوری و تشویق فرمودند آن اراده دیرینه و آرزوی خوابیده ربنده بیدار شده و اینک به تقدیم این اثر عزم نمودم.

بنده بالطبع نهایت شکرگزار شدم که این فکر فاضل مذکور که یک عمر در خدمات خالصانه صحافت و ثقافت وطن مصروف بودند این تشبث را از قوه به فعل آورده چون نسیم صبح غنچه های آرزوی مرا شگفتانده اند اقبال میفرماید.

صبح چون جلوه دهد عارض رنگین خویش
غنچه هم باز کند سینه زرین خویش
پیش خورشید دل پاره خود بگذارد
چقدر لطف که در سینه شکافی دارد

---

۱ - در کتاب مذکور در صفحهٔ (۳۵) نام مرا (آغا هادی حسن) نوشته اند غالباً نوشته ئی که بمولف مذکور رسیده بخط شکستهٔ مغشوشی بوده که کلمه عبدر آغا و خان را حسن خوانده ست زیرا باین نام شخصی در محیط ما موجود نیست و نه مقاله ئی در امان افغان نوشته ست بلکه ترکیب این نام در وطن ما مروج نیست البته و ظایف رسمیه مرا صحیح درج کتاب مذکور کرده که وزیر تجارت و قبل از آن سفیر افغانستان در لندن بوده ام (داوی)

لهجه و محاوره وطنیه

بنده در بیان مطالب این اثر خواه ترجمه و تلخیص بوده و خواه نظریه و یادداشت، اگر نثر بوده یا نظم به محاوره محیط عزیز و لهجه مروجه آن تا اندازه ئی اهمیت داده ام. امکان دارد که بعضی از قارئین کرام برخی از آن الفاظ و تعبیرات را عامیانه گمان کنند یا سهو و یا بی اعتنائی بشمارند ولی بنده عمداً آنرا ترجیح داده ام و هم خوش خواهم بود اگر مطالعه کنندگان گرامی این حرکت مرا به پسندند و نویسندگان فاضل ما بجای الفاظ بیگانه و عبارات نامأنوس یا کم انس یا غرابت انگیز خارجی مروجات محیط خود را خود هم استعمال فرمایند. البته هر گمه یا تعبیر مروج محیط ما قابل آن نیست که در عوض کلمه مانوس و مروج ادبی ما استعمال شده بتواند ولی یکتعداد کلمات و تعبیرات هستند که عوض خوب و مرغوبی حتی برای کلمات مانوس ادبی شده بتوانند.

میدانم که اینموضوع به همین اختصار کفایت نمیکند ولی چون هر سخن جائی دارد، در اینجا تفصیل آن خارج موضوع می افتد مسئله زبان بیان طرز افاده، لجهه و محاوره، لغات خارجی و اصطلاحات علمی محتاج نوشتن یک رساله جداگانه میباشند و از مراحم الهی امیدوارم که کدام وقتی فرصت یا توفیق آن هم میسر شود.

علامه اقبال نیز بعضی از ین لغات و تعبیرات مروجه محیط ما را که یادگارهای باقیمانده لهجه های مثنوی شریف، عطار و حدیقه حکیم سنائی و آثار جامی وغیره (رح) میباشند استعمال مینماید:

تشریح بعضی کلمات

بعضی کلمه‌های در ین اثر استعمال شده است که تشریح آنها برای قارئین کرام سهولتی، و به وضوح دلالت خدمتی خواهد کرد. حسب ذیل:

کلمه (مولانا) برای سید سلیمان مرحوم که از اعاظم علمای دینیه آنزمان ورئیس دار المصنفین اعظم کړ بودند استعمال شده و بس

- (علامه) صرف برای خود داکتر محمد اقبال
- (بنده) برای این مولف عاجز یعنی داوی
- (ضمیر) درزبان اردو و دری هندستان مقابل لفظ و جدان و باطن
- (تهذیب) هکذا درزبان های مذکوره هند وهم از طرف خود علامه مرحوم گاهی مقابل لفظ حضارت (سیویلا یرلشین) و گاهی مقابل کلمه (ثقافت، کلچر) وگاهی مقابل لفظ مدنیت
- (ملوکیت و شهنشاهی) در آثار علامه مرحوم گاهی بمعنی شاهی و گاهی مقابل استعمار (امپریالزم)

ناگفته نماند نکاتی را که بوضوح دلالت بر مطالب این اثر خدمت کرده میتوانست بنده براصل ترجمه متن زیاده نموده‌ام که اکثر آنها بین قوسین گرفته شده‌ست، علاوه برحواشی که در پاورقی‌ها میباشند.

آثار اردوی اقبال

تا جائیکه بنده معلومات دارم آثار و تالیفات علامه در زبان اردو قرار ذیل اند :

۱- مکتوبهای که علامه برای اقربا، دوستان و مستفسرین داخل یا خارج هندستان آنروزه نوشته اند و بعضی فضلائی ازروی قدردانی آنهارا بعد ازوفات ایشان جمع و طبع نموده اندو آن سه کتاب است .

الف اقبال نامه دو جلد است و (شیخ عطاء الله پروفیسر اقتصادیات درپوهنتون علیگر) مرتب و جامع آن است .

ب :- مکتوبات اقبال یک جلد (سید نذیر نیازی) جامع آن است .

ج :- خطوط یک جلد (پیغله عطیه فیضی) مرتبه آن است .

۲- ضرب کلیم اشعار اردوی علامه .

۳- ارمغان حجاز حصه زیاد آن بزبان دری است و همه رباعیات ولی درآخر آن ضمیمه ئی از اشعار اردوی شان هم هست .

۴- خطابات مجموعه خطابه ها و نطق هائیکه علامه در محافل داخل یا خارج هند ایراد نموده اندو در اردو ترجمه شده اند .

۵- بانگ درا، مجموعه اشعار اردوی علامه است خصوصاً آنهائیکه در اوایل عمر انشاد فرموده اند .

۶- مضمونهای نثر که برای مجلات و روزنامه ها نوشته اند .

۷- بال جبرئیل ۱۹۳۵ از نظم های اردوست که فلسفه (خودی) را توضیح نموده است .

۸- شاد اقبال، مجموعهٔ مکاتیبی است که بین صدر اعظم دکن و علامه اقبال مبادله شده اندو یکحصه آن در (اقبالنامه) آمده است .

۹- مکاتیب اقبال، مجموعه (۷۹) نامه هایی ست که علامه بنام (خان محمد نیاز الدین خان) رئیس جالند هرنوشته اند بنده این کتاب را هم ندیده ام شاید اردو باشد

۱۰- مضامین اقبال، مجموعه (۱۳) مضمون علامه ست که در ۱۹۶۳ م شایع شده اند

۱۱-علم الاقتصاد، اولین کتابی است که علامه در اردو نوشته اند ولی چون با مقاصد اقبال شاعر و فیلسوف ربطی ندارد، بنده از آن بحثی نخواهم کرد.

۱۲-فلسفه عجم، میر حسن الدین آنرا از انگلیسی به اردو ترجمه فرموده است

بنده برای جلد اول این اثر خود چار کتاب ذیل را انتخاب نموده ام.

اول :- اقبالنامه.

دوم :- مکتوبات اقبال.

سوم:- ضرب کلیم.

چارم:- ارمغان حجاز

آثار باقیمانده آنرا برای جلد ثانی میگذارم انشاالله تعالی، ولی اشعار علامه را که بنده به نظم ترجمه کرده ام جزو اخیر این اثر ساخته ام

از همه بیشتر مکاتیب را مورد توجه قارئین میسازم در آن کتاب ها که به مکاتیب تعلق دارند اهمیت بیشتر به (اقبالنامه) داده ام زیرا کتاب مذکور بردیگر کتب عاید به نامه ها کما و کیفا ترجیح دارد چنانکه قارئین کرام بعد از مطالعه خواهند دید و دلایل ترجیح آنرا نیز در تمهید آن شرح داده ام.

خطوط یعنی مجموعه مکاتیب علامه را که بیشتر متعلق به اوقات اقامت ایشان در انگلستان و المان بوده اند با لفعل ترک کرده ام زیرا.

اولا :- یکحصه این خطوط در (اقبالنامه) درج شده اند.

ثانیاً:- اصل کتابکه از تالیفات (پیغله عطیه فیضی) است هنوز دستیاب نشده است و بنده آنرا ندیده ام.

هکذا خطبات و مقالات وغیره آثار علامه مرحوم بمطالعه بنده نرسیده سعی خواهم کرد انشاء الله تعالی که آنها را مطالعه کنم و منه التوفیق عزوجل. (مولف)

قدردانی ملت از علامه

درعالم اسلام هزار ها شاعردر ین چارده صدسال پیدا شده اند تنها در زبان دری و فارسی نیز آنقدر شعرا بو جود آمده اند که شمارآنها نهایت مشکل است ولی همه صاحب امتیاز نشده اندویک تعداد قلیلی ازانهادارای امتیاز گردیده اند که میتوان آنها را احصائیه گرفت .

امتیاز به‌دوصورت ثابت میشود .

۱- بلندی معنوی شاعر .

۲- مقبولیت عامه .

واضح شده باشد که مقصد بنده ازامتیاز رتبه رسمیهٔ شاعرنیست که بدربار سلاطین وحکومت راه یافته یالقب ملک‌الشعرا راحاصل نموده باشد بلکه اولا درجه علم و اخلاق و سلیقهٔ افادهٔ او بلند باشد ثانیا مقبولیت عامه نصیب او شده باشد .

(مقبولیت عامه) یک نعمت نادر الوجود خداوند یست که از جمله هزار هانفر چند نفری باین شرف وثواب نایل میگردند . شاعر عالم و متقد ای متقی ومولف نامی ماجامی (ق) میفرماید .

به‌مقبولی کسی رادسترس نیست

قبول خا طراندر دست کس نیست

بساز یبارخ شیرین شمایل

که‌سویش طبع مردم نیست مایل

مقبولیت نیز دونوع است یکی آنکه خود شاعر در حیات خود مقبولیت عمومیه یافته وآنرابیندوحس کند ومحظوظ شود،دوم‌آنکه درزندگی‌خود آنرانه بیند وبعد ازوفات او شهرت و مقبولیت بیابد .

یک شاعر قدیم ولو شعر خود را مشک خوشبو میداند ولی حسرتی دارد که خودش شهرت شعر خود را نخواهد دید و نخواهد شنید .

نگردد شعرمن مشهور تا جان در بدن باشد
که بعد از مرگ آهونافه بیرون میدهد بورا

ولی علامه اقبال این حسرت را ندارد ، در حیات خود باین نعمت محظوظ گردیده بلکه از آن ذکر و شکر نیز نموده ست .

البته در اعصار گزشته ازین شعرای ممتاز داریم که هم مقصد شان افاده مطالب عالیهٔ معنویه بوده وهم مقبولیت عامه یافته اند مثل رومعشق جلال الدین بلخی . حکیم سنائی غزنی . فریدالدین عطار نیشاپوری ، نظامی گنجوی ، سعدی وحافظ شیرازی ، جامی ، بیدل وغیره (رح) . امادرین عصرهای اخیره همچنانکه شرق مسلمان در سیاست وحرب پس شده رفته درعلم ومعرفت نیز انحطاط کامل دیده و شاعرصاحب امتیازی درسرتاسر ممالک اسلامیه پیدا نشده که هر دو شرط ممتازیت را دارا باشد ، تنها اقبال در یک شب سیاه ادبار مثل بدر طلوع نموده وامیدواریم که بهمت اولاد این امت درخشانتر شده برود بلکه مقاصد پیشوایان خود رانیز در دل های افسرده این پسماندهها احیانموده بتواند .

قدردانی ملت مسلمان هندوستان بعبارت دیگر مقبولیت عامه علامه از بسکه مشهود ست ضرورت مبرمی برای اقامه دلایل واحصای علایم آن نیست ولی برای علم آوری پوره و کامل براندازه این مقبولیت و قدردانی ذکر مجملی از آن مفید ست تا اندازه سویه تربیوی ورجال پرستی محیط او نیز آشکار گردد زیرا تنها ملت های بیدار و دل آگاه میتوانند که قدر و قیمت نوابغ ورجال خود را بدانند و بعالم دور و نزد یک بدانانند شواهد این قدردانی هر کسا نیکه حیات و سوانح اورا دیده یا شنیده یا خوانده اند آشکار ست اما برای ذواتی که برترجمهٔ حال او کمتر واقفند ، بنده مجملا ذیلاً ذکر مینمائیم

۱ــ موسسات دایمی

انجمن های زیادی تاسیس یافته اند که مقصد شان احیا و ادامه نام نیک اقبال و آثار گران بهای او، فعالیت های علمی و سیاسی و ملی او میباشد؛ گویا یادگارهای حیات اویند. آنقدر که بنده مطلع شده ام قرار ذیل اند.

۱- (بزم اقبال) در منشأو مسکن آخرین او لاهور تاسیس شده و به نام (اقبال) یک مجله ماهانه در اردو و انگلیسی طبع و نشر کرده میروند، بمصارف خود اعضای بزم.

۲- (اقبال سوسایتی) در کراچی تاسیس شده است.

۳- (اقبال اکادیمی) نیز در کراچی تاسیس شده ست.

۴- (اداره اقبال) در لاهور که مکاتیب علامه وغیره را جمع و نشر کرده اند.

۵- در پوهنتون های مختلفهٔ کشور پاکستان جمعیاتی تشکیل شده اند که (یوم اقبال) را احتفال مینمایند.

۶- همچنان در هندستان در پوهنتون های مسلمانان آنجا برای احتفال جمعیت هایی ساخته و بکار مذکور هرسال دوام میدهند.

کاش در افغانستان نیز موسسهٔ از قبیل موسسه های فوق الذکر تشکیل و یک عمارتی بنام علامه مرحوم نامگذاری شود، تا قدر دانی محبتی که فقید مرحوم در افغانستان داشت زنده بماند و تقدیر هم شود.

۲ــ یوم اقبال

علاوه برین مؤسسات اکثر مجله های مسلمانان در پاکستان و هند همچنان روزنامه های آنها روز ولادت و روز وفات اقبال را احتفال میگیرند و بنام (اقبال نمبر) یعنی (شماره اقبال) یک مجله یا رساله یا جریده یا کتاب طبع و نشر مینمایند.

این کار در حیات علامه آغاز شده بود و تا امروز رواج دارد و شاید تا عصرهای طولانی دوام خواهد کرد انشاالله تعالی.

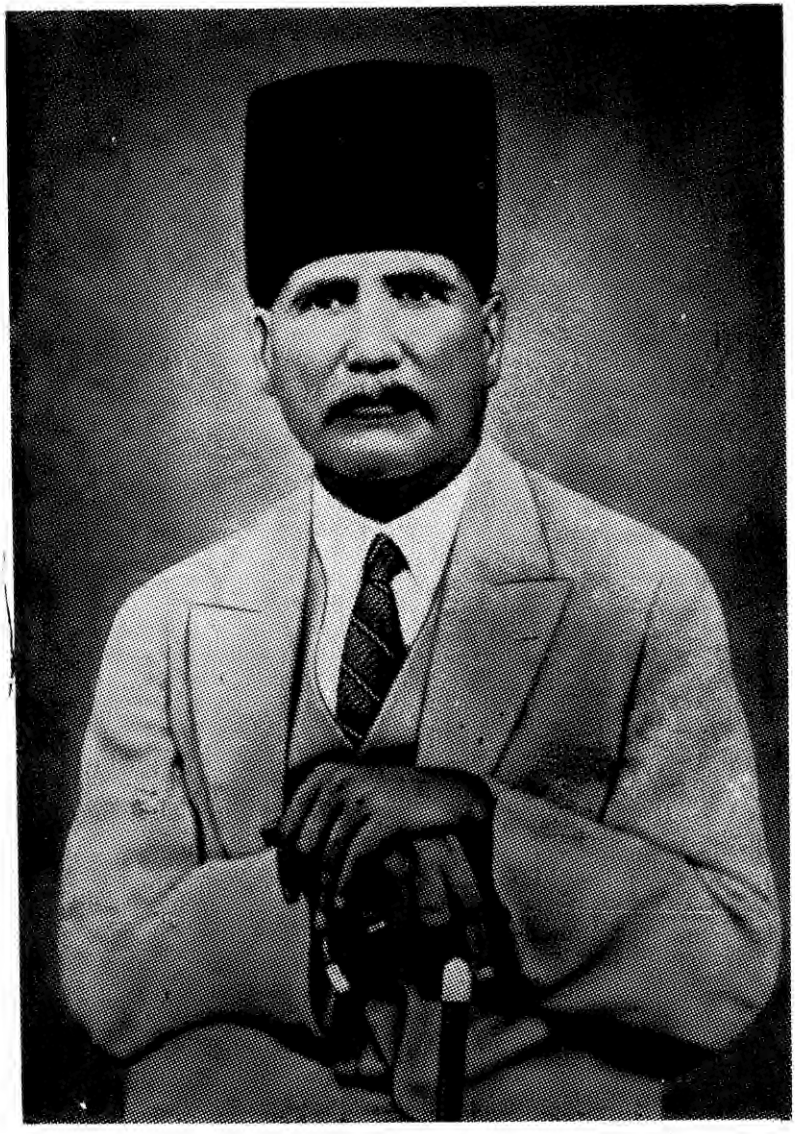

علامہ اقبال

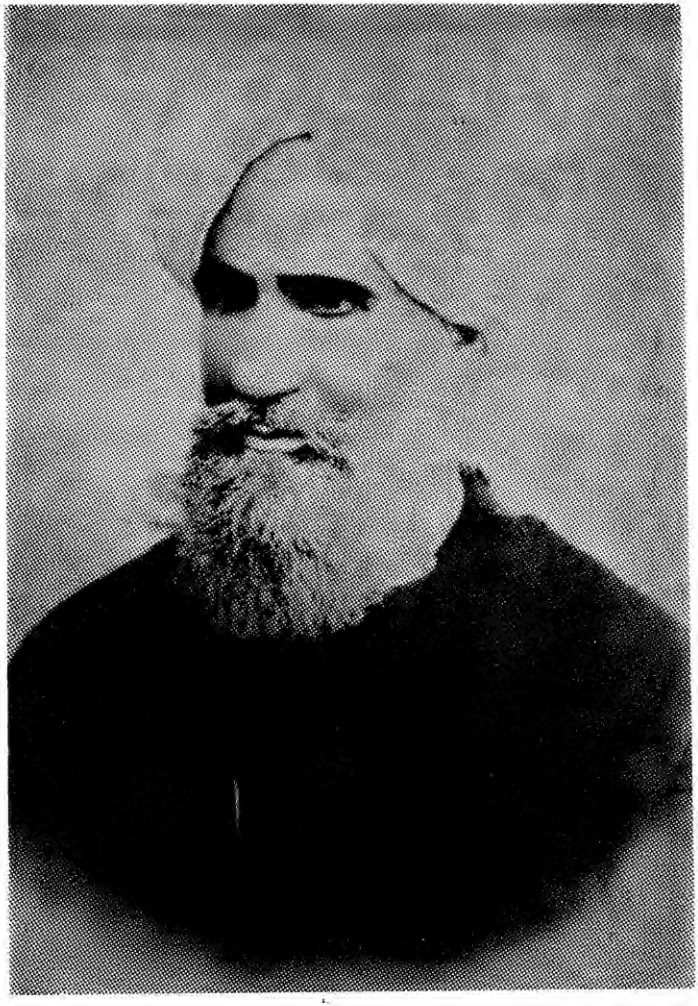

شیخ نور محمد قبلہ گاہ علامہ اقبال کہ ۱۷ آگست ۱۹۳۰م وفات یافت.

۳ــ طبع آثار اقبال

آثار اقبال بقدری مطلوب مردم مسلمان پاکستان و هندوستان افتاده که هر اثرشان تا حال ده‌ها مرتبه بطبع رسیده و غالباً به صدها هزار نسخه نشر شده ست و شده میرود هیچ نویسنده ئی در آسیای وسطی وغربی باین پایه موفقیت ومحبوبیت موفقیت نیافته است .

۴ــ اقبالیست ها

علاوه برین مطبوعات و انجمن ها و مطابع در هرگوشه و کنار هند و پاکستان ذوات عالم و اشخاص صاحب قلم پیدا شده اند که حصهٔ مهم حیات خودرا وقف مطالب اقبال وتعمیم آثار وتنقیح و تقویهٔ مقاصد اقبال ساخته وجزوی ترین اثرحتی یک مصاحبه شفاهی او را تفحص و تجسس کرده، زنده نگه داشتن میخواهند ودرمقابل مخالفین اقبال به نوشتن ردیه هامی پردازند تعداد این اقبالیست های موجود یا اقبالیون برای بنده خیلی مشکل است .

۵ــ ترجمه آثار اقبال

قریباً در تمام زبانهائیکه در پاکستان و کشورهای همجوار آن مروج اند آثار اقبال ترجمه شده وترجمه شده میروند بلکه در عربستان، ترکیه، مصر، انگلستان، المان ، ایطالیا ، فرانسه و جماهیر متحده امریکا نیز بعضی آثار او خصوصاً (اسرارخودی) ترجمه شده و شده میرود .

۶ــ درخارج

علامه نه تنها درمولد و منشأ خود قدردانی دیده بلکه درخارج ازآن نیز مقبولیت های بین المللی داشته است .

یک حصه آن باز بخود مسلمانان (پاکستان وهند) تعلق میگیرد، زیرا سفارتهای پاکستان درهرجا که هستند (روز اقبال) را احتفال میگیرند خصوصاً درممالک اسلامیه چنانچه در کابل، طهران، انقره، قاهره، بغداد دمشق نشریات مفصلی درینباب میشود و شده خواهد رفت .

در امریکا، انگلستان ، المان، فرانسه ،ایطالیا نیز یوم اقبال اجرا شدنش را شنیده ام بلکه درآنجاها بعضی اطاقهای پوهنتون های شان نیز بنام اقبال مسمی شدنش مسموع افتاده ست .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت ست برجریدهٔ عالم دوام ما

حیات اقبال

از من حکایت سفر زندگی مپرس در ساختم به درد و گزستم غزلسرای
آمیختم نفس به نسیم سحرگهی گشتم درین چمن به گلی نانهاده پای
از کاخ و کو جداو پریشان به کاخ و کو کردم بچشم ماه تماشای این سرای

(زبور عجم)

متاسفانه در حیات اقبال آن قسمتی که عاید به تعارف خاندانی تعلق دارد بسیار معلومات عرض کرده نمیتوانم. زیرا آثاریکه بدست آورده ام آنها نیز نه تنها در ینخصوص ساکت اند بلکه بعضی از مولف ها با آنکه روابط بسیار قریب با علامه داشتند - متاسف اند که در ینباب اطلاعات کافیه ندارند. بعضی از مخلصین اقبال در باب بعضی مسایل خانگی او عمداً ساکت اند، اینرا بنده در اثنای تتبع دریافتم چنانچه درین مقاله جای دیگر هم ذکر خواهم کرد. ولی علت این خموشی عمدی یا ستر و اخفا را نیز نه فهمیدم. زیرا اخفا کننده رمزی مختصر و مجمل گفته و گزشته که از آن علت خاموشی یا اخفای او آشکار شده نتوانست.

امید ست در آینده در باب همین حصه حیات علامه مساعی بنده بجایی برسد. خاندان علامه اقبال در اول به مذهب اشراك منسوب و از برهمنان کشمیر بوده، بعدها یکی از ین خاندان هدایت یافته و به اسلام گرویده گردیده ولی معلوم نشد که کدام شخص از ین خاندان مسلمان شده است و در کدام سال؟ (قاضی اختر احمد مرحوم) مینویسد شاید یک صد یا یک و نیمصد سال قبل این هدایت واقع شده. و هکذا اجداد او محمد رفیق نام از کدام وقت از کشمیر به سیالکوت آمده اند هم نزد بنده مجهول مانده ولی محمد اقبال در سیالکوت تولد شده ۱۸۷۳ و در ۱۹۳۸ در لاهور وفات یافته والده اش از کدام خاندان کدام قوم بوده معلوم نیست؟ پدرش شیخ نور محمد نام دارد (رحمه الله تعالی) علامه در سیالکوت تحصیل ابتدائی

---

۱ - بسیار چیزها غیر منکشف مانده مثلاً آیا علامه سه خانم خود را در حیات شان جمع نموده، یا یکی را بعد از وفات یا جدایی دیگری گرفته؟ آیا کل چقدر اولاد داشته و از کدام کدام خانم؟ وغیره (داوی)

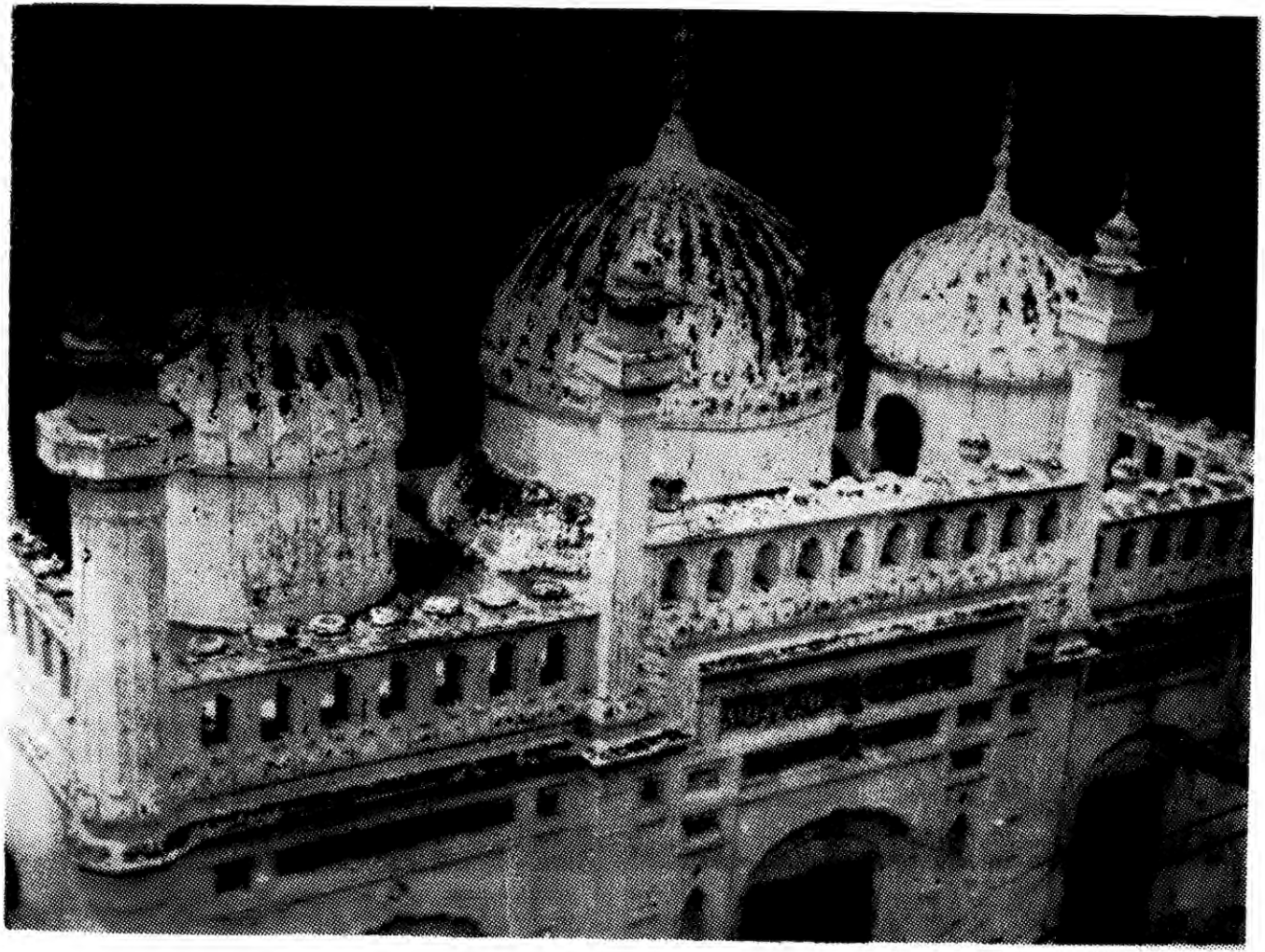

مسجد حسام الدین در سیالکوٹ درسگاه اول اقبال .

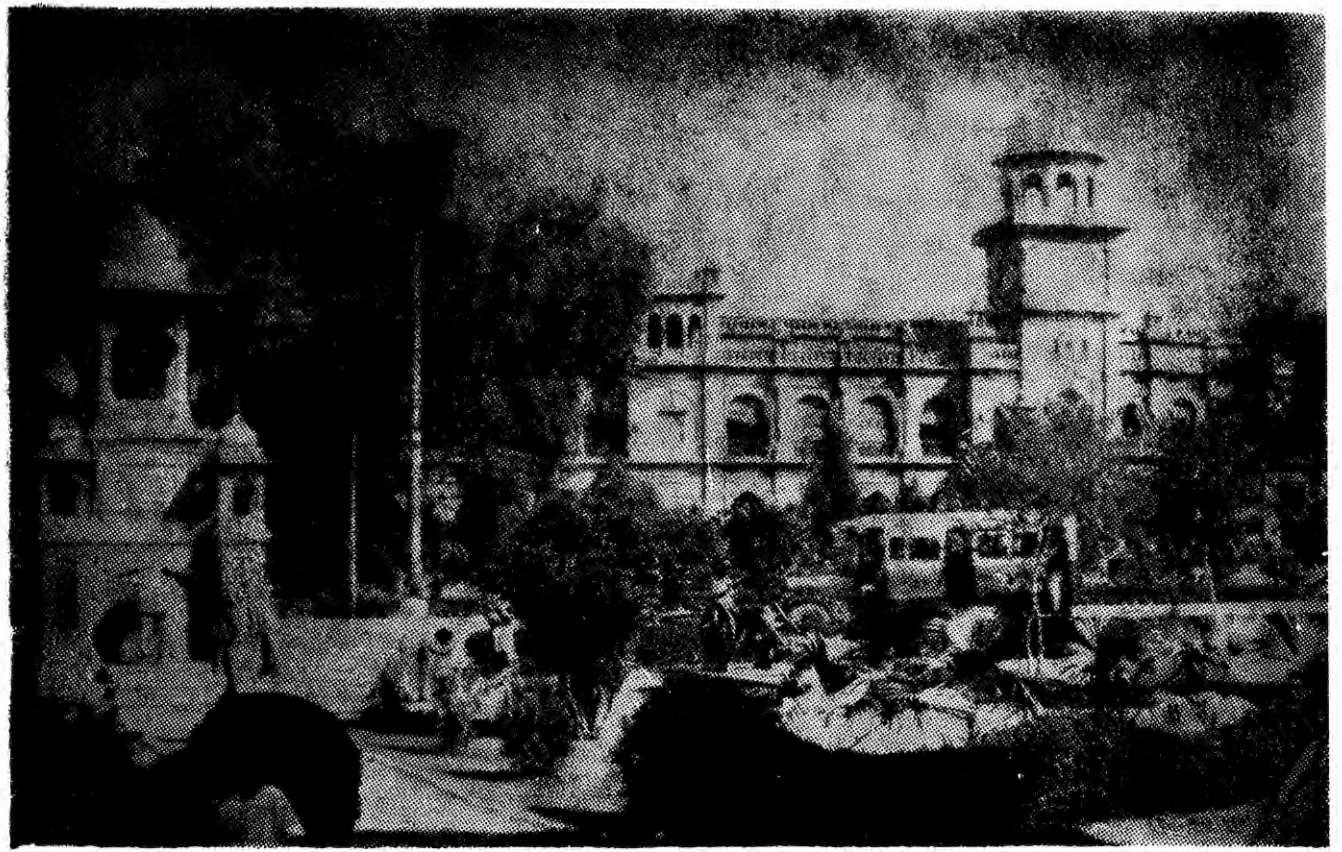

پوهنتون پنجاب که علامه سالها در آن ممتحن زبان عربی بود .

تا صنف (۱۲) که باصطلاح هند (ایف ای) مینامند در مکتب مشن یعنی مکتب پادری ها ختم کرده و برای (بی ای)(۱) شدن به لاهور آمده ست و از سنه ۱۹۰۱ تا سنه ۱۹۰۵ میلادی در لاهور بوده و بعد غالباً به تشویق معلم انگلیسی خود (آرنلد) به انگلستان رفته در کیمبریج (ترینیتی کالج) بتکمیل موضوع دلخواه خود (حقوق) کوشیده متخصص حقوق (بیرسترایت لا شده) علمای آنجا او را بسیار ذکی و مستعد دیده اند از آنجا به شهر (هایدلبرگ) آلمان نیز رفته و از آنجا سند دا کتری فلسفه (پی ایچ دی) گرفته پس بوطن مراجعت نموده، گاهی پروفیسر مکتب (کالج) دولتی در هند و گاهی به حیث (وکالت مدافع) مشغول تحصیل نفقه بوده است. در عین این دروس و مشاغل شعر هم برایش وارد میشده. سلسله دیدن دوستان و اقربا وغیره گاهی خلق او را تنگ میکرده و آثار و منظوماتی که خیال میداشتند دچار تعطل میگردید، لهذا از لاهور بیک ده و گوشهٔ فراغ میخزیدند تا هم راحت کنند و هم آثار معطله را تکمیل و تصورات خود را تصویر نمایند. با پو هنتون علیگر که هم موسسه علمی بود و هم مرکز سیاسی مسلمانان رو ابط قریب نگاه میداشت هکذا با انجمن حمایت اسلام لاهور و (اورینتل کالج) (مکاتبه) هم شغل مهم او بوده و نطق ها و خطا به هم مینوشت که در اکثر ولایات هند آنوقته از و میخواستند به انگلستان هم سفر میکرد گاهی برای مقاصد علمیه و گاهی برای مشاغل سیاسیه مثل مجلس میزمد و رو غیره خواهش سیر ممالک ایطالیه و هسپانیه (برای دیدن آثار قدیمه اسلامیه و شوق دیدن ممالک اسلامیه خصوصاً ممالک مستقله آنرا نیز داشت و به بعضی از آنها رفته و شعرهایی عاید به آنها نیز انشاد فرموده است.

نزد حکومت برطانوی هند نیز معتبر و روشناس بود. لورد کرزن نایب السلطنه هند را خوب میشناخت و عند الضروره با و مکاتبه میکرد هکذا مامورین دیگر برطانوی که در پنجاب و لاهور مقرر میشدند به او وضع قدردانانه می داشتند.

۱- بعدها «ام، ای» شده است. (داوی)

با نظام دکن و نواب های ایالات مختلفه هند خصوصاً نواب بهو پال و نواب شروانی و نواب جنجیره و غیره روابط بسیار دوستانه داشت. منورین مسلمان هند همه با و اخلاص و احترام داشتند خصوصاً در لاهور، دهلی، علیگر، لکنهو مخلصین و همکاران صمیمی بسیار یافته بود که با ارادت و محبت باو خدمت های هر گونه مینمودند.

ازدواج

معلوم شده که علامه سه زوجه داشته ولی دو اولاد او امروز شهرت دارند این ازدواج ها چه وقت و با که ها واقعشده؟ خانمها کجائی بودند؟ هیچ معلوم نشد. دو اولاد او که ما در شان فوت شده ایشان صغیر مانده اند و یکی از مشغولیت های علامه تربیت آنها بوده، پسرش جاوید نام دارد و دختر (منیره)

منیره را صلاح الدین نام ازدواج نموده پسرش جاوید شغل پدری را اختیار کرده یعنی (وکیل مدافع) بیرسترایت لا شده ست ولی ازدواج کرده یا نکرده مطلع نیستم، آیا مثل پدرش در باب خانم ها کاملا پرده و ستر را رعایت میکند یا نی؟ معلومات ندارم.

حصه حیات پسرش اگرچه به موضوع کتاب بسیار دخل ندارد ولی باز هم امکان دارد بر حیات علامه مرحوم نیز در بعضی نقاط روشنی انداخته بتواند.

حیات اقبال حیات خوشی نبوده است بیماریهای زیاد و متواتر یکی از مصایب و ضرورت حصول نفقه که او را به (وکیل مدافع) شدن و گاهی معلمی مجبور ساخته و کامل برخلاف میلان طبع اوست مصیبت

دیگری بوده چنانکه میگوید (فکر روزی قاتل روح است) مصائب خانه گی دیگر که مرتب اقبالنامه تفصیل آنرا عمداً حذف نموده علاوه تراست علامه دریکی از مکاتیب خود به پیغله عطیه مینویسد که« حیات من بسیار تلخ است میخواهم ازوطن خارج شوم یا شراب نوشی را آغاز کنم زیرا آن زود به خودکشی ترغیب مینماید . »

غمهای محکومیت مسلمانان و جهالت و بی اتفاقی شان ، قوت و شوکت دشمنان غم های ملی دیگری بوده اند که او را همیشه منزجر میداشته .

دریک مکتوب دیگر ۸ بر ۵۲ مور خه ۱۹۱۱ به پیغله عطیه مینویسد که« مجموعه نظم های مرا خواسته اید بخوشی خواهم فرستاد ولی اینقدر ارشاد فرمائید این مجموعه ئی که غیر از نواهای غم یک دل خونچکان چیزی دیگر نیست برای شما چه فائده دارد ؟ درآنها نام ونشان زنده دلی یافته نمیشود . از این است که در اهدائیه این مجموعه گفته ام .

خنده شد بهر طلسم غنچه تمهید شکست غنچه من با تبسم سخت نامحرم بود
زاب در دور نج شد سرسبزی کشت سخن جوهر آئینه شاعر شعار غم بود»(۱)

مگر عجب است که اقبال فیلسوف باوجود بودن سالها در اوروپا برغم بعضی دیگران که خوشی را فلسفه حیات میدانند فلسفه او برغم مبنی است ولی از غم لذتی هم میبرد و برخوش نصیبان میخندد و تعجب دیگر اینکه با اینهمه محرومیت و غم پرستی به دوستان خود مشوره میدهد که غمگین مباشید .

ای که در زندان غم باشی اسیر از نبی تعلیم (لاتحزن) بگیر
این سبق صدیق را صدیق کرد سرخوش از پیمانهٔ تحقیق کرد
گر خدا داری زغم آزاد شو از خیال بیش و کم آزاد شو

۱ـ دو بیت فوق را از اردو ترجمه کرده ام و سه بیت آخر در اصل بزبان دری بودند که در صفحه (۱۷۸) جلد دوم اقبالنامه موجودند . داوی

تصوف داکتر اقبال

علامه بخیال بنده صوفی کامل بوده زیرا در یکی از مکاتیب بجواب کسانی که او را مخالف تصوف خوانده بودند مینویسد که «من مخالف تصوف نیستم بلکه در سلسلهٔ قادریهٔ شریفه بیعت کرده‌ام ولی مخالف تاثیرات عجمیت در بعضی متصوفین میباشم»

علاوه برین ها عشق سوزانی که از اشعار حرارت انگیز او آشکار میشود، و کمال احترام و محبتی که بخاك پای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دارد نیز دلیل آن است که روشنی قلب و تزکیهٔ نفس حاصل کرده ست. علامه را دارای رؤیای صادقه یا کشف نیز میدانم زیرا در یک شعر خود که به عنوان (جوانان عجم) دارد میفرماید.

میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما

این ادعا را غیر مردیکه دارای کشف یا رؤیای صادقه باشد کرده نمیتواند یا در تعریف افغانها میفرماید که:

ملتی گم گشته کوه و کمر — در جبینش دیده‌ام چیزی دگر
زانکه بوداند ر دل من سوز و درد — حق ز تقدیرش مرا آگاه کرد
کار و بارش را نکو سنجیده ام — آنچه پنهان است پیدا دیده‌ام

وقتیکه حق از تقدیر ما او را آگاه ساخته است نیز دلیل است که او صاحب کشف و الهام بوده است یا اقلا رؤیای صادقه.

در بحث زیارت سلطان محمود غزنوی (رح) نیز اشاره ئی به قوهٔ کشفیه خود میکند اگر نا واقفان عالم روحانیت آنرا تصویر خیالی و جعلی نه نامند.

بعد از آنکه مزار سلطان محمود را با اندوه و حسرت و ایام و کارستانهای قهرمانانه او را با فتخار یاد میکند میفرماید:

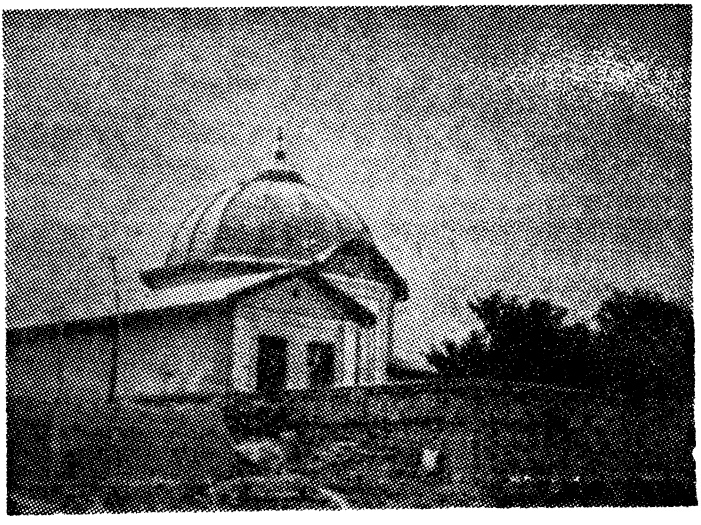

مزار مبارك حكيم سنايي‌درغزنی‌که سبب گريهٔ زياد علامهٔمرحوم گرديد.

زیر گردون آیت الله رایتش قد سیان قرآن(۱) سرا برا برتر بتش
شوخی فکرم مرا از من ربود تا نبو دم در جهان دیر و زود
رخ نمود از سینه ام آن آفتاب پرد گی ها از فرو غش بیحجاب
مهر گردون از جلالش در رکوع از شعاعش دوش میگردد طلوع
وا رهیدم از جهان چشم و گوش فاش چون امروز دیدم صبح دوش
شهر غزنین یک بهشت رنگ و بو آب جوها نغمه خوان در کاخ و کو
قصرهای او قطار اندر قطار آسمان باقبه هایش همکنار
نکته سنج طوس را دیدم به بزم لشکر محمود را دیدم به رزم
روح سیر عالم اسرار کرد تا مرا شور یدهٔ بیدار کرد

اینک اقرار او به آفتابی که در سینه دارد و کیفیت قریب هزار سال قبل را فاش مثل روز باو نشان داد که به چشم دیده ور از و نیاز کدام مجذوب شوریدهٔ غزنین را که در دل و سر خود با خدای خویش داشت بگوش خود شنید که

آن همه مشتاقی و سوز و سرور در سخن چون رند بی پروا جسور
تخم اشکی اندران ویرانه کاشت گفتگو ها با خدای خویش داشت
تا نبودم بیخبر از راز او سوختم از گرمی آواز او

این دوم اقرار علامه از کشف قوی او در اثنای زیارت سلطان مجاهد غزنی است.(۲)

همچنان امثله این اقرار ها دیگر هم در آثار علامه علیه الرحمه یافته میشوند و لی بنده درین کتاب اراده اختصار را حتی الوسع دارم. لهذا بهمین قدر نمونه ها اکتفا میکنم.

البته بعضی جاها از تحریرات او آشکار میشود که گاهی به نظریه قدسیه (وحدت الوجود) مخالف است و حضرت شیخ اکبر قطب الموحدین محی

۱- سلطان محمود حافظ قرآن حکیم بود.

۲- از کتاب (مسافر) علامه اقبال (صفحه ۳۰ تا ۳۳) منطبعه مطبعه فیروز کراچی که با لتفات بناغلی الطاف گوهر معین وزارت اطلاعات و نشریات پاکستان مورخه ۱۹۶۸ ع طبع و نشر و هدیه شده است (داوی)

الدین ابن عربی (ق) را باین جهت و کذا بعضی مقالات تصنیفات اورا نیز انتقاد می کند و خوابیدگی مسلمانانرا بسبب همین گونه تاثیر ها میداند ، اگرچه بعضی خود حضرات سلسله شریفه نقشبندیه نیز حضرت ابن عربی رادر باب وحدت الوجود به غلو منسوب کرده اند ولی تاثیر نظریه (وحدت وجودی) بعقیدهٔ بنده سبب خوابیدگی و بیکاری مسلمانها نشده است بنده تجربه دارم که ارادتمندان سلسله نقشبندیه شریفه درجهاد ها و غزاهای افغانستان بر علیه تجاوزات انگلیس ها بی استثنا اشتراک نموده سرفروشی ها و جان نثاری های بسیار مردانه نشان داده اند. و هم عجمیت در حضرات صوفیه که ایمان شان قوی و هر عمل آنها بموجب الهامات شان میباشد تاثیری ندارد ، بسیار بعید ست که حضرت محی الدین ابن عربی افریقائی را از عجمیت آسیائی یا از اشراک و بوذائیت بت پرستان هند متاثر گمان کنیم .

چه نسبت خاک را با عالم پاک .

برویم بر موضوع این فصل خود که عاید به صوفی بودن علامه مرحوم است ، علامه شب بیداری و تهجد خوانی و گریه های نیم شبی هم داشت . چنانچه قارین کرام در ینکتاب مطالعه خواهند فرمود این ها نیز دلیل دیگری برای تزکیه نفس و صفای قلب او میباشند که نه تنها خودش آنرا اظهار فرموده بلکه دیگران نیز بعضی ازین مزایا و سجایای روحانی اورا دیده اند چنانکه مولانا در سفر نامه افغانستان خود می نویسد که در غزنی وقتیکه بمزار فایض الانوار حضرت حکیم سنایی (ق) مشرف بودیم همه متاثر بودیم ولی بر علامه اقبال گریه شدیدی مستولی شد که مدتی بزار می گریست (سیر افغانستان، صفحه ۱۲۳)

PROPERTY OF AUKU 4829

تفسیر (خودی) یا فلسفه اقبال

علامه مرحوم لفظ(خودی)را بطوری موتو(شعار)مقاصد و فلسفه خود استعمال میکند کتاب شان(اسرار خودی) ایموضوعرا بحث بلکه تبیین مینماید(رموز بیخودی)طرز دیگر(خودی) راکه برای آیدیال (مفکوره)خودو ملت مسلکی خود که به ایمان بالله و اسلام مشرف اند فدائیت آن(خودی) است شرح مینمایند.در مبحث فلسفه مذکور مقالات و کتب زیاددر وتتبعات علامه و بعداز وفات شان در داخل و خارج هند آنروزه نوشته شده اند ولی بنده بجای بحث متخصصانه برفلسفه مذکور برای قارئین گرام خودتعریف ساده آنرا اززبان خود علامه بیشترمناسب دیده ترجمه میکنم. امیدوارم که درتسهیل مفهوم وموضوع مذکور کمک لازم کرده بتواند.

علامه در یک مکتوب که مولوی (ظفراحمد صدیقی) نام تحریر کرده اند بعداز تحریر بعضی مطالب دیگر مینویسند(۱) :

« معترض من از تاریخ مسئله خودی که درتصوف اسلامی آمده و هم از نوشته های من ناواقف محض است او را معذور میدانم،درین زمانه غلامی نزد مسلمانان چه ذرایعی موجود است که نسل های آینده را از تاریخ تشکل و تکامل یا از تعطل تصوارت اسلامیه آگاه بسازد؟ قوم غلام شده به ترجیح مادیات بر روحانیات مجبور میشود .

و قتیکه در انسان خوی غلامی راسخ گردید برای بیزاری از هرتعلیمی و تلقینی که مقصد آن قوت نفس و ترفع روح باشد بهانه جوئی میکند .

دین اسلام که از روی عقیده هر مسلمان برهر چیزدیگر مقدم ست نفس انسانی وقوای مرکزی آنرا فنا نمی نماید بلکه برای عمل آن حدود تعین میفرماید که در اصطلاح اسلام(شریعت)یا قانون الهی نام دارد

۱ـ اقبالنامه اینمکتوب را نیزدارا ست ،مثل مکتوب منقوله فوق (داوی)

خودی اگر از موسولینی باشد یا از هتلر و وقتیکه پابند قانون الهی شد مسلمان میشود موسولینی حبشه را محض برای تسکین جوع الارض خود پامال نمود حالانکه مسلمانان در زمان عروج خود آزادی حبشه را محفوظ نگه داشتند. فرق اینقدر است که در آن صورت خودی پابند کدام قانون نبود و درین صورت پابند قانون الهی و اخلاق است بهرحال نام معین خودی شریعت است و وقتیکه شریعت را در اعماق قلب خود محسوس کنند طریقت نامیده میشود و وقتیکه احکام الهی (ج) در خودی چنان سرایت کند که امیال و عواطف مخصوص خودش باقی نمانند و مقصود آن صرف رضای الهی ج شود پس چنان کیفیتی در زندگی پیدا میشود که بعضی اکابر صوفیه اسلام آنرا (فنا) و برخی عین همین کیفیت را بقا نامیده اند.

لیکن بعضی از صوفیه هند و ایران مسئله (فنا) را تحت تاثیر فلسفه بودائیت و ویدائیت یا تحت اثرهای عجمیت تفسیر کرده اند که در نتیجه آن اکثر مسلمانان امروزه (همین مناطق) از نقطه نظر عمل ناکاره محض اند. بعقیده من این کار از سقوط و تباهی بغداد برای اسلام خطرناک ترست. تحریرات من بیک معنی تماماً یکنوع بغاوت است بر علیه همینگونه تفسیرها.

علامه بجواب یکی دیگر از مفسرین (خودی) چنین مینویسند.

(کسانیکه بزبان دری بلدند آنها در مطالعه (اسرار خودی) و مطلب (خودی) هیچ مشکلی نمی بینند و واضح میدانند که مقصد من از خودی چیست؟ هیچگاه این لفظ را به نخوت و کبر و غرور معنی نکرده اند و نخواهد کرد

مقاصد او :-

۱ ــ دفع استعمار ومحکومیت ازهند

مسلمانان هند در اکثر جاها تعداداً قلیل ، ثروتاً فقیر ، علماً پسمانده و بی اتفاق بودند ولی ادعا و درد اینکه حکومت هند ستانرا انگلیس های مستعمر از مسلمانها سلب کرده اند پیش شان بود و حکومت برطانوی به قاعدهٔ باطلهٔ (تفریق انداز وسیادت کن) عقیدهٔ لایتزلزلی و تعمیل عمومی ودایمی داشت وهندوها (که نسبت به مسلمانها عدداً زیادتر و متمول تر و تحصیل یافته تر بودند) مثل انگلیس ها وسایط استقلال مسلمانها را عقب انداخته میرفتند و چون قویتر بودند حال مسلمانها ابتر بود مسلمانهائیکه بیدار وعالم بودند ازین رنج سخت اندوهگین وقریب مایوسی بودند .

صدای اقبال را که از پنجاب (خوابیده تر و برطانیه پرست ترین ایالات هند) خاست یک غنیمت بزرگ و نعمت قابل تحدیثی یافتند . لهذا از هرطرف باو رجوع نمودند و او نیز با قلم و گاهی با قدم و درم وزمانی با فکر و مشوره بخدمت این کتله می پرداخت و مقصد اساسی او همان استقلال مسلمانان هند بود که هم تخم این حرکت غیورانه را در دلها ودماغ ها می افشاند و هم زمینه را برای تعمیل آن تهیه میکرد و هم احتیاط مینمود ، چنانچه قبلاً هم نوشتم ، که از مظالم حکومت برطانوی خود را حفظ کند . چه این مظالم متنوعه که توسط جاسوسها اعمال ملیون و احرار را نابود یا ناقص میساختند و بین دوستان شان سوء تفاهم تولید میکردند تا متفق نمانند و وسایل مالی و معشیتی شانرا ناکام و متضرر می ساختند یا بهانه ها آنهارا مجرم قانون نشان داده زجر ، جرم و حبس مینمودند .

ولی این احتیاط در قلم او موجود نبود در ین ساحه با تیغ برهنه درمیدان ایستاده بود . زیرا برای ایجاد حرارت و شجاعت در دلهای مردم بتوسط زبان ازین حربه یعنی حقگوئی مؤثرتر حربه ئی یافته نمیشود و در آن باب هیچ ضعفی قابل عفو نیست .

۲ ــ اصلاح جوانان

در هند حکومت برطانیه یک سلسله مکتب ها تاسیس کرده بود که مقصد آنها تهیه مامورین برای خدمت حکومت بود و بس ، لهذا نصاب تعلیم و ادارهٔ این مکتب ها را ماهرانه و دقیقانه کنترول میکرد . تعلیمیکه حس آزادی و استقلال را تعمیم نماید یا فنون حربیه را یاد بدهد هیچ موجود نبود .

علامه این نکته را درک کرده و به اصلاح جوانان مکتب دیده توجه زیاد مینمود تادر آنها احساس استقلال خواهی پیدا و مستحکم شود . چنانچه میفرماید .

من آن علم و فراست با پرکاهی نمیگیرم
که از تیغ و سپر بیگانه سازد مردغازی را

پروفیسری بعضی مکاتیب را نیز بهمین نیت قبولکرده بود که عقاید و قوای نفسی جوانانرا براه راست بیاورد اشعار زیادو مکاتیب او نیز شهادت اینمطلب را میدهند .

۳ - مقصد سوم اقبال از بیدار ساختن عموم مسلمانان بود نه تنها از مسلمانان هند زیرا او پیش تر و بیشتر از و طنیت و قومیت مسلمانی را دوست داشت و اسلام رایگانه وسیلهٔ سعادت دنیا و آخرت بشر دیده، کل انسانها رابان دعوت و مسلمانانرا بیشتر تربیه و تنبیه مینمود. مسلمانان آنروزه وامروزه هم فی الواقع چه پیر و چه جوان چه محصول مدرسه و چه مکتب از تربیت حقیقی اسلامی بسیار دور افتاده اند .

اینک از نظر خود اقبال این منظرهٔ اسفناک و اصلاح آن یا این بیماری مدهش و علاج آنرا بشنویم خوبترست در (جاویدنامه) میفرماید :

---

۳ - درینباب درآخر مقصد سوم تجربهٔ شخص بنده را بخوانید .
(داوی)

مؤمن و پیش کسان بستن نطاق — مؤمن و غداری و فقر و نفاق
با پشیزی دین و ملت را فروخت — هم متاع خانه و هم خانه سوخت
(لااله) اندر نمازش بود و نیست — نسازها اندر نیازش بود و نیست
نور در صوم و صلواة او نماند — جلوه در کاینات او نماند
آنکه بود الله او را ساز و برگ — فتنهٔ او حب مال و ترس مرگ
رفت از و آن مستی و ذوق و سرور — دین او اندر کتاب و او به گور (۱)
صحبتش با عصر حاضر در گرفت — حرف دین را ازدو (۲) پیغمبر گرفت
آن ز ایران بود و این هندی نژاد — آن ز حج بیگانه و این از جهاد
تا جهاد و حج نماند از و اجبات — رفت جان از پیکر صوم و صلواة
روح چون رفت از صلواة و از صیام — فود ناهموار، ملت بی نظام
سینه ها از گر می قرآن تهی — از چنین مردان چه امید بهی

از خودی مرد مسلمان در گذشت
ای خضر دستی که آب از مرگ گذشت

سجده کز وی زمین لرزیده بود — بر مرادش مهر وه گردیده بود
این زمان جز سر بزیری هیچ نیست — اندرو جز ضعف پیری هیچ نیست
آن شکوه (بی الاعلی) کجاست — این گناه اوست یا تقصیر ماست ؟
هر کسی بر جادهٔ خود تندرو — نا قه ما بی زمام و هرزه دو

صاحب قرآن و بیذوق طلب ؟
العجب ثم العجب ثم العجب

گر خدا سازد ترا صاحب نظر — روز گاری را که می آید نگر
عقلها بیباك و دلها بی گداز — چشم ها بی شرم و غرق اندر مجاز
علم و فن دین و سیاست عقل و دل — زوج زوج اندر طواف آب و گل
آسیا آن مرز بوم آفتاب — غیر بین، از خویشتن اندر حجاب
قلب او بی وارد ات نو بنو — حاصلش را کس نگیرد باد و جو
روزگارش اندرین دیرینه دیر — ساکن و یخ بسته و بی ذوق سیر
عقل و دین و دانش و ناموس و ننگ — بستهٔ فتراك لوردان فرنگ

۱- اشاره به ضرب المثل (مسلمان در گور و مسلمانی در کتاب)

۲- پیش لفظ پیغمبر یک استفهامیه گذاشته تا کسی شک نکند که قادیانی و بابی ها را نیز صاحب پیغمبر فکر می کنند گویا طنزی است بر دعوی پیغمبری آنها . داوی

نوجوانان تشنه لب خالی ایاغ شسته رو تاریک جان روشن دماغ
کم نگاه و بی یقین و نا امید چشم شان اندر جهان مقصد ندید
ناکسان منکر زخود مؤمن به غیر خشت بند از خاک شان معمار دیر
مکتب از مقصود خویش آگاه نیست تا به جذب اندرونش راه نیست
نور فطرت را زجانها پاک شست یک گل رعنا زشاخ او نه رست
خشت را معمار ما کج می نهد خوی بط با بچه شاهین دهد
علم تا سوزی نگیرد از حیات دل نگیرد لذتی از واردات
علم جز شرح مقامات تو نیست علم جز تفسیر آیات تو نیست
سوختن میباید اندر نار حس تا بدانی نقرهٔ خود را ز مس
علم حق اول حواس آخر حضور
آخر او می نه گنجد در شعور

یکی از دوستان مهاجر و مجاهد بنده محمد سلیم که از نواب زادگان ختک بود و در اثنای غزای استقلال ما با یکدسته مسلح ختک بافغانستان آمده بود، روزی در اثنای صحبت ذکر داکتر اقبال و تعریف او را کرده گفت اقبال نژاداً افغان است در سنه ۱۳۰۰ وقتیکه به سفارت لندن مقرر شدم از راه هندوستان آنروزه عازم بمبئی بودم. سردار محمد اسماعیل خان (برادر سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله) نمایندهٔ افغانستان نزد حکومت هند غضر الله لهما یک روضویه (گاردن پارتی) به شرف بنده داده بودند، در آن ضیافت داکتر محمد اقبال مرحوم هم تشریف داشتند در آخر احتفال بنده از ایشان پرسیدم که داکتر صاحب شما افغان هستید؟ یک (نی) بسیار تند که با کمی آزردگی هم آمیزش داشت با سرعت و قطعیت از قعر باطن شان سر زد که بنده از سوال خود پشیمان شدم بعدها این رباعی را ساخته بودند :

نه افغانیم و نی ترک تتاریم چمن زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پروردهٔ یک نوبهاریم

مفهوم این رباعی با ابیات ذیل (رحمان بابا) چقدر مشابه است :

بی له عشقه که می عیب که می هنردی ماغوخ کړی دی له ځانه بل پیوند
زه عاشق یم سرو کار می دی له عشقه نه خلیل نه داؤدزی یم نه مهمند

۴ - مقصد چارم اقبال از جلب توجه جوانان به علوم و فنون عملی که باعث ترقی ملت و پیشرفت صنایع شده است میباشد چنانچه میگوید که:
«امروز فلسفه و ادبیات برای ما چندان لازم نیست بلکه بطرف تخنیک باید توجه زیاد داده شود. اساس این فنون مشبته را مسلمانها گذاشته بودند که غرب از آن استفاده نموده و ترقی داده بحال امروزی رسانیده اند و خود مسلمانها آنرا فراموش کرده اند».

حتی توجه بطرف (اکتشافات جویه) را نیز اشاره مینمایند که چرا جگر فضا را چاک نمی توانید؟ چرا مهر و ماه را تسخیر نمی کنید؟

قرآن حکیم در سورة الرحمن میفرماید:

یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان.

یعنی ای گروه جن وانس اگر شما اراده داشته باشید که در بعضی قطر های آسمانها و زمین نفوذ کنید پس بکنید ولی نخواهید توانست تا سلطه و قدرت نیابید. پس دیده میشود که اکتشافات جویه را قرآن حکیم برای بشر هم ممکن فرموده است و هم اجازه داده است.

ولی این سلطه و قدرت دو نوع است یکی روحانی و دیگری جسمانی روحانی آن را تصوف طی زمان و مکان نامیده است و بزرگان صوفیه این سلطه و قدرت روحانی را داشته اند چنانکه رئیس الموحدین ابن عربی (ق) میفرماید که وقتیکه یکبار به کره مریخ رسیدم آنجا زلزله بود. رحمان بابا میفرماید.

په یوه قدم تر عرشه پوری ورشی مالیدلی دی رفتار درویشانو

و دیگر طرز رسائی سلطه و قدرت جسمانی است که بعد از سعی چندین صد سال امروز امریکائیان به کره ماه فرود آمدند و سنگهای نمونه آنرا بزمینیان تحفه آوردند و ممالک و ملل دیگر نیز در علم نجوم و فلکیات وطبیعیات اکتشافات محیری پیدا کرده اند و امروز علم فلکیات بدرجه رسیده است که تشخیص توانسته اند که در کهکشان بیش از دو صد بلیون کره یا ستاره موجودند که همه دارای مدار و نظام معینی میباشند علامه اقبال فرموده.

نگاه من بتماشای آسمان بوده است بدوش ماه به آغوش کهکشان بوده است
گمان مبر که همین خاکدان نیشیمن ماست
که هر ستاره جهان است یا جهان بوده است

یا اینکه

قبای زندگانی چاک تا کی چو موران آشیان در خاک تا کی
به پرواز آ و شاهینی بیاموز تلاش دانه در خاشاک تا کی

سیاست او :-

علامه مرحوم بنظر بنده مرد سیاسی پخته هم بوده با آنکه مقصد حیات خود را آزاد کردن ملل اسلامیه از یوغ استعمار قرار داده و آنرا پنهان هم نکرده است بلکه هر نطق و هم نظم او شاهد اینمدعاست ولی گاهی از طرف حکومت برطانوی هند محبوس نشده است و لقب (سر) را که انگلیس ها برای خدام یا دوستان و فادار خود میدادند نیز رد نه نموده است .

اگرچه سیر تنویسان او میگویند که او در سیاسیات عملی حصه نمیگرفت تنها نظریات سیاسیه میداد ولی خدمات وکالت مدافع را اکثر مخصوص آن محکومین و مظلومینی میساخت که از طرف حکومت برطانیه یا هندوهای متعصب از نقطهٔ نظر سیاست تحت فشار دعویهای ساختگی گرفته و بمحکمه جلب میشدند .

باوجود مخالف بودن با ملوکیت و سلطنت و تملق ، پادشاهان ممالک اسلامی را چه شفاهاً (وقت ملاقات) و چه تحریراً (وقتی که در نظمی مخاطب می ساخت) از احترام و تعریفی که موجب غرور او نشود بلکه از آن استفاده های اخلاقی بکند دریغ نمی نمود تجربه خود بنده است که در راستکناه ضمائر و ارادات مردم بسیار ماهر بود .

جمعیت بزرگی از دوستان مهم و با نفوذ و نیز از مردمان ساده و نیک دل در مسلمانان هند خصوصاً لاهور و پنجاب یافته بود و در سالهای اخیر عضویت مجلس قانون سازوریاست (مسلم لیگ) را نیز به عهده گرفت و مساعی

عملی زیادی در تقویه زراع و در استقلال مسلمانان و در تشکیل دولت اسلامی مستقلی در هند بخرج داده مفکوره یک مملکت مستقل اسلامی در هند را طرفداری و بامرحوم قاید اعظم مستر جناح همکاری بی شایبه و جدی تا آخر حیات خود نموده رفت نقشه که او در ۱۹۳۷ کشید مستر جناح در ۱۹۴۰ همان را اعلان و عملی نمود. (۱) با اینهم در اجتماعات میزهای مدوری که در لندن منعقد میشد شرکت مینمود چه مقاصد سیاسیهٔ - بعبارت خود او عیارانه - هندوها را او می فهمید و آنرا چاره های سنجیده مییافت و انگلیسها اینگونه مساعی را بسیار بد نمی دیدند. علامه نیز بحکم عقل بجای مخالفت حکومت مخالفت هندوها را بیشتر پیشه کرده زیرا اهون الشرین بود. با وجود این مهارت سیاسیه، باز قوه شعریه بآن تاثیر و انقلاب انگیز داشتن از خصایص و ممیزات نادره است که در اقبال جمع گردیده است. در حالیکه جمع سیاست عملی و شعر بنظر بنده بسیار عجیب است.

علاقه دری با اردو

زبان اردو چنانکه نام آن نشان میدهد زبانی است که افواج سلاطین مسلمان فاتح در هندوستان آنرا معمول ساختند یعنی در نتیجه تماسها و تلاقی زبانها و لهجه های مختلفی که فرقه های مختلفه النسل آن افواج باز بان محلی داشتند ساخته و پرداخته شد است در این افواج از همه بیشتر طوایف مختلفه ساکنین آنوقته افغانستان (خراسان قدیم) حصه داشتند در احادیث صحیحه شریفه وارد است که.

لشکری که هند را (برای اسلام) فتح کند بهشتی است.

مورخین فیصله کرده اند که این لشکر فوج های سلطان محمود غزنوی است که در اوایل عصر پنجم هجری هفده بار بر هند لشکر کشیده و هیچ گرت شکست نخورده است. پس زبان اردو علاقه ارثی به لهجه خراسان خصوصاً دری دارد و تا امروز که تحولات و حوادث زیادی دیده باز هم

۱ - کتاب (دو سال اخیر حیات اقبال) مولفه عاشق حسین بتالوی

میتوان گفت که نصف لغات و تعبیرات اردو دری میباشد. قوه های فاتح تفوقی در نظر اقوام مفتوحین داشته میباشد که ظاهراً سبب تفوق ادبی شان نیز شمرده میشود مفتوحین بالطبع از آن تقلید میکنند زبان دری که در عهد غزنویان درخراسان جای زبان رسمی آنوقت یعنی عربی را گرفته مثل لسان عربی عظمتی را در طبایع اهل هند علاوه برلطافت طبیعی آن داراشده است که در عین تقریر یا تحریر اردو لغات جملات و تعبیرات دری را شامل میسازد مثلاً بجای (نهین هی) یا (معدوم هی) جمله (ندارد هی) یعنی فعل را بجای اسم یا عوض متهم نه تیهرائی (متهم نه گردانیی) می نویسند نه تنها سوادخوانان بلکه علما و فضلای شان نیز همین گونه جملات و تعبیرات استعمال مینمایند زیرا اسما و افعال دری را بی تحاشا در اردو داخل کردن خوش شان می آید، بلکه به این شیوه گویا زبان را از درجه عوامیت به ادبیت میکشانند.

علت شعر گوئی

علامه چرا شعر را دوام دادند؟

جواب این سوال از تعمق در حیات او و در خود اشعار و آثار او واضح میشود اگر قول خود او را در ینباب یکسو بگزاریم باز هم فهمیده میتوانیم که مقصد از شاعری او سوابق و عوامل معنویه است نه که مادیه و آن رسانیدن حقایق موقظه و انگیختن حرارت در دلها و در امیدهای منجمد شده اولاد اسلام بوده است و شعر را برای این کار هدایت نثار وسیله بسیار نافذ و جالبی یافته است و آن نتیجه نیز داده است که حال مسلمانان در ین عصر از عصر خود علامه تفاوت نمایانی داشته است.

قصاید مدحیه برای انگلیسها مثل غالب نوشته و اعانه ارباب جاه و تمول را که درد اسلامی قوی نداشتند نپذیرفته و حیات «فقر غیور» خود را به تجمل و عیاشی تبدیل نمودن را گاهی سعی نکرده است.

خود علامه در ینباب بارها اظهار نموده است چه در تحریرات نثر خود و چه در نظم که شعر مقصود بالذات نیست ادب برای ادب هم مسلک او نبود و نخواهد شد

شعر کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست
سوی قطار میکشم ناقه بی زمام را

علامه و کیف استعمال زبان دری

علامه زبان دری را مثل عربی بیرون مکتب اصلی خود تحصیل و در آن مهارت و ملکه ئی حاصل نموده است .

گفته میتوانم که گاهی بی ارادہ و شاید هم غیر مدرک جملات و ترکیبات دری را حتی در آثار اردوی خود استعمال میکند و بوفرت ازین زبان استفاده می فرمایند اگرچه بعضی جاها خلاف قاعده و محاوره میباشد ولی اعتنا یا پروا نمیکند .

استادان مسلم ادب خصوصاً روحانیون آنها در گذشته نیز ازینگونه بی اعتنا بیها دارند زیرا مقصد اصلی و توجه کلی آنها به معانی و تاثیر اخلاقی خواننده یا شنونده منعطف بوده از بعضی فرو گذاشت های جزوی دیده و دانسته اغماض مستغنیانه مینمایند و آن قوه سیاله الهامیه که برای شان شعر وارد میکند میدانند که این خلاف و رزی ها مانع فهم مطلب نمی گردند بلکه بعضی اوقات صحیح افاده ایجاد و ابتکاری هم در بر داشته می باشد حافظ (رح) میفرماید .

بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که من دلشده این ره نه بخود میپویم
در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند هرچه استاد ازل گفت بگو میگویم

در لفظ بخود حرف با خلاف قاعده و محاوره است ولی ضرورت وزن که بیت سکته پیدا نکند آنرا آورده و از آن هیچ ضرری بمعنی یا حلاوت شعر نمیرسد همچنان بیت سیار بدو دارای جدت تشبیه بسیار مقبول بیدل

می پرست ایجادم نشه از ازل دارم همچو دانه انگور شیشه در بغل دارم

حرف را در انگور از وزن زیاد تر است ولی نه آنقدر ثقالت می آورد که طبع سلیم نه بردارد و نه در مضمون و مفهوم خللی وارد میکند بلکه به خیال بنده دلیل و شاهد میشود براینکه توجه منشد یعنی شاعر کاملا بطرف معنویات است نه که به الفاظ و عبارات ، ضرب المثل است که توجه تقسیم نمیشود پس طرفی که مقصود اصلی توجه نباشد در آن با طبع فرو گذاشت هائی واقع میشوند .

سخن اگر همه شوریده گفته ام چه عجب
که هر که گفت ز گیسوی او پریشان گفت
(زبور عجم) اقبال

مراحل شعر اقبال

شعرهای اولین علامهٔ مرحوم محمد اقبال بالطبع در اردو بوده زیرا او در همان محیط ولادت و نشوو نما یافته است .

این شعرها در اوایل مثل سایر شعرا بوده کدام امتیاز مخصوص نداشته است . همان گل و بلبل و هجرو وصال ، ماه رخسار و شب زلف عشق مجازی و غیره مثل داغ و غالب شعرای دیگر اردو ، ولی زود از اینمرحله گذشته و مناظر طبیعت نظر فریبی هائی برای او پیدا میکند ، و نظم هائی برای آفتاب ماه ، صبح ، ستارهٔ صبح ، انجم ، کوه ، همالیه ، دریا و غیره انشاد نموده یا همچو اشعار شعرای انگلیسی را ترجمه نظم ساخته است که در (بانگ درا) نام مجموعه اردوی او نشر شده اند .

در مرحله سوم از این مواضیع موضعی و پست و بی معنویات گذشته (مطالب قومی و وطنی) جلب قلب او را کرده و برحال زار پسماندگیها غفلت ، جهالت ، بی اتفاقی مسلمانان هند ، فراموشی تاریخ درخشان سابق و محکومیت و مایوسیت آنروزه آنها نالههای از و برخاسته است که درین مرحله او را از طرف طرفداران لقب (شاعر قومی) داده میشود و در اجتماعات سالانه انجمن حمایت اسلام لاهور و غیره مثل پوهنتون علیگرو کالج دولتی پنجاب شرکت کرده و آنها را در آنجا میخواند . گویا درینوقت کیفیت بیداری سیاسی و اشعار قومی شعرای شهیر اردو که معاصرین او بند مثل شبلی ، حالی ، آزاد ، اکبر و غیره را تقویت مینماید .

ولی اینمرحله را نیز طی نموده نقطه نظر او تنها برای مسلمانان هند نی بلکه برملت یعنی عالم اسلام وسیع و مترقی گردیده (شاعر ملی) میشود بلکه خیرخواهی کل بشریت مقصود و منظور نواهای دلسوز و موثر او گردیده حیثیت و شهرت شعرای بلند مقام بین المللی را حایز میشود .

درین مرحله سوم و چهارم زبان اردو را بسیار کم استعمال مینماید و بزبان دری می گراید و هم دریکی از تحریرات خود اشعار اردوی خود را نتایج اوایل عمر و نسبتاً خام میخواند .

چون از اردو بوی قومیت و وطنیت بمشام میرسد لهذا بزبان دری

که اهمیت آن بعد از عربی در مسلمانان بدرجه اعلی و اولی است میلان میفرماید در حالیکه مسلمانان هند هم باآن ناآشنا نیستند زیرا هفتصد سال زبان ادبی هندستان بوده است و امروز هم در مکاتیب مسلمانان شان تعلیم و در مدارس تدریس میشود .

البته از استعمال زبان دری حب نسل و نژاد و قومیت و وطنیت برای علامه اقبال تهمت شده نمیتواند که یک مقصد مهم و مطلب اعلای تبلیغات او هم همیشه همین بوده است زیرا زبان قومی و وطنی او اردو ست نه دری .

علامه نخستین هندزاده ئی نیست که زبان دری را اختیار کرده باشد بسیار فضلائی قبل از او هم گذشته اند که لطافت دری آنهارا به ترک زبان مادری وادار ساخته است .

تاج الدین (ریزه) تخلص از شعرای بسیار قدیم هند میگوید .

مولد منشا ببین در خاک هندستان مرا نظم و نثرم بین که باآب خراسان آمده

ولی نیت مبارکی که در ین کار علامه داشته یعنی بیدار ساختن و پیدا کردن احساس ملی و درد دل برای مفکوره های ملیه شاید نزد همه متقدمین نبوده باشد .

پرنویسی :

علامه نهایت پرنویس یک مصنفی هستند که تعداد آثار او را احصائیه کامل دادن مشکل است خصوصاً برای بنده که در مسکن ایشان یعنی پاکستان امروزه مدت زیادی نبوده ام ولی چون راه معمول و معتاد سفرهای خارج ما هندستان آنروزها بود مرور از آن واقع شده باتوقف های جزوی . لهذا مرکل تحریرات و تالیفات او علم ندارم . آنچه به علم بنده (بعد از تفحص در کابل) رسیده و بزبان اردو بوده آنرا در آخر این فصل عرض میکنم . اکثر عمر علامه در نوشتن گذشته است چه در وقت تحصیل و چه بعد از آن چه در هندستان و چه

درخارج آن . این نوشته‌ها همه جمع نشده‌اند . ولی تعداد زیاد آن چه در حیات خود علامه چه بعد از آن به معرض مطالعهٔ عمومی گذاشته شده‌اند ، یا بواسطهٔ خود علامه که تالیفات شانرا صاحبان مطابع می‌خریدند و به نشر میرساندند وچه بعد از وفات‌شان بواسطهٔ فرزندیگانهٔ شان (جاوید) وغیره ورثه وچه بوسیلهٔ دوستان تفحص و ترتیب یافته نشرشده‌اند وآینده نیزشده خواهد رفت . چنانچه قارئین کرام تا یک اندازه درین اثر از آن وقوف‌خواهند یافت واگرتوفیق رفیق شد در اجزای آیندهٔ جلد دوم نیزتقدیم‌خواهم نمود. انشاءالله تبارک و تعالی .

(اسلوب شعرعلامه)

آمد شعر :

بین ناظم‌هائیکه به‌تکلف نظم میسازند تا شاعرهائیکه طبع شان سیال است فرق نهایت‌زیاد است آنکه «آمد» دارد به نهر خروشان یاچشمهٔ جوشان میماند وآنکه به‌تکلف مجبور است گویا آب ازچاه می کشد کم‌وکیف این‌دوصنف بسیار تفاوت دارند .

علامه آمد شعردارد که ازآثار او کاملا واضح است .

شنیده‌ام که شعربرای‌علامه گویا الهام‌میشد ووقت یاسایق الهام اکثرچنان‌بود که‌بنا برخواندن کدام‌خبر درجراید ومجلات‌یاشنیدن یکواقعه از دوستان یاتفکر درمسایل عمومیهٔ جهان خصوصاً عاید به‌مسلمانان دفعتاً جرس‌وارولولهٔ درسینهٔ‌مرحوم پیداشده وبه‌سرودن نغمات‌دردانگیز خود آغاز مینمودند خودشان وگاهی‌مصاحبین شان می‌نوشتند ، بعدها گاهی یکنظرثانی میکردند وگاهی نمیکردند ، وقتیکه برای‌طبع میفرستادند نیز نظرثانی می کردند ومغشوشات را باز صافنویس مینمودند .

سبک :

شعر علامه به شعرای خراسان بسیار قریب است مثل سایر شعرای سابقهٔ هند که در دری شعر گفته اند نمیباشد بلکه تاثیرات ادب اروپائی نیز در آن معلوم میشود و ای خودش گاهی به دوستان و گاهی به معترضین گفته اند که من از شعر من حیث الفن هیچ علم و تحصیلی ندارم .

نه بینی خیر از آن مرد فرو دست که بر من تهمت شعر و سخن بست

ولی ما که مجبوریم طرز و اسلوب شعر او را تحلیل و تصنیف کنیم به بعضی خصایص وسجایای شعر و تجددات شان برمیخوریم که شرح آنرا برای محیط خود لازم یا مفید می بینیم .

حواله به رجال گذشته :

اقبال برای بیدار کردن اقوام مختلفهٔ اسلامیه مطالب خود را نسبت به حالات روحیه و علمیه و سیاسیهٔ آن قوم بیان میفرماید . مثل یک طبیب حاذق که مرض را اول تشخیص میکند بعد علاجها را تجویز مینماید . اطلاع او عاید به احوالیکه در عصر او این اقوام داشتند بسیار صحیح و دقیق و نسخهٔ معالجاتیهٔ او نیز نهایت مصیب است برای معالجه آلات و ترکیبات گوناگونی استعمال نموده که شیوهٔ خاص و رنگ و میزهٔ ممتازی به اشعار او می بخشد . یکی از آلات او این است که نصایح یا مطالب لازمه را بنام رجال ممتاز یا مشاهیر ملی آن قوم منسوب میفرماید . مثلا از ترکها را بنام سعید حلیم پاشا که یکی از صدر اعظمان بسیار دانای شان گذشته منسوب میکند و مسلمانان هند را بنام سلطان تیپو و افغانها را بنامهای نامی و گرامی صاحب مثنوی ، سنائی ، عطار ، سید جمال الدین افغانی ، فردوسی ، احمد شاه بابا و قس علی هذا .

نام‌های خیالی

طریقهٔ دیگر اینکه نامی از خود می‌تراشد فرضی و خیالی و این نام مذکور همان تیپ و خواصی دارد که قوم یا محیط او دارند. ولی آن تعلیم یا تلقینی نیز مضمر میباشد مثل (محراب گل افغان) یا (ضیغم کشمیری)

علامه در حق کشمیر نیز همانطور یک منظومهٔ اردو دارد که در حق پښتونستان (یا بعبارت او در حق اقوام سرحد) به‌زبان دری دارد که نه ترجیع بند است و نه ترکیب بند ولی عبارت از ۱۹ بند یا قطعه میباشد که تنها نمرهٔ مسلسل و خصوصی هر بند را به‌عنوان عمومی آن (بیاض ضیغم کشمیری) مربوط و متعلق میسازد و بس.

در پښتونستان قضیهٔ مغلقه، حیات قبایلی و فقدان احساس وحدت ملیه و عدم سعی بود و نه حس شجاعت و غیرت بسیار داشتند و دارند پس نام را بطوری گذاشت که بیرق بارونق افغانستان (محراب و منبر) را بیادشان بدهد لهذا نام محراب گل را ایجاد کرد (۱) نه که شیر گل یا غضنفر گل باز سری گل وغیره ولی در کشمیر خود احساس فداکاری و شجاعت و دلاوری و جمود شوق جهاد فیضهٔ منوالله (پرابلم) بود پس نام را ضیغم گذاشت تا حس بهادری شانرا تحریک نماید.

علامه وادبای سلف‌ما

چنانچه پیشتر نیز اشاره نمودم شعر علامه را خواه از جنبهٔ معنوی و مقصد شعرگوئی بگیریم و خواه از نقطهٔ نظر طرز افاده و سبک سخنوری بسنجیم، خود را مرهون شعرای روحانی ما (خراسان) میداند و بارها

---

۱ - در سیاحتنامهٔ خود که از سفر افغانستان ذکر میکند نیز خطابهٔ به قبایل سرحد دارد که آنهارا نیز به همین وحدت قومیه توصیه میکند که (جزبه گرد آفتاب خود مگرد) یا (رزق از حق جو مجواز زید وعمر) وغیره.

مولانا جلال الدين بلخى ثم الرومى (١٢٠٧-١٢٧٣م) .

ورود علامه‌اقبال به‌اسدآبادبرای‌ریاست‌اجتماع آل اندیا مسلم لیگ که درآن برای یك کشور مستقل مسلمانان هند و حفظ **آزادی افغا نـا ن صو بهٔ سـر حـد (پښتو نستان) نطق نمود.**

ذکر و شکر اینمسئله را اظهار نموده است که آتش سینهٔ او از نور مولانای روم و سنائی و جامی است . خصوصاً در غزلی که در صفحه (۱۷۶) تحت نمرهٔ (۵۷) در زبور عجم (۱) خطاباً بجوانان عجم نوشته اند در آن بصراحت میگویند که :

فکر رنگینم کند نذر تهیدستان شرق
پارهٔ لعلی که دارم از بدخشان شما
حلقه گرد من زنید ای پیکر تان آب و گل
آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

در ارمغان حجاز میفرمایند (صفحه ۷۷)

چو رومی در حرم دادم اذآن من ازو آموختم اسرار جان من
بدور فتنهٔ عصر کهن ، او به دور فتنهٔ عصر روان من

در رباعیات شورانگیزی که در ارمغان حجاز دارد (صفحه ۱۸۹) میفرماید .

مرا از منطق آید بوی خامی دلیل او دلیل ناتمامی
برو یم بسته در ها را کشاید دو بیت از پیر رومی یا ز جامی

کذا در ارمغان حجاز یک عنوان مستقل به نام (رومی) (۲) دارند که همه مطالب آن حصه نشان میدهد که از روحانیت مبارک او چه برخوردار یها ئی حاصل نموده است . رباعی دهم آنرا نیز شنواندن میخواهم .

می روشن ز تاک من فرو ریخت خوشا مردی که در دامانم آویخت
نصیب از آتشی دارم که اول سنائی از دل رومی بر انگیخت

---

۱ - یک نسخهٔ زبور عجم را علامه بنام بنده هدیه فرستاده اند وبخط خود و امضای خود نیز آنرا مزین فرموده اند رحمه الله تعالی رحمة واسعة .

۲ - رهنمایی خود را در سیر افلاک ، که جاوید نامه تصویر میکند ، کامل به مولانای بلخ (جلال الدین رومی) سپرده است .
(داوی)

علامه و بدیع و بیان

از صنایع بدیعیه قدیم دیگر مثل تصحیف و تجنیس تلازم و تناسب تضاد و تعقید و تقلیب و غیره در شعر شان دیده نمیشود زیرا این صنایع طرفه وقت کش و عمرسوز بوده هیچ فایده دینی یا دنیوی در انها موجود و هیچ منفعتی بر آنها مرتب نیست چه برای خود ناظم و چه برای سامعین یا قارئین البته ترک قصیده و مخمس و غیره، و بالعکس کثرت مثنوی و قطعات و رباعیات برای آن است که سهولت نظم مدعا (وضوح دلالت) و بنابران تاثیر کلام را بیشتر مسازد در قصیده قید قافیه لغات بسیار را در ذهن جستجو کردن میخواهد بلکه اکثر ناظم ها را همان الفاظ و لغات که برای قافیه یافته به لاطایلات و موضوعات نامطلوب وغیر مفید میکشاند در حالیکه در مثنوی این زحمت و ضیاع وقت نهایت کم و بواعث تشویش برای موضوعات نو ناخواسته وجود ندارد برعکس موضوعات بیفائده فوق الذکر علامه از بدایع و بیان و معنی مثل «تشبیهات» مقبوله و «تضمین» «واقتباس» بسیار استفاده میکند و در ان مهارت کامله بلکه در تضمین شوقی دارد که در نویسندگان معروف سلف یا نویسندگان و شعرای معاصر او کمتر بنظر می آید زیرا آنها صنایع ظریفه مفیده هستند و به وضوح دلالت کمک میکنند و برای اثبات مطالب لازمه و مطلوبه شاهد ان عدل میگردند تضمین ها را گاهی به آوردن عین بیت یا مصرع کامل شیرین کارانه اجرا میدارد و گاهی بیک اشاره مختصر آنهارا بیاد میدهد و تضمین ها از بس زیاد دارد وسعت مطالعه علامه از آن پوره واضح میشود زیرا تنها ابیات مشهوری که زبانزد عام و خاص باشد تضمین نمیکند بلکه ابیات یا مصرعهای نامشهور نیز انتخاب مینماید خاقانی، نظامی، سنائی، سعدی، عطار، جامی، بیدل، مظهر جانجانان، فیضی دکنی، عرشی، صایب، حافظ، امیر خسرو، کلیم، عرفی غنی و از پښتو نها، احمد شاه بابا، خوشحال خان خټک پیرو شان و از شعرای اردو میر، داغ، درد، حالی، شبلی، اکبر آزاد همه را مطالعه کرده و مثنوی شریف غالباً از وظایف روزمره او بوده است.

ملاحت یا اغلاق

درطرز افاده این شاعر رنگین نوا اشارات و ارشادات فلسفه که رگ و ریشه اشعارشان ازآن مشحون است ملاحتی می بخشد ولی البته برای کسانیکه فلسفه تخصص شان نیست یا وقت بسیاری در مطالعه آن ضایع نکرده اند. شاید این ملاحت غیر محسوس بماند، بلکه شاید بجای لذت اغلاق و ابهامی درآن می یابند ولی شاعر که فیلسوف هم هست بسیار کوشیده که مسایل فلسفی را در شعر تا ممکن است شرح بدهند چه بواسطه تعبیرات مفید و چه بصورت تشبیهات متعدد و تکرار و استفهام معلمانه، چه در آثار اردو و چه در اشعار دری. ولی در اینصورت لغات و اصطلاحات علمیه نیز همانقدر ایجاد نموده اند که در شعر گنجایش آن ممکن بوده است.

متاسفانه مسئله اصطلاحات علمیه و فنیه جدیده در هر مملکت اسلامیه رنگ خاصی دارد که سبب مشکلات مطالع میگردد و اگر برای ایکار بعضی انجمن های بین المللی در آسیا تعین شود که توحید اصطلاحات را ترویج نماید سبب آسانی زیاد و تفاهم واتحاد خواهد گردید.

برای توحید اصطلاحات علمیه جدیده معلومات ونمونه های ذیل نیز مفید خواهد بود زیرا این اصطلاحات بنظر بنده بیشتر رنگ بین المللی گرفته یعنی بهذهنیت موجوده ارباب قلم ممالک آسیا که آنجا زبانهای عربی دری پارسی پښتو اردو ترکی، ملایائی وغیره مروج اند نزدیکتر میباشد. این اصطلاحات را علما و فضلای مجلس (الندوه هند) که در اکثر السنه مذکوره و هکذا السنه غربیه مهارت دارند تجویز نموده اند و اکثر محررین خصوصاً اقبال استهای پاکستان و هند نیز همین اصطلاحات را استعمال و ترویج مینمایند

اسما	اصطلاحات	ملاحظات
بیولوجی	حیاتیات	
سایکالوجی	نفسیات	
سوشیالوجی	اجتماعیات	
تھیالوجی	الھیات	
اکانومی	اقتصادیات	
پالیٹکس	سیاسیات	
جیولوجی	جمادیات	
منرولوجی	معدنیات	
بوٹانی	نباتیات	
فکلور	خلقیات	ناسیات ھم استعمال شدہ
فلاسفی	فلسفیات	
اناٹومی	تشریحیات	
فزیولوجی	عضویات	
زولوجی	حیوانیات	
فیلولوجی	اشتقاقیات	
ایتھکس	اخلاقیات	
ایستھیٹکس	جمالیات	
حقوق	نظامیات	
منطق	منطقیات	
ریاضی	حسابیات	
ھئیت	سماویات	
جغرافیہ	ارضیات	
کیمیا	عنصریات	علم الحرکہ
فیزیک	طبیعیات	والسکون حرارت صوت
اٹوم	ذریات	نور برق مقناطیس وغیرہ

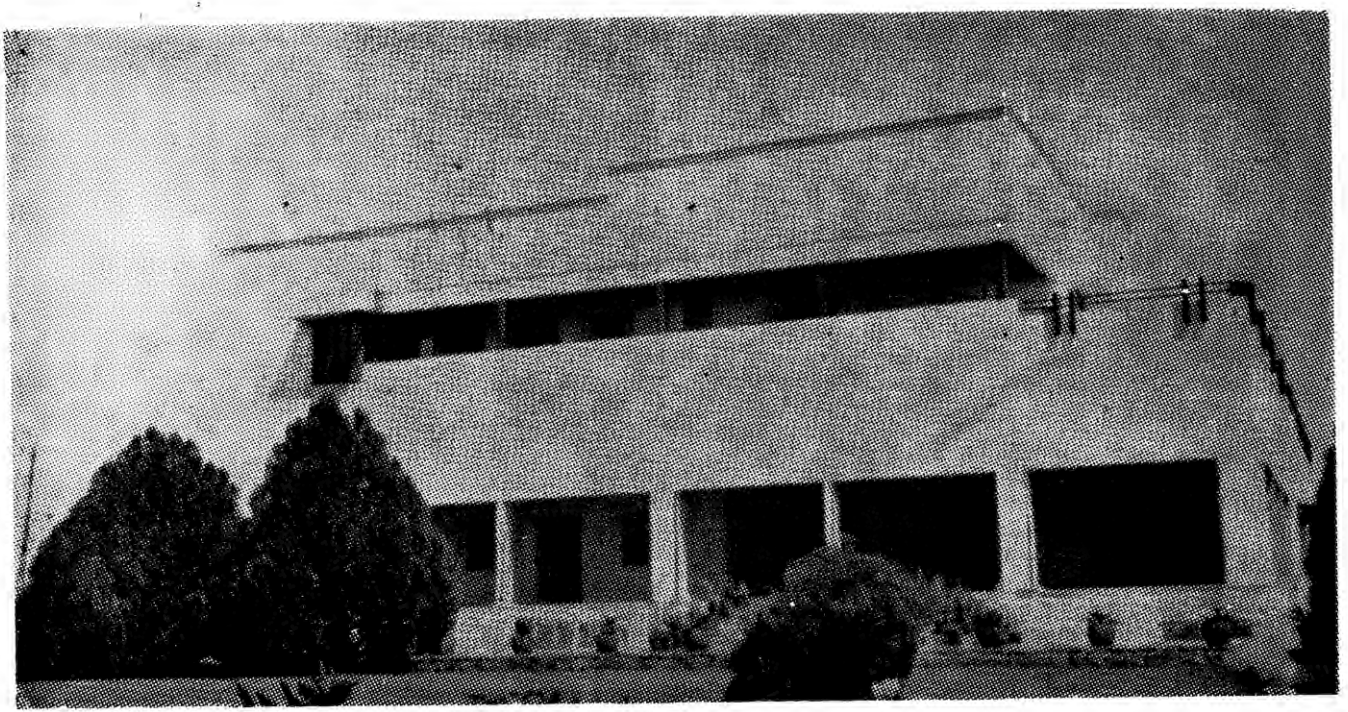

ریاض منزل (بھوپال) (۱۹۳۶م) .

علامه را مرحوم صلاح الدین سلجوقی جنرال قونسول افغانستان درهند برستیشن لاهورمشایعت وداع میکند وقتیکه علامه‌برای روندتیبل کانفرنس به لندن رفتن میخواهند

عناوین اشعار

در کتاب های (ضرب کلیم)و ارمغان حجازوغیر هما درهیچ قطعه یا مثنوی نیست که عنوان یا بعبارت دیگر نام نداشته باشد بعضی وقت حتی رباعی ها عنوان دارند این عنوان یا نام ما حصل مفهوم آن شعررا ایفا می نماید مگر غزل ها که درآن مثل غزل های شعرای سلف مطالب مختلفه بوده هر بیت موضوع دیگری را بحث میکند تنها در وزن و قافیه وروی باابیات دیگرغزل شراکت ارد نه در معنی لهذا غزلها را عنوان نداده اند این عنوان دادنها نیز یکی از امتیازات شعروذوق و تجر به علامه است ولی ازتجددات او نسبت زیراشعرای معاصر ولی پیشقدم تروموفرتر ازو مثل شبلی، حالی، آزاد، واکبر نیز بعضی اشعارخودرا عنوان میدادند و نویسندگان طرز جدید نیز عنوان را شرط لازمی قرار داده اند خواه نظم باشد وخواه نثر .

تاریخ ومقام انشاد

دربعضی اشعار پاورقی ئی تصریح میکند که این شعراثنای اقامت علامه مرحوم در بهوپال انشاد شده است ولی در اشعار دیگر که اکثریت کتاب را احتوا کرده تحریر نمی شود که چه وقت و در کجا ساخته شده اند بنده علت این امتیاز استثنائیکه برای اثار بهوپال داده میشود فهمیده نتوانستم. علامه مرحوم به بهوپال چند بار رفته اند گاهی در (شیش محل) قصر شاهی آنجا بوده و گاهی در ریاض منزل بخانه (واس مسعود) مرحوم میبوده اند و اینرا نیزدر پاورقی تصریح مینمایند که در قصر بوده اند یا در منزل اما باقی اشعار ضرب کلیم بی توضیح مقام است.

ضرب کلیم در سنه ۱۹۳۵ ترتیب شده است یعنی دو سال بعد از سفر شان به کابل در آثار دیگر علامه مثل (بانگ درا) یا (ارمغان حجاز) نیز نام مقامیکه قطعه شعر در آن نوشته شده موجود نیست نه صریحا و نه اشارتاً .

ولی کاش همه اشعار شان نام جای ساختن یا آمدن شعر را و اضیح میکرد در فهم مطلب آسانی واقع میشد یا کاش در هر شعر وقت و تاریخ انشاد تحریر میشد آنهم به مطالبی که فهم آن اقلاً برای بنده مشکل است کمک نموده میتوانست مثلاً در ضرب کلیم یکقطعه موجود است به عنوان (لاهور و کراچی) ولی در خود متن قطعه مضمون شعر چنین است: مسلمان غیور باید الله تعالی را در نظر داشته باشد مرگ چیست یک سفر به عالم معنی؟ دیت شهیدانی را که خون شان از حرم بیشتر قدر و قیمت دارد از اهل کلیسا مطلبید ای مرد مسلمان تو مگر حکم (لاتدع مع الله الهاً آخر) (آیه کریمه) را فراموش کرده ئی؟

حالا قیاس میکنیم که واقعه قتال بعضی احرار مسلمان واقع گردیده که این شعر بهمان مناسبت ساخته شده است ولی آن چه حادثه ئی بوده و کجا واقع شده؟ که شهید شده؟ و قاتل های نصرانی که بودند؟ وغیره سوالات بالطبع واردخاطر میشوند اگر مقام یا تاریخ شعر موجود میبود البته انسان و اقعه را خوبتر تحقیق کرده، تعلق لاهور و کراچی را درین مسله درست فهمیده مناسبت شعر و واقعه را نیز خوبتر بنظر آورده میتوانست. البته برای خود مسلمانان هند درهمان ایام این سوالات وارد نمی شدند چرا که از قصه مطلع بودند ولی برای کسانیکه در آن مملکت نبودند یا برای همه قارئین بعد از مرور پنجاه سال فهمیدن آن بی اشکال نخواهد بود.

گریز از لفاظی و لسانی

علامه مسلک و مجرای شعرائی را که صوفی و روحانی خالص نبوده اند ترک نموده است زیرا خصایص و سجایای شعر آنها لفاظی و حرافی محض بوده است فرض کنیم که این کار بطمع صله شاهان متمولین یا ترس و تملق نبوده ولی لطیفه گوئی و «اظهار فضل» بوده است یک نکته بدیع یا یک تشبیه مقبول اصل شوق و قصد شعر سرائی او شان شده بی آنکه اخلاق یا تعلیم و تلقین مطالب مفیده وضروریه برای سامعین و قارئین در نظرشان باشد یا در دهای محیط و کتله منسوبه خودشان را تدقیق نموده و نسخه های دوا های لازمه را ترتیب و تقدیم کنند.

مثلا رباعی های نفیس ذیل را به بینید :

از باد صبا دام چو بوی تو گرفت — بگذاشت مرا و راه کوی تو گرفت
اکنون زمنش هیچ نمی آید یاد — بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت

دی سرو بقد خود تحشم میکرد — تقلید قد تو پیش مردم میکرد
شد تند نسیم و لاله سر جنبانید — گل خنده زد و غنچه تبسم میکرد

حالا این رابا رباعی های علامه مقایسه کنید :

آن رازی که گفتم پی نبردند — ز شاخ نخل من خرما نخوردند

من ای میرامم داد از تو خواهم — مرا یاران غزلخوانی شمردند
تو گفتی از حیات جاودان گوی — بگوش مرده ئی پیغام جان گوی
ولی گویند این حق ناشناسان — که تاریخ وفات این و آن گوی

همین درد دین و ملت است که اقبال را شاعر حقیقی یعنی سنائی و رومی عصر حاضرش ساخته است چنانچه خودش میفرماید .

مرا زین شاعری خود عار ناید — که در رده قرن یک عطار ناید

اقبال هم گاهی پابند اصول عروض هست و گاهی از آن بغاوت میکند قصیده نمیسازد و از تشبیب و تایید گریزدارد بلکه گمان دارم که آنرا نمی پسندد ، شنیده و جایی نخوانده ام که به مشاعره های بی معنویات مروجه شرکت کرده باشد ولی (ترکیب بند) ها دارد و گاهی هم قطعات خود را بند های خاتم میدهد ولی اشعار متن (ترکیب بند) ها کیف معمول و معتاد را ندارند یعنی تمام بعین قافیه و روی نمیباشند بلکه هر بیت قافیه و روی جداگانه دارد بعبارت واضحتر مثنوی میباشد نه غزل و در آخر یک بند ، آن قطعه را صورت یا مشابهت (ترکیب بند) میبخشد بسیار وقتها بیت بند در اشعار او بیشان هم کاملا بزبان دری انشاد شده است هکذا رباعیاتش گاهی گاهی پابند وزن مخصوص رباعی نمیباشد و میگوید که من شاعر نیستم . اما وقتیکه غزل میسازد آنجا پوره وزن و قافیه و روی را رعایت میکند . این بحا وقتها نقایص شمرده نمیشوند زیرا او بر علم و ادب حاوی است ، از عدم علم نیست بلکه عمداً همچنین آزادیها را اجرا مینماید بنظر بده این از تجددات او است زیرا سهولت بیشتری به نظم میدهد .

اما نظم جدید را که چندان پابند وزن هم نیست تا به قافیه و روی و ردیف چه برسد ، دوست ندارد و آنرا دشمن نظم میداند و تقلید بیفایدهٔ غرب میخواند و خودش بآن رنگ شعر یا نظم نگفته است و علاقه خود را در باب باسلسله شعرای قدیم و معاصر هند قطع کرده آنرا مضر دانسته و آنرا مخرب تاثیرات شعری شناسانند .

اقبالنامه

تمهید -

این مجموعه مکاتیب علامه مرحوم در دو جلد از طرف یکمؤسسه که بنام (ادارهٔ اقبال) مسمی است جمع و ترتیب و طبع گردیده است. متاسفانه سنهٔ طبع جلد اول آن نوشته نشده است ولی جلد دوم آن که در آنوقت مرتب اقبالنامه شیخ عطا و الله ایم‌ای پروفیسر اقتصادیات (در پوهنتون اسلامی علیگر) از ناظمیت اداره اقبال مستعفی شده بودند دارای سال طبع میباشد که ۱۹۵۱ ع است .

مقصد بنده از انتخاب یکعداد مکاتیب علامهٔ مرحوم و تلخیص آنها مطالب مهمه ایست که ذیلاً عرض میشوند .

اولاً از این مکتوب‌ها که تعبیرات غزلسرایانه و استعارات شاعرانه در آنها کمتر رادارند مزاج علامه شهیر، مسلک و طرز فعالیت های سیاسی و علمی او ، حیات شخصی ، کیفیات تعلیمی و تعلیمی ، شغلهای روزمره ، و به اقتصادی شخصی ، سلوک او با اعضای خاندان و خدام، محبوب القلوبی او خصوصاً در زمرهٔ دوستان و شاگردان و غیره خوب واضح میشوند ، زیرا آئینه اعمال او هم هستند نه که تنها اقوال .

ثانیاً از معلومات علمی و اخلاق او قارئین کرام ما استفاده های شایان کرده میتوانند .

ثالثاً حیات اشخاص ملی و بزرگ را نه تنها حیات یکفرد را نشان میدهند بلکه تمام احوال مملکت ، قوه های مختلفه که برای محیط خدمت میکنند ، نوع مشکلات کار که به امراض میمانند و تدابیر و قایوی و معالجانه ئیکه افراد و جماعات در انباب اجرا میکنند ، سویه عمومیه کارکنان وغیره همه آشکار و دقیقانه مطالعه شده میتوانند .

رابعاً-در مکتوبها که در ازمنهٔ مختلفه و احوال متنوعه نوشته شده اند نقشه های دیپلوماتانه تاکتیک های سری وغرضمند یهای در کمین ندارند . پس تصنع در آنها نیست حتی نویسنده غالبا همیشه مدرك نبوده که اینمکتوبها یکروزی جمع و طبع خواهند شد .

لهذا حقایق رازودتر بدست میدهند .

خامساً- موضوعاتیکه عاید بوطن عزیزورجال مادر آنجا موجود است ، باافکار واحساسات خود علامه در ینباب و بعضی دیگرازدوستان وهمکاران اوخوب واضح میشوند .

جلد اول این مجموعه مکاتیب ۴۷۴ صفحه متوسط و دارای ۲۶۷ مکتوب است که بنام قریب پنجاه نفر نوشته شده اند بعد از فهرست اسامی مکتوب الیهم فهرست کوچك دیگری از عکس های اصل مکاتیب که بخط خودعلامه مرحوم اندتهیه شده اند .بعد از آن نام رؤسای مؤسسه (ادارهٔ اقبال) و وظایف شان داده شده .

بعد ازآن دیباچه ایست که در ۱۸ صفحه مرتب مذکور (شیخ عطاو الله) برطرز ترتیب کتاب نوشته اند ودر آن ذکر وشکر مفصل کسانی است که این مکاتیب رادر دسترس مرتب صاحب گذاشته اند .یا بعضی آثار نظم و نثر علامه که طبع نشده بودند و بدست او افتاده نقل نموده اند وآن بسیار کم است .

بعد ازآن چار صفحه مقدمه ایست که فاضل بارز نواب دا کتر الحاج محمد حبیب الرحمان خان صاحب شروانی که لقب (صدر یار جنگ) دارند براقبالنامه نوشته اند . این شخص یکی از اعلام اهل نضل و رهنمای علماو ادبای مسلمانان درهند شمرده میشوند و یگانه شخصی هستند که انتقادات او بر آثار علامه قیمت زیادو اصابت کامله دارد وخود علامه هم بآن معترفست و عرض شکران و آرزوی دوام انتقادات

شانرا تقدیم مینماید ، جناب شروانی اول شخصی هستند که نقل مکاتیب علامه را به مرتب صاحب می فرستند و میرسانند ولی متاسفانه اینمکتوب ها صرف سه مکتوب اند و در آن تفصیل انتقادات شان و هکذا تفصیل تقریظ و تحسینات شانرا علامه ذکر نمی فرمایند. مکتوبها در ۱۹۰۳ ع نوشته شده اند .

مقدمه جناب شروانی کیفیت شناسائی خود با علامه مرحوم را شرح میدهد در اجتماعات انجمن حمایت اسلام لاهور از سنه ۱۹۰۲ ع شروع و تا سنه ۱۹۰۵ که سال سفر علامه است بطرف اروپا دوام میکند و بس. فاضل مذکور در مقدمه مینویسد که سرموفقیت و مقبولیت عامهٔ علامه چه بود ؟ به تا کید تمام قارئین را متوجه میسازد و بعد میگوید سرموفقیت فوق العاده او یافتن سعادت شاگردی شمس العلما مولانا سید میرحسن صاحب بود که یادگار و پیرو نقش قدم علمای کرام سلف و یکی از مقتدایان پر برکات بوده عربی و دری را علامه از ایشان یادگرفته بود .

مرتب صاحب (اقبالنامه) نیز نظر به جناب شروانی را تائید کرده قبالنامه را بنام نامی همین ذات ملکوتی صفات اهدا و انتساب نموده او را (خضر اقبال) میخواند و اعتراف پر احترام خود علامه را نیز به کسب فیاض سیادت مآب موصوف به دو بیت علامه درج مینماید که خلاصه آن اینست (آستان آن شمع بارگاه مرتضوی برای من مثل حرم است ، غنچه آرزوی من ازدم او شگفته و مروت او مرا نکته دان ساخته است .) بعد از آن عرض ناشر کتاب شیخ محمد اشرف است که او هم تقاضا میکند پیش هر کس هرچه از علامه مرحوم (مکاتیب وغیره) باشد سعی کند که طبع شود .

در جلد اول اقبالنامه کسانیکه از همه بیش مخاطب علامه مرحوم بوده اند سه نفرند .

۱ - مولانا سید سلیمان ندوی مرحوم ۷۰ مکتوب
۲ - داکتر سید راس مسعود مرحوم و خانم او و ممنون (۱) حسن خان ۳۷ مکتوب
۳ - داکتر محمد عباس علی خان المتخلص به لمعه ۲۹ مکتوب

با نفر اول شاگردوش مخاطبه دارند ، او را مولانا ، استاد الکل و مخدوم خطاب مینمایند . نه تنها در مسایل غامض دینیه و فلسفی از او استفسارها و استفتائی مینمایند بلکه برای هر شک شبهه ئی که دچار میشود رای مولانا را می پرسد . کتابهای محتاج الیها را از او خواهش میکند . مولانا نیز باجدیت تمام متوجه تکمیل معلومات سایل عزیز و گرانقدر خود است ولو این کار مدت مدید و تتبع جدیدی لازم سازد ، حتی خامی های بعضی الفاظ و تعبیرات اشعار او را با و یاداور میشود و علامه اقبال از آن نکات اظهار نهایت مسرور یت و ممنونیت مینمایدو گاهی برای برائیت ذمه و دفاع از شعر خود مقابله و مباحثه هم میکند اما بسیار مؤدبانه .

ذاتاً مولانا سید هم هستند و اقبال احترام بی نهایت به سادات دارد . بنده بعضی از ینمکتوبها را کامل ترجمه میکنم و از بعضی تنها مطالب مطلوبه را تا قارئین کرام بهتر بر وضعیت علم بیارند مکتوب ۲ (صفحه ۱۱۲ جلد اول مکاتیب)

مخدومی ! السلام علیکم
مراجعت (۲) مع الخیر مبارک

شما یک کار بزرگی اجرا کرده اید که صلهٔ آن از طرف ملت بصورت شکر گذاری تقدیم شده میرود و معلوم نیست که از دربار نبوی (صلعم) بچه صورتی عطا خواهد شد جواب وزرای انگلیز همان است که همیشه در چنین مواقع میدهند .

---

۱ - این شخص از اقربای سید راس مسعود معلوم میشود داهی مدیر کنترول خوراک بهوپال بودگاهی منشی خصوصی مسعود مرحوم بوده در ایام مریضی مسعود اقبال مکتوبهارا بنام ممنون معنون کرده است (داوی)

۲ - مکتوب الیه (سید سلیمان) از سفر اروپا عودت کرده بود .

انومن لبشرین مثلناو قومها هما لنا عابدون

آیا ما (۱) ایمان بیاریم بدو انسانی که مثل ما هستند حالانکه قوم شان غلامان ما میباشند .

با اینهمه یقین داریم که سفر اروپای وفد هندی نتایج نهایت اهم خواهد بخشید امید است که صحت شما خوب خواهد بود والسلام

مخلص محمد اقبال

مکتوب ۲۵

لاهور ۳ می ۱۹۲۲

عید مبارک باشد (۲)

مخدومی السلام علیکم

بنده میخواستم بشما بنویسم که حالات مفتی عالم جان رادر معارف نشر نمائید چیزی از حالات اورا (مسلم سیتند رد) لندن شایع نموده است در معارف (۳) امروزه از آرزوی من زیاده تر مضمونی نشر شده است جزاك الله. اگر مدیر «معارف» صاحب کشف نباشد پس کی خواهد بود؟ اگر بعضی تصانیف علمای امروزه (خاك) روسیه در باب اسلام بدست بیایند ترجمه آنها باید در هند شایع نمود یادداشتی که در باب (خضر راه) (۴) تحریر فرموده بودید موجب شکران گردید. در باب جوش بیان آنچه نوشته اید صحیح است ولی این نقصان برای نظم مذکور (اقلاً بخیال من) از ضروریات بود. پخته کاری جناب خضر، تجربه او، نظر او بر واقعات وحوادث عالم بیشتر از اینها همه طرز طبیعت او که از سوره کهف معلوم میشود مقتضی آن بود که جوش و تخیل را در ارشادات ایشان دخل کمتر

---

۱ - قول فرعون وهمکارانش بحضرات موسی وهارون (ص)

۲ - این جمله در اصل همین طور بود یعنی به دری بود .

۳ - «معارف» نام مجله ماهانه ایست که از دار المصنفین اعظم گر شایع میشود (تحت ادارهٔ مولانا سید سلیمان ندوی)

۴ - اثر خود علامهٔ اقبال .

باشد چنانچه بعضی بندهای این نظم را من خود کشیدم زیرا در آنها جوش بیان بسیار زیاد بود و به طرز مزاج حضرت خضر موافقت نداشت آن بندها را جزو کدام نظم دیگر خواهم ساخت .

امید است که مزاج شما بخیر باشد و السلام

مخلص محمد اقبال

مکتوب ۲۶

۵ - جولای ر ۱۹۲۲

مخدومی السلام علیکم برای یادداشتی که شما در معارف بر (پیام مشرق) نوشته اید سراپا سپاس هستم خط پروفیسر نکسن هم آمده است او مینویسد که این کتاب (به طرز) جدید و پر از خیالات اوریجنل (اصلی و بدیع) بوده جواب قابل تحسینی برای (دیوان مغربی) گویتی (نویسنده مشهور آلمان) شده است ولی برای من رای شما بیشتر از پروفیسر نکلسن قابل افتخار است سید نجیب اشرف صاحب در مضمون خود ذکر (لطیفه غیبیه) محمد دارال را آورده است این کتاب کوچک است و من آنرا از ایران طلبیده ام اگر ایشان یا شما آنرا خواندن میخواهید میفرستم. چون اهل ندوه آنرا ببینند خواه نخواه چیزی خواهند یافت .

توقع داشتم که در جلسه سالانه انجمن حمایت اسلام شما را خواهیم دید بهمین خیال به جلسه رفتم که شما را با خود آورده مهمان خواهم ساخت ولی به اجتماع مذکور که رفتم مأیوس شدم. خیر بکدام موقع دیگر که انشا الله موفق خواهم شد آیا (تفهیمات الهیه) طبع شده است ؟

امید است مزاج بخیر باشد و السلام مخلص محمد اقبال لاهور

مکتوب ۲۸

لاهور

۲۲ - اگست ۱۹۲۲

مخدومی جناب مولانا السلام علیکم

نوازش نامه شما همین دم رسید برای آن بسیار شکر گذارم آنقدرها آگاهی که شما بخشیده اید اگر زمانه فرصت بدهد برای تمام عمر من کافیست .

رساله تحقیق زمان از مولانا حکیم برکات احمد صاحب بهاری ثم تونکی چاپی است یا قلمی؟ اگر قلمی است از کجا بدست خواهد آمد عاریت؟ علی هذا القیاس (عبقات) مولانا شاه اسمعیل شهید و (جوهر الفرد) قاضی محب الله و تمام تصنیفات حافظ امان الله بنارسی از کجا پیدا میتوان کرد؟ درین آوان بحث زمان ومکان وحرکت درمباحث فلسفه وسا ینس از همه مهمترین بحث است. از مدت زیادی خواهش دارم که نقاط نگاه حکما و صوفیه اسلام با رو پار و شناس ساخته شوند. یقین دارم که این کار اثر بسیار نیکی پیدا خواهد کرد.

خطبات سر اپوهنتون آکسفورد طبع میکند، ترجمه اردوی آنرا نیازی صاحب تمام کرده اند سر رشته طبع آن هم عنقریب شروع خواهد شد.

کتابها یکه در والانامه خود ذکر فرموده اید آیا در کتابخانه دار المصنفین (۱) یافته میشوند؟ اگر باشند من چند روزی آنجا میایم و به مدد شما بعضی از آنها را دیده خواهم توانست.

در کتابخانه پوهنتون پنجاب بعضی از آنها موجود اند مگر همه آنها آنجا نیستند علاوه برآن علمای که شوق و شغف علمی داشته باشند درینجا موجود نیستند که از آنها وقتاً فوقتاً استفاده شود. فی الحال من به کمک مولوی نور الحق صاحب مباحث (۲) مشرقیه را مطالعه کرده میروم. بعد ازآن به مطالعه شرح (۳) مواقف قصد دارم. زیاده چه عرض کنم امیدست که مزاج شما بخیر باشد برای زحمت هائیکه گاهی بشما میدهم عفو خواهید فرمود. ملخص بحث زمان از حضرت این عربی را اگر عنایت فرمائید عین مرحمت است در روشنی ملخص مذکور شما کتاب را خودم خواهم خواند. والسلام مخلص محمد اقبال.

۱- دار المصنفین مؤسسه شبلی نعمانی مرحوم است که در شهر اعظم گر رئیس آن علامه سید سلیمان ندوی بودند (رحمه الله تعالی) رساله معارف از همین جا شایع میشد. داوی

۲- تصنیف اهم امام رازی در طبیعیات و الهیات.

۳- کتاب مشهور در فلسفه و علم کلام.

مکتوب ۳۳

لاهور ۱۸ - اگست ۱۹۲۴

مخدومی السلام علیکم

در ین ایام پوهنتون مشهور جماهیر متحده امریکا (کولمبیا) یک کتابی بنام (نظریات مسلمین در باب مالیات) شایع نموده، در ین کتاب نوشته است که اجتماع امت نص قرآنی را منسوخ کرده میتواند ....

مصنف علاوه میکند که نزد بعضی حنفا و معتزله اجماع امت این اختیار را دارد ولی او هم حواله نمی دهد لهذا از حضور شما این سوال را میکنم که ایا در آثار فقهی از ین قبیل چیزی یافته میشود؟

سوال دیگر اینکه رای شخص شما در ین باب چه است؟ بنده از حضور مولوی ابو الکلام صاحب نیز در عریضه یی پرسیده ام اگر جناب شما زود جواب بدهید نهایت ممنون خواهم شد.

مخلص شما محمد اقبال بیرستر

۴۳ میکلود رود لاهور

۱- خلص جواب مولانا:

هیچ کسی نگفته که اجماع نص قرآنی را منسوخ میکند. مصنف مذکور امریکائی غلط نوشته است (آمدی) در الاحکام مینویسد ان الاجماع لا ینسخ خلافاً لبعضی المعتزله (جلد ۳ صفحه ۲۲۹) بعضی معتزله چنین میگفتند مگر رأی آنها مقبول شده نتوانست. آمدی در باب یک مسئله خاص حصه شرعی یک حواله را نقل کرده و بعد به آن جواب نوشته است (رد کرده) از آن تحریر استدلال مصنف امریکی خطای صریح و غلطی محض است (مرتب اقبالنامه)

آمید یا آمد بکسر میم یکی از ولایات عراق است. (داوی)

مکتوب ۳۷ لاهور

مخدومی السلام علیکم. شما در یکی از مکاتیب گذشته‌تان نوشته بودید که از حضور سرور کائنات (صلعم) اگر کدام مسئله پرسیده میشد آن حضرت گاهی انتظار وحی میکشیدند اگر وحی نازل نمیشد از آیات قرآن شریف استدلال فرموده آن آیات را میخواندند. حواله این بیان در کدام کتاب یافته خواهم توانست (۱) آیا شما این را از کتاب ارشاد الفصول قاضی شوکانی گرفته‌ئید ؟

مطلب دومی که جستجو میکنم که:- آیا جوابیکه بنا بروحی می دادند برتمام امت حجت میشود ؟ (۲) (وآن وحی در قرآن شریف داخل شده است)؟ آیا جوابیکه بنا بر استدلال میفرمودند و در آن وحی دخل ندارد آیا آنهم برتمام امت حجت است (۲) اگر جواب مثبت است از آن لازم می آید که تمام استدلالات آنحضرت (صلعم) در وحی داخل (۳) هستند یا به الفاظ دیگر آیا در بین قرآن و حدیث فرقی نیست (۴) از جواب مطلع فرموده ممنون سازید .

مخلص محمد اقبال

۱۶ - اکتوبر ۱۹۲۴

مکتوب ۳۸

لاهور ۱۸ مارچ ۱۹۲۶

مخدومی السلام علیکم! درین ایام احتیاج شدیدی موجود است برای بوجود آوردن یک تاریخ مفصل فقه اسلامی در مصر برین مبحث

خلص جوابات مولانا عاید بسوالهای مذکور:

۱- ذکر آن در کتب احادیث آمده است .

۲- بی شبهه

۳- در وحی خفی داخل هستند .

۴- نبی صاحب در هردو فرق بسیار است قرآن با الفاظ وحی و بتواتر منقول است و این حدیث های شریفه معنا از وحی ماخوذ ند و بتواتر منقول نیستند .

یک کتاب کوچکی شایع شده بود که من آنرا دیده‌ام مگر متأسفانه بسیار کوچک و مختصر است و مسایلی را که بران بحث لازم است مولف آن آنها را از نظر انداخته اگر مولانا شبلی (رح) زنده میبودند من از ایشان التماس مینمودم. حالا غیر از شما دگر کیست که این کار را انجام بدهد؟ من بر اجتهاد یک رساله نوشته بودم ولی چون عاید به بعضی امور دل مطمئن نبود آنرا تا حال شایع ننموده‌ام اگر بیاد شما باشد از شما نیز عاید به چنین امور استفسار کرده بودم توجه جمعیت العلمای هند باین طرف از ضروریات است چون شما صدر این جمعیت میباشید لهذا از شما التماس میکنم که اینکار را بالتمام بدست خود بگیرید و دگر ارکان ندوه و طلبه فارغ التحصیل را شریک کار بسازید تا که به اقوام اسلامیه اصل حقیقت فقه اسلامی معلوم شود من شنیده ام که مسلمانان البانیا وغیره ترک (۱) کرده اند و ممکن است که در نماز نیز تغیری داده باشند احوال ترکیه بخود شما معلوم است (۲) در مصر نیز تحریکی از ین قبیل جاریست (۳) شاید در ایران و افغانستان نیز ظهور کند در ایران اندیشهٔ از بابی ها موجود است و من مشوشم که خطر اسماعیلی باز ظهور نکند یک اصطلاح قدیم اسلامی موجود است (صوت الحی) یعنی آواز قبیله زیرا در یونوقت در عالم اسلام کدام شخصیت خاص (مسلم للعموم) موجود نیست که انقلاب طبایع امروزه را اداره و رهنمائی کرده بتواند مقصود اصلی اینست که امروز عالم اسلام احتیاج شدیدی به رهنمائی دارند و بعقیده من بعضی علمای هندوستان این کار را باحسن وجه انجام داده میتوانند. از پهلوی سیاسی ما سایر اقوام اسلامیه را چندان مدد کرده نمیتوانیم ولی باعتبار دماغی برای آنها بسیار کار کرده میتوانیم .. ارشاداتی را که در آیهٔ (کریمهٔ) وصیت آمده نیز خوب

۱- این خبر غلط بود .

۲- در ترکیه هیچ تغیری در نماز وارد نکرده‌اند .

۳- این خبر نیز بی اساس است حقیقت ندارد .

این همه حاشیه ها از مولانا سید سلیمان است

فهمیده نمیتوانیم ازاین زحمت دادنها عفومیخواهم اگرفرصت داشتید ازجزئیات نیزمرا آگاه بسازید برای این احسانها همیشه شکرگذار خواهم بود .

بعضی خیالات نتیجه نقطه نظر فلسفیانه عصرحاضر اند برای اداو وایفای آنها از اسلوب بیان فارسی قدیمی کمکی نمیرسد برای اظهار بعضی تاثرات الفاظ پیدا نمیشوند لهذا به اختراع ترکیب مجبوریت دست میدهد البته این اختراع برای اهل زبان ناگوار می افتد زیرا دل و دماغ به آنها مانوس نمی باشد درنوشتن بعضی اشعار مرا آنقدر زحمت وتکلیف روحانی رسیده که بیان نمیتواند شود بازهم شکرالله تعالی به جا میاورم کاش چندروزی ملاقات شما حاصل میشدوموقع استفاده از صحبت شما میسر میگشت امید است که مزاج شما بخیر خواهد بود .

مخلص شما محمد اقبال

از مکتوب شماره (۹۴) که به عنوان مولانا سید سلیمان ندوی نوشته اند ذکر دعوت نامه اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید برای خود و مولانای مذکور وجناب سید راس مسعود (رحمهم الله تعالی) آغاز شده است وتا مکتوب ۵۷ که نه عدد مکتوب شود ذکر همین سفر به افغانستان آمده است که از صفحه (۱۶۷) کتاب تا صفحهٔ (۱۷۷) واز ۱۰- سپتامبر ۱۹۳۳ مسیحی تا ۸- اکتوبر همان سال را احتوا میکنند .

و درمکتوب ۵۸ مورخه ۱۸ نومبرسال مذکور برخبرمدهش شهادت اعلیحضرت شهید اظهار تاسف عمیق و اضطراب کثیر مینماید .

درمکتوب ۶۲ (مورخه ۲۴ جنوری ۱۹۳۴) به مولانا مینویسد که سفرنامه کابل شما بسیار دلچسپ است ممکن شما یک بار باز آنجا رفتنی شوید .

در مکتوب ۶۳ (مورخه اول فبروری ۱۹۳۴) مینویسد که در باب اجتماعاتیکه قبل از آمدن مولانا عاید به مشوره تعلیمی در کابل منعقد شده بودند سید راس مسعود بعضی یادداشت ها گرفته بود برعلاوهٔ مادو نفرفیض محمدخان وزیرخارجیه و اعضای انجمن معارف و مشاور ترک شان نیزشامل بودند خطهای سرور خان نیز آمده بود .

در مکتوب ۶۴ مورخه ۶ سپتامبر ۱۹۳۴ باز به مولانا مینویسد که سفرنامه افغانستان شما خوب است مردم آنرا بسیار پسند یدند

اما با نفر دوم وضع مکاتیب علامه اقبال رفیقانه است نه شاگردانه سید راس مسعود را بنده (۱) بواسطه رساله معارف دار المصنفین شبلی (رح) شناخته بودم زیرا در رساله معارف که بنده مشترک آن بودم تقریظی عاید بیک کتاب آن مرحوم خوانده بودم کتاب مذکور نتیجه سفر راس مسعود به جاپان برای مطالعه طرز و سویه تعلیم و مکاتب جاپانیان بود چون تدقیقات او را نتیجه خیز و ممتع یافته بودم لهذا از آمدن او بکابل مسرور بوده در باغ بابر بملاقات علامه اقبال و او رفته و به صحبت شان مشرف گردیده بودم ولی از این قدر روابط قریب اقبال و سید راس مسعود مطلع نبودم .

سید راس مسعود از روی جلد اول (اقبالنامه) چنین عنوان و القاب دارد

(نواب مسعود یار جنگ بهادر داکتر سر سید راس مسعود)

و از ساکنان بهوپال و نزد اعلیحضرت حمید الله خان که ذکر او را درین رساله کرده ام صاحب رتبه و جاه و اعتماد زیاد و وزیر معارف بهوپال بود مشار الیه و قتیکه در پوهنتون اسلامی علی گر نایب رئیس بود با علامه مرحوم شناسائی پیدا کرده بعد ها این شناسائی به رفاقت بسیار صمیمی انجامیده و روابط دوستی شان تا دم مرگ دوام داشت راس مسعود میدانست که علامه اقبال اکثر اوقات مریض بوده از پیشه (وکیل مدافع) که یگانه وسیله حصول نفقه او بود محروم شده است و پیشه مذکور نیز مانع شعر و سخن و تالیف کتب و خطبات او میگردد لهذا از نزد نواب صاحب بهوپال حمید الله خان معاش مستمری برای او منظوری گرفت و همچنان از سر آغا خان (که از طرف انگلیز ها لقب هز هاینس یافته بود) نیز برای او معاشی مقرر کرد ولی علامه معاش سر آغا خان را نپذیرفت و معاش حمید الله خان را قبول نمود برای شرح و تفصیل آن مناسبات بین این اشخاص و مطالب لازمهٔ دیگر بعضی از مکاتیب علامه را به سید راس مسعود (وزیر معارف بهوپال) ترجمه و بعضا تلخیص مینمایم .

۱ - یعنی داوی

مکتوب ۵

(در اصل به انگلیسی نوشته شده بود. بعدها باردو ترجمه شده)

لاهور:-۲۶- اپریل ۱۹۳۵ ع

مسعود عزیزمن! نوازش نامه رسید ازخبرعلالت شما مشوش شدم دعا میکنم که الله تعالی شما را زود صحت کلی عطا فرمایندمن انشا الله تا آخر می به بهوپال خواهم آمد خانم من ازعرصه ده سال ببیمار و به عوارض جگرو قلب مبتلاست و حالا تب او را بیشتر ضعیف ساخته .

مابان تا وسط می انشا الله به خانه نو خود خواهیم رفت خدا کند تا آنوقت خانم من همت رفتن و گشت کردن پیدا کند شما نسبت بمن علاقه ئیکه اظهار فرموده اید سبب ممنونیت من گردیده ولی درگفتن این مطلب بشما هیچ حاجت تامل ندارم که من امید بسیاری برای کامیابی این سلسله ندارم چند وقت قبل این خیال مرا خوش میساخت که در مساعی شما امید قوی برای موفقیت موجود است و در انصورت برای من ممکن میشد که در حق قرآن کریم مطابق افکار عصر حاضرآن یادداشت های خودرا مهیا میساختم که مدت مدیدی زیرغور من بود ولی حالا نمیدانم چرا چنان حس میکنم که این خواب من شرمنده تعبیر نخواهد شد اگر برای من سامان وقف نمودن ساعات باقی مانده حیات مستعار میسر شود ، من میدانم که از آن یادداشت های که دایر به قرآن کریم دارم چیز بهتر دیگری بمسلمانان عالم تقدیم کرده نیمتوانم بهر حال دیده شود هر کار در قبضه قدرت الله تعالی است اگر شرف این خدمت اسلام در ین عالم جدید برای من مقدر باشد الله تعالی برای تکمیل آن ذرایع لازمه ضروری را مهیا خواهد فرمود .

به خدمت بی بی مسعود صاحبه سلام بگوئید علی بخش نیز به هردوی شما سلام و جاوید نیز بشما و آنها آداب عرض و تقدیم مینماید .

محمد اقبال

مکتوب ۰ ۱-۱۵ جون ۱۹۳۵ ع
مسعود عزیزم. امید است شما و خانم بهمه وجوه دارای خیریت باشید من هنوز در انتظار خط شما هستم امید است که احکام لازمه عاید بوجوه تقاعد صادر شده باشند مرا حالا صرف انتظار همان فرمانی است که در مکتوب سابق بشما نوشته بودم ا. گر اعلیحضرت (نواب حمید الله خان) از پچ مری عودت فرموده باشند فرمان را نویسانیده ارسال دارید ۰
دیروز تلگرام دولت افغانستان عاید به تعزیت و تسلیت (بسبب فوت مادام اقبال) هم رسیده و امروز سردار صلاح الدین سلجوقی شخصاً برای تعزیت آمده بودند. بسیار پیغام حوصله افزاو مسرت بخش است مکتوب لارد لودین از لندن رسیده و می پرسد که برای ایراد نطق ها (ریوردز لکچرز) چه وقت به لندن میائید؟ ولی اولاد ها را گذاشته رفته نمیتوانم. مادر (مرحوم) شان وصیت کرده که اولاد ها را یکروز هم از خود جدا نکنید. از احوال خیریت خانم مرا آگاه بسازید و سلام مرا بآنها برسانید ۰

محمد اقبال شما

مکتوب ۳

۳۲۷
لاهور - ۳۱ - جولای ۱۹۳۷ ع
عزیزی ممنون! امروز صبح مکتوبی بشما فرستاده ام از صبح امروز تا بعد از ظهر کسانیکه (راس مسعود) مرحوم را میشناختند و کسانیکه غایبانه معترف آنها بودند برای تعزیت آمده میرفتند. ما تم مرحومی عالم گیر است تلگرام که ملفوف اینمکتوب میفرستم از سردار صلاح الدین خان سلجوقی جنرال قونسول افغانستان مقیم سمله است. آنها خواهش کرده اند که به بازمانده گان محترم مرحومی رسانده شود مهربانی نموده آقرابه والده محترمه وخانم صاحبه سید مرحوم نشان بدهید. والسلام محمد اقبال

مکتوب ۵ مورخهٔ ۷ - اگست ۱۹۳۷
عزیزم ممنون صاحب! برای لوح مزار مسعود مرحوم این رباعی را انتخاب کرده ام ۰

نه پیوستم درین بستان سرا دل ز بند این و آن آزاده رفتم
چو باد صبح گردیدم دمی چند به گلها آب و رنگی داده رفتم

این رباعی را من برای لوح مزار خود ساخته بودم ولی تقدیر الهی (ج) همین بود که او قبل از من از دنیا برود حالانکه به لحاظ عمر باید من از او پیشتر میمردم علاوه‌تر مضمون رباعی بیشتر از من به زندگی و موت او صادق تر میاید .

و اگر شما تنها یک بیت را برای لوح مزار پسند مینمائید پس بیت ذیل بخیال من بهتر خواهد بود .

ای برادر من ترا از زندگی دادم نشان
خواب را مرگ سبک دان مرگ را خواب گران

باقی خیریت است . غم مسعود تا من زنده‌ام زنده خواهد بود مکتوب پیشتر را جواب مفصل بنویسید .

محمد اقبال

شما یاد داشت کرده خواهید بود که اشعار مجوزه علامه برای لوح مزار هردو بزبان دری هستند معلوم است که در علیگرو هکذا در بهوپالی ها زبان دری هنوز خوب مروج بوده است .

اگرچه سلسله این نامه ها و مکاتبه طولانی است ولی بهمین نمونه ها اکتفا میکنم .

علامه اشعار دیگری نیز در ماتم سید راس مسعود مرحوم انشا نموده‌اند و بمطبوعات پنجاب و علیگرو دکن فرستاده و نشر شده و در کتابهای او نیز دیده میشوند .

نفر سوم داکتر محمد عباس علی خان صاحب المتخلص به لمعه جاگیردار توده پور خاند یس مشرقی صوبه متوسط است . ولی با او نه مثل مولانا سید سلیمان ندوی شاگردانه و مستفیضانه مخاطبه میکند و نه بر نگ مسعود رفیقانه بلکه او را بصورت شاگرد تعلیم و تلقین مینماید نظم های او را اصلاح و تصحیح و استفسارهای او را جواب و هدایت میدهد .

مثلا در مکتوب خود باو مینویسد .

مکتوب ۱۴

مکرمی لمعه صاحب ! السلام علیکم .
دو خط یک کارت و رومان شما بذریعه برید سفارشی رسیدند . . .
جواهر پاره های شما در گنج سخن محفوظ اند و از دیدن آنها من محظوظ میشوم . خدا کند برای شاعری مهلت کافی بیابید .
بشنوید :- برای غزل و رباعی قافیه شرط لازمی است اگر ردیف بآن افزوده شود لطف سخن بیشتر میشود البته نظم محتاج ردیف نیست قافیه البته لازم است چند وقت شده که (در محیط) نظم های بی قافیه و ردیف ساخته و نوشته میشوند ، اینها تقلید نظم های انگلیسی میباشند که آنرا در زبان انگلیسی (بلینک ورس) می نامند و در عربی (نثر مرجز) باید نامید اگرچه ذوق عمومی همینطور آمده رفته ولی بخیال من این روش در آینده مقبول نخواهد شد .
برای نظم ها اولا موضوع و مضمون باید جستجو شود ، مضامین طبیعی با انتخاب اعلای موضوع قدری لطف میدهند و من دیده ام که نظم های شما حتی الامکان از این خصوصیت مالامال اند . پختگی کلام حالا هم در خیالات شما موجود است و با مشق و ممارست رفته رفته حاصل خواهد شد .
مسئله شاعری قدیم و جدید نیز برای سرمایه ادب یک موضوع گردیده .
بحث جدید و قدیم را من تا حد مضامین فرسوده قبول دارم .
احساسات و جذبات شاعر روح شاعری است . جذبات انسانی و کیفیات قلبی عطای الهی است (ج) ولی ضرور است که طبع موزون برای ادا نمودن آن ، الفاظ پر اثر جستجو کند تقسیم اصناف نظم که از قدیم آمده اند همیشه موجود و جذبات و احساسات انسانی تابع ماحول خواهند ماند . لهذا باید دانست که احساسات و جذبات هر شاعری که از ماحول اثر پذیر باشد آن شاعر حامل طرز جدید متصور شده میتواند نه که نفس شعری ! اگر ما خلاف ورزی قوانین عروض را پیشه کنیم قلعه شاعری منهدم خواهد شد . ازین نقطه نظر باید گفت و این چنین گفتن کامل صحیح است که کار شعرای موجوده باید تعمیری باشد نه تخریبی . خدا حافظ

مخلص محمد اقبال لاهور ۱۰
اپریل ۱۹۳۴

مکاتبین و مخاطبین درجه اول علامه همان ذواتی بودند که مطالعه شدند در درجه دوم اشخاصی هستند که تعداد مکاتیب به آنها کمتر است ولی باز هم از اشخاص نیستند که صرف یک مکتوب به اسم شان صادر شده باشد از ایشان نیز چند مکتوب را ترجمه یا تلخیص میکنم تا سابقه ئیکه علت مکاتبه شده است و مشغولیتهایی که در مناطق و صحنه های مختلفه علامه مرحوم داشته و نوعیت و سویه آن فعالیت ها آشکار شود .

شخص اول درین درجه ثانوی مولانا عبد الماجد دریابادی مدیر (صدق) یکی از علمای فعال مشهور مسلمانان هندوستان بوده، بنام او یازده مکتوب صادر شده همنوائی او و علامه اشتراک مقاصد شان را نشان میدهد که غم خواری دین اسلام است خصوصاً در هند زیرا» از یکطرف حکومت اجنبی و سیاست او شکستن وحدت رعایا بود، و از طرف دیگر هندوازم که آنهم حرکات برخلاف استقلال مسلمان ها داشتند از دیگر سوجهالت و اختلافات بین خود توده اسلامیه دل مسلمانان فهمیده را رنجا نیده و علامه که این درد را بدرجهٔ شدید حس میکرده گاهی منبع و گاهی مرجع فعالیتهای مثبت و مصلحانه میشده .

مکتوب ۷ - ۱۲۹

لاهور - ۵ جنوری ۱۹۳۰

مخدومی السلام علیکم نوازش نامهٔ شما دیروز رسید عرض شکران من نیز برای یک هفته علیگر رفته بودم . آنجا آغاز یک زندگی جدید دیده میشد . سید راس مسعود مرد بسیار مستعدی معلوم میشود یقین دارم که از مساعی او در حیات پوهنتون تبدل خوشگواری رخ خواهد داد شما نیز گاهی گاهی آنجا بروید و برمطالب دینیه با طلبه مذاکراتی اجراء نمائید . نتایج بسیار نیکی ازین کار بدست خواهد آمد . با وجود قوت های زیاد مخالف که درینوقت برعلیه دین در هند (خصوصاً برخلاف اسلام) کار میکنند، در دل جوانهای مسلمانان طپش و جوشی

هست ولی افسوس که درما اشخاصی موجود نیستند که حیات شان بر دلها مؤثر باشد .

طبع سوم (بانگ درا) که عدد آن ده هزار خواهد بود جاریست غالباً تادوماه دیگر شایع خواهد شد .

حزب کانگرس لاهور آزادی کامل را اعلان کرده است اختلافات جماعات هنوز فیصله نشده اند . دیده شود که جماعت لبرال هندوها این اختلافات را چسان حل میکنند ؟ درمسلمان ها برای آزادی ولولهٔ موجود است مگر .

مشکل این نیست که بزم از سر هنگامه گزشت
مشکل اینست که بی نقل و ندیم اند همه

مخلص محمد اقبال

مکتوب ۸

لاهور - ۲۷ - جولای ۱۹۳۳ ع

جناب مکرم السلام علیکم

نوازش نامهٔ شما حالا رسید شکران مرا بپذیرید من به بسیار خوشی مضمون را خواهم نوشت ولی نه درین دسمبر زیرا اولا شاید خارج بروم اگر باشم هم برای نوشتن یک مقالهٔ دیگر وعده کرده ام اگر سید راس مسعود برای سال آینده بخواهند من حاضرم .

شما در اخبار خود مضمون مرا که در جراید انگلیسی طبع شده است ذکر کرده اید . آن در اصل یک (مخاطبه) بود که درجواب سوالات یا نامه نگار یک اخبار (هنگری) کرده بودم . چنان معلوم میشود که نامه نگار مذکور آنرا بصورت یک مضمون مستقل ساخته و به اخبارات انگلیسی فرستاده است و بسی مطالب ضروری را کشیده و ترک نموده است شاید بجهت حفظ ربط مضمون خود عجبست که در جریدهٔ (همدم) لکنهو کدام آقائی بران اعتراضات کرده است زیرا مقاصد مضمون مذکور را درست فهمیده نتوانسته است .

شما در مکتوب سابق خود بسبب ترجیح دادن من اصول اجتماعی اسلام را بر اصول وطنیت مرا امام العصر خوانده اید من عرض شکران مینمایم .

یک جریدهٔ نیشنلست (قوم پرست) که چهار مدیر مسلمان دارد و شمارهٔ اول آن امروز در لاهور نشر شده است مینویسد که « اقبال عذر لنگ وطنیت تراشیده است » . ببینید که نوجوانان مسلمانی که در کالج های مغربی تحصیل کرده از نقطهٔ نظر روحانی چقدر فرومایه اند آنها نمیدانند که اسلامیت چیست و وطنیت چیست . نزد آنها وطنیت محض یک اشتقاق لفظ وطن است و بس .

امیدست بعافیت باشید
محمد اقبال

نه (۹) مکتوب دیگر بنام (الملقب به مخدوم الملک) پیر سید غلام میران شاه صاحب ، بهاولپور نوشته شده اند وچنان معلوم میشود که مکاتیب را خود نجابت همراه میرانشاه آغاز نموده اند ، یکبار علامه را به کشمیر رفتن تشویق نموده اند ، علامه هم ارادهٔ رفتن داشته ولی عوایقی که ذکر نکرده اند مانع گردیده ، باردیگر سیادت پناه مذکور ایشانرا برفتن حج در معیت خود تشجیع نموده اند ولی علت علالت آنرا هم برای علامهٔ مرحوم ممکن نساخته است .

علامهٔ مرحوم میگوئید که اگر چه من لایق حضور مرقد منور حضرت سرور کائینات نیستم ولی امر (الطالح لی) امیدی درخشان می بخشد . شما امیدست آنجا مرا فراموش نکنید زیرا شما میراثاً بدربار نبوت علاقه دارید والحمدلله تعالی که مثل اولادهای بزرگان دیگر (که اسلاف شان هندرا مسلمان ساخته) به غفلت و عیاشی ودنیا طلبی مشغول نگردیده اید و بوظایف ملیه بی اعتنا نیستید .

این مکتوب ها درسنوات ۱۹۳۷ و ۳۸ نوشته شده اند .

دو شخص سوم و چهارم یکی خواجه غلام السیدین مدیر معارف کشمیر و دیگری پروفیسر محمد سلاح الدین (به س) الیاس برنی منتظم دار الترجمهٔ جامعهٔ عثمانیهٔ حیدر آباد دکن میباشند که بهر کدام

هشت هشت نامه صادر نموده اند دو نمونهٔ این مکاتب تلخیصاً تقدیم میشود ، ازآن حس معاونت علامه باسور مطلوبه خواه جزوی باشد مثل رهنمائی بیک مطبعه وغیره یا کلی ، آشکار میشود ولو مریض هم هستند که چند ماه بعد وفات مییابند .

مکتوب - ۶

لاهور - ۱۱ - سپتامبر ۱۹۳۷

عزیزم سیدین صاحب ! مکتوب شما همین دم رسید شکران بسیار زیاد . صحت من از سابق کرده بهتر است ، درآو ازنیز چیزی فرق پیدا شده است مگر متأسفانه اطبا مرا به جهت ضعف بصارتم از خواندن و نوشتن منع کرده اند . خط و کتابت بذریعه احباب کرده میروم گاهی آقای جاوید اینوظیفه را اجرا مینماید .

اراده داشتم که دایر به اصول فقه اسلامی کتابی بنویسم ولی حالا این امید بوهوم معلوم میشود . اندیشه مندم که مضمون شما را خوانده نخواهم توانست . (۱) البته اگر شما به لاهور تشریف بیارید بعضی مقامات آنرا بمن شنوانده میتوانید .

مطبعه (اسلامک (۲) کلچر) بسیار مطبعه خوب است . در لاهور یک مطبعه انگلیسی هم موجود است که چاپ آن اعلاست . اگر رسالهٔ شما بسیار طویل نباشد در اسلامک کلچر نیز شایع شده میتواند ، در اینباب بامدیر (اسلامک کلچر) بادرس (مادل تون) لاهور مکاتبه نموده میتوانید .

---

۱ - متاسفانه اندیشه شان صحیح برآمده علامه قبل از اشاعت کتاب مذکور بجوار رحمت پیوستند ولی خلاصه کتاب را که این عاجز برایشان فرستاده بودم خوانده و پسندیده بودند . (غ - س)

۲ - اسلامک کلچر مجله ئیست که در انگلیسی از لاهور نشر میشد بمعنی (ثقافت اسلامیه) (داوی)

ترجمه مستر نکلسن (۱) غلط است در اصل مصرع لفظ« نی » است (به فتح نون) که لفظ مقابل آن در انگلیسی (رید) میباشد.

من توجه او را بدین سهو جلب کرده بودم ولی معلوم نیست که چرا از نظر شان مانده و چسان؟ در ترجمه یک جای دیگر نیز مرتکب اغلاطی شده ست. باقی از فضل و کرم خداوند ج خیریت است امید است که مزاج شما هم بعافیت باشد. به عابد صاحب سلام برسانید.

محمد اقبال

در یک مکتوب سابق مورخه اپریل ۱۹۳۶ ع به او نوشته بود که.....
پروف (ضرب کلیم) را دیده میروم امید است که تا آخر ماه می بطبع برسد. معامله (برای اولادها) هنوز میسر نشده است. شما خنده خواهید کرد که یک دختر نوجوان بسیار تعلیمیافته که تعلیم دینی هم دارد خواهش کرده که اتالیق آنها شود ولی بیک شرط که باید او را نکاح کرد. هرقدر فهمانیده شد قبول نمیکرد ناچار مکاتبه را با او قطع کردیم، تصویر هنوز ساخته نشده زیرا من در لاهور نبودم در موسم آینده خواهم ساخت ان شاء الله جاوید صحت دارد.....
با پروفیسر الیاس در (۸) مکتوب دو موضوع زیر بحث آورده است یکی عاید به تالیفات پروفیسر است، مشار الیه کتابی بنام علم المعیشت نوشته و برای علامه فرستاده، علامه آنرا مطالعه کرده و مینویسد که در علم اقتصاد ازین کاملتر کتابی در هند نوشته نشده است و خدمت عظیمی بزبان اردو کرده ئید (باآنکه خود علامه قبلا کتابی بنام علم الاقتصاد اردو نشر کرده بودند) کتاب دوم او بنام (مذهب قادیانی) است که از طبع اول آن مکتوبی برای تحسین نوشته و تقدیر نموده و بعد از طبع دیگر آن باز نامه بسیار توصیف کننده بقلم آورده مینویسد« که کتابی به این ضخامت مرجع و ماخذ تمام تالیفات آینده در رد (دقادیانیت خواهد شد و مدیر (طلوع اسلام) آقای نیازی

(۱) - توجه علامه مرحوم را من باین نکته جلب کرده بودم که مستر نکلسن در (اسرار خودی) صورت طفلان زنی مرکب کنی را سهو از نی یعنی خانمی ترجمه کرده است.

(این است حال بهترین مستشرقین) غلام سیدین

بمن خبر داده است که کتاب شما مقبولیت نهایت زیادی در هند یافته که سبب مسرت من شده است» پس از آن او را تشویق میفرماید که:-« تاریخ مسئله (بروز) را تحقیق و تتبع کنید ز یرا این تدقیق بنیاد موهوم قادیانیت را از پای خواهد افگند. اساس قادیانیت مسئله (بروز) است وآن یک ایجاد آریائی است که در مقابل قرآن حکیم و احادیث شریفه و آثار عمومیه سامیه قیمتی ندارد» .

مسئله دوم آن موضوع معالجه بیماری خود علامه مرحوم است که شکایات خود را مینویسد و پروفیسر مذکور دواهای برای شان می فرستد.

دو مکتوب اول شان برای پروفیسر صاحب مذکور در سنه ۱۹۱۷ ع و پنج دیگر در سنه ۱۹۳۶ و مکتوب هشتم در سنه ۱۹۳۷ نوشته شده است.

بنام مسعود عالم ندوی مدیر مجله (الضیا) که در عربی نشر میشد هفت مکتوب فرستاده اند مشار الیه از تربیت یافته گان مولانا میباشند بنده حدس میزنم که بواسطه علالت، مولانای مذکور را زحمت نداده با مسعود مکاتبه میکنند.

مطالب مهمه این هفت مکتوب قرار ذیل اند:

۱- فضل الرحمن انصاری کتابی بنام (عالم جدید اسلام ساخته شده نیست) در انگلیسی نوشته اند علامه آنرا از مسعود ندوی میخواهند. آنها علاوه بر آن دیگر کتابهای هم برای شان میفرستند. و علامه خطا بهای که در صدارت مسلم لیک و مسلم کانفرنس ایراد فرموده اند برای شان میفرستند (حسب خواهش آنها).

۲ - حدیث شریف عاید به پیشگوئی حضرت رسالت ماب (صلعم) **اترکوا الترک کما ترکوکم** از او میپرسند که در کدام کتاب ذکر شده؟ و اضافه میکنند که از ترکها مأیوس نباید شد در آنها اشخاص غرب زده و متفرنج پیدا شده اند ولی ملت ترک مسلمان است حکومت شان بعد از تجربه دوباره الحاد رسمی را ترک خواهد کرد.

۳- در موضوع اختلافات مسایل فقهی علامه مرحوم مینویسند در جرح و قدح های علمای اسلام عشق بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم پنهان است. مطالعه این بحث ها لذت روحانی بی اندازه میبخشد .

مکتوب شما وقتی رسید که من اعلام الموقعین ابن قیم را می‌خواندم شما مواد کافی برای مطلب من به‌من رسانیدید بسیار شکر گذارم .

۴- مجموعه نظمهای دوست شما سید محمد فاروق بلیاوی را دیدم خوب اشعار ند ولی هنوز کلام شان پخته نیست امید بهتری نظم شان موجود است .

۵ -جاوید درین وقت ها به مکتب میباشد سلام شمارا به او میرسانم او شبانه قرآن شریف میخواند . از بس که مکتوب ها نوشته ام حالا خسته شده ام بر کتاب شما نظریات خود را آینده خواهم نوشت .

(۶) شش مکتوب دیگر علامه بنام خواجه ا یف . ایم شجاع پروفیسر در کالج بهاولپور صادر شده اند . شاید پروفیسر مذکور عاید به طرز و لهجه که علامه در اشعار دری خود استعمال میکردند چیزی نوشته باشند بنده دو مکتوب علامه را ترجمه و تلخیصاً توضیح میکنم .

لاهور ۲۰ - جنوری ۱۹۳۱ ع

عزیزی پروفیسر خواجه شجاع ! السلام علیکم .

نوازشنامه شما همین حالا رسید سراپا سپاس هستم به بسیار خوشی تشریف بیارید اگر احتمال خارج رفتنی برای من وقوع شود بشما خواهم نوشت عکس نزد من فی الحال موجود نیست ولی سعی میکنم که تا تشریف آوری شما دستیاب شود .

در باب منظومات من اگر یک ایرانی آنرا نه پسند د سبب آن خواهد بود که به لهجه دری (فارسی هندی) است مقصود من از شعر گویی مطالب اخلاقی و ملی است زبان در نظرم حیثیت ثانوی دارد بلکه به فن شعر من حیث الفن نابلد میباشم اگر این خیالات مرا کس بزبان (لهجه) مروجه ایران بنویسد برای مردم آنها شاید مفید بیفتد بهرحال هرچه شایع شده است حاضر و مهیا کرده خواهد شد نظم آخرین یعنی (جاوید نامه) که دو هزار بیت خواهد شد هنوز پوره نشده است شاید تا ماه مارچ ختم شود .

امید است که شما بعافیت باشید .

در مکتوب دیگر به پروفیسر مذکور علامه مرحوم در ۲۱- اگست ۱۹۳۲ مینویسد :

مطلع نبودم که شما خارج رفته بودید در ایران فارسی را یاد گرفته اید حالا باید لسان عربی را خوب یاد بگیرید مگر اندیشه دارم که از عربی دانی علاقه ئی که شما با آثار فارسی پیدا کرده اید کم خواهد شد. هیچ زبان با دلربائی که عربی دارد مقابله کرده نمیتواند من درزمان طالب العلمی خود عربی را خوب یاد گرفتم ولی بسبب مشاغل دیگر مطالعه آن ترک شد با آنهم عظمت عربی را صحیحاً تقدیر و اندازه میکنم متصل مکتوب شما دعوتنامه ئی از (ارسطو تلین سوسایتی) انگلستان رسیده و نطق های در انجا ایراد نمود نرا بمن تکلیف کرده اند اگر از طرف عراق هم دعوتی رسید کشش زیادی برای مسافرت دیگری پیدا خواهد شد اگر رفتم هسپانیه و شهرهای قدیم عربی را نیز خواهم دید و برانها هم چیزی خواهم نوشت .

مخلص محمد اقبال

چار مکتوب اسمی (صغرا همایون مرزا) بیگم نوشته اند . در آن از مجله (النساء) تعریف میکنند و وعده میدهند که « (پیام مشرق) دو سه ماه بعد از طبع می برایند یک نسخه از آن خواهم فرستاد ، با شوهر شما (همایون مرزا) شرف شناسائی ندارم ، مکتوب شما را در مجله (هزار داستان) خوانده مسرور شدم .

شعرهای شما صاف هستند ، من از فن اصلاح اشعار بسیار نابلدم محض برای تعمیل ارشاد شما یکدو سه جا قلم زده رجعت دادم فرصت بسیار هم ندارم .»

اینچار نامه از سنه ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۸ تاریخ دارند .

مکتوب دیگر بنام معتمد انجمن تبلیغ اسلام (میرسید غلام بهیک نیرنگ) نوشته اند :

مکتوب ۳ بر ۶ ، لاهور - ۵ - دسمبر ۱۹۲۸ ع

« عزیزم میر صاحب السلام علیکم .

بنظر بنده کار تبلیغ اسلام درین وقت برهمه کار های دیگر مقدم است اگر مقصد مسلمانان در هند از سیاسیات تنها آزادی و بهبود اقتصادی باشد و حفاظت اسلام عنصر اصلی مقصد نباشد چنانچه از رفتار موجودهٔ

نشنلیست ها معلوم میشود . مسلمان هیچوقت در مقاصد خود کامیاب نه‌خواهد شد . اینسخن را من علی‌وجه البصیرت و بعد از قدری تجربهٔ سیاسیات حاضره ادعا میکنم . روش موجودهٔ سیاسیات هندستان تا جایی که تعلق به مسلمانان دارد ، برای دین اسلام خطرهٔ عظیمی است . بخیال من خطرهٔ شدهی (۱) در مقابل خطره فوق الذکر هیچ اهمیتی ندارد ، یا اقلاً اینهم یک صورت غیر محسوس شدهی میباشد .

بهرحال با جان‌فشانی که شما کار تبلیغ را پیش برده‌اید اجر آنرا حضرت سرور کائنات (صلی الله علیه و سلم) داده میتوانند من به هرجائیکه موقع بیابم بحیث نمایندهٔ شما برای گفتن و شنیدن حاضرم مگر شما و مولوی عبد الماجد بدایونی برای دورهٔ هندستان جنوبی آماده و حاضر باشید .

اما کار ترجمه نطق های من اگر ناممکن نباشد بسیار مشکل بودن آن شبهه ندارد . مخاطب این نطق ها آن مسلمانانی میباشند که از فلسفهٔ مغرب متاثر ند و خواهش دارند که فلسفهٔ اسلام با الفاظ فلسفه جدید بیان شود و اگر در تخیلات قدیمه خامی هایی باشند آنرا رفع نمایند . کار من بیشتر تعمیری است نه تخریبی » و درین تعمیر من بهترین روایات فلسفهٔ اسلام را ملحوظ خاطر داشته ام ، ولی گمان دارم که عالم اردو خوان را از آن چندان فایده نرسد ، زیرا من فرض کرده‌ام و عقیده داشتم که عالم مطالب زیادی را خواننده یا شنونده قبلاً دارا است غیر ازین چاره ئی نبود !

سه نطق امسال نوشته شده‌اند . و سه تا را بسال آینده خواهم نوشت و آنها را در مدارس به دسمبر ۱۹۲۹ یا جنوری سنه ۱۹۳۰ تقریر خواهم کرد . به حیدرآباد دکن نیز توقف خواهم نمود زیرا تلگرام پوهنتون عثمانیه آمده آنها نیز میخواهند که در آنجا نطق هایی ایراد نمایم تا دسمبر آینده اینهمه نطق ها حاضر و طبع خواهند شد . آنگاه یک نسخه

---

۱ - شدهی تحریک هند و ها بر ضد شیوع اسلام در هندستان (شمضموم و دال مشدد ها مکتوب غیر ملفوظ یای ساکن ما قبل مکسور)

آنرا خدمت شما فرستاده خواهم توانست .
امید است مزاج شما بخیر باشد .

مخلص محمد اقبال

سه مکتوب دیگر بنام عشرت رحمانی است که از ساکنان لکنهو میباشند . علامه در باب نامه های او می نویسند که در حیات من چنان واقعه فوق العاده ئی نیست که برای دیگران سبق آموز شود اما انقلاب تدریجی ئی که در خیالات واقع میشوند . البته سبق هائی دارند .

حسن ظن شما در باب من نهایت زیاد شده که مرا منبع و منشأ بیداری مسلمانان هند خوانده اید چه عرض کنم اگر در تاریخ بیداری هندستان نام من هیچ ذکر نشود من یکذره ملول نخواهم شد عاید به خیال شما من گمان داشتم که این نکته را کس قطعاً احساس نکرده لهذا ، نهایت متعجب شدم که نویسندهٔ گرامی مقدمهٔ کتاب (تذکرهٔ) مولانا ابوالکلام آزاد به عبارتیکه نام محمد علی و شوکت علی و مرا ذکر کرده است این خیال مرا بیشتر تقویت نمود .

این مکتوبها از سنه ۱۹۱۹ ع تا سنه ۱۹۲۱ نوشته شده اند .

در کسانیکه صرف یک یک مکتوب بنام آنها است یکی هم (حافظ محمد فضل الرحمن (۱) انصاری) است . علامه مرحوم باو می نویسد .

مکتوب ۲۳۴

تا جائیکه مسئله به (تحقیقات در باب اسلام) تعلق دارد ، استادان پوهنتون های فرانسه ، جرمنی ، انگلستان و ایطالیه مقاصد خاصی دارند که آنها را زیر پرده وطلسم ظاهری (تحقیق عالمانه) و

---

۱ - در یک مکتوب دیگر نمبر ۱۳۵ نام این شخص سید فضل رحمان نوشته شده است و کتاب او را که (عالم جدید اسلام ساخته میشود .) علامه مرحوم خواهش مطالعه کرده است . مادامیکه انصاری است معلوم است که سید نیست .

داوی

(احقاق حق) میپوشانند طلبهٔ ساده لوح مسلمان در طلسم آنها گرفتار شده گمراه میشوند . درین صورت مقاصد عالیهٔ را که شما دارید در نظر گرفته بلا تأمل گفته میتوانم که رفتن شما به اروپا بیفایده است .

شاعر مشهور (میر) میگوید .

از فرزند عطاری که سبب بیماری شده دوا خواستن کمال ساده گی است .

به مصر بروید در زبان عربی مهارت حاصل کنید علوم اسلامیهٔ تاریخ دینی و سیاسی اسلام ، تصوف و فقه و تفسیر را بغور مطالعه کنید و با روحانیت اصلی مبارك و قدسی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آشنا شدن را سعی ورزید . اگر ذهانت خداداد باشد وطپایشی برای خدمت اسلام در دل داشتید بنیاد آن نهضت را که حالا خیال دارید گذاشته میتوانید .

اما اگر برای خواندن فلسفه به اروپا میروید عیبی ندارد اگر چه برای حالت امروزهٔ مسلمانان فلسفه و ادبیات ضرورت ندارند . در آنصورت نیز بذر یعه تیزس تعلیمی حاصل کردن فضول است . شاخ های مختلفه فلسفه اروپا را مطالعه نموده درجه گرفتن لازم است بنده مریض هستم مکتوب هذا را بدست یکی از دوستان نوشته خدمت شما میفرستم والسلام .

در مکتوب های یگانه یک مکتوب بسیار جالب نظر است یکی از اهل دیره غازی خان یک رباعی علامه را بسیار خوش کرده و به او می نویسد که این رباعی را بمن ببخشید من بنام خود شایع میکنم . اقبال هم قبول میفرماید تعجب است که مرتب اقبال نامه آن مکتوب را با نام و نشان آن شخص و اصل رباعی را نیز نشر مینماید . با آنکه علامهٔ مرحوم آن رباعی را از (ارمغان حجاز) میکشد و نشر نمیکند بلکه عوضش دیگر رباعی میسازد .

با آنکه آن شخص از افغانستان نیست و کس از اهل افغانستان او را نمی شناسد ولی باز هم بنده از ذکر نام او و اصل رباعی صرف نظر میکنم .

نیاز احمد نام شخصی که اولاً در پوهنتون الهاباد طالب العلم و بعدها در مکتب عیسویان لکهنو معلم است از علامهٔ مذکور دوخواهش میکند .

یکی عاید بوضع اسلام بحیث یک قوت درمقابل جریانات سوشلزم و کمیونزم درسنه ۱۹۳۱ .

دوم که او میخواهد برای اسلام خدمت کند درسنه ۱۹۳۵ علامه درجواب سوال اول او مینویسد که شما خطبات مرا که بنام (تشکیل جدید الهیات اسلامی) طبع شده و من آنها را در علی گرو هندستان ایراد نموده بودم بخوانید برای فهم مسایل دینیه (خصوصاً ، اسلام) تربیت خاصی ضرور است . متأسفانه نسل جدید مسلمانها ازین تربیت (اکثراً) عاری میباشند . باعث این مصیبت (برای مسلمانها) غیر دینی شدن تعلیمات شان است و نزد هندوها که دین چندان موجود نیست .

درجواب سوال دوم میفرماید :- که اول شما باید تاریخ دینی و سیاسی اسلام و ثقافت (کلتور) آنرا با بحرانیکه از اثر افکار جدید غرب برافکار و زندگی مسلمانان امروزه نازل شده است مطالعه نمائید .

ثانیاً باید دانید که در اسلام انجمن های تنخواه دار تبلیغ هیچ وقت موجود نبوده و وظیفه تبلیغ به سعی و سرگرمی های انفرادی انجام شده اند ، قاره افریقا از سعی انفرادی چنان مسلمانانی هدایت اسلام یافته که نزد شان وسایل ظاهری خدمت موجود نبود اشاعت اسلام در هند نیز نتیجه مساعی انفرادی (بی تنخواه) بوده .

در آخر جلد اول مضمونی برفلسطین هم دارد . وقتیکه مسلمانان پنجاب برحمایت برطانیه از اسرائیل و تمرکز آنها در فلسطین یک اجتماع عام در لاهور برای اعتراض و اظهار نارضائی منعقد مینمودند علامه اقبال از اشتراک عذر میخواهد ولی یک مقاله ئی بطرفداری مقاصد اجتماع مذکور می نویسد که در مجلس آنها خوانده شود .

در ین مضمون حق نداشتن یهود و عیسایها را برفلسطین تاریخاً و منطقاً و عدالتاً اثبات و مقاصد استعمار برطانیه را تفصیل داده میگوید اینمسئله بنفع برطانیه تمام نخواهد شد بلکه ضرر بزرگی به او خواهد رسید

آرزوهای او را برای نفوذ بر مدیترانه نیز تقویت نخواهد کرد بلکه مسلمانان عالم را بیشتر مخالف خود خواهد ساخت. و بعد از تنسیخ خلافت اسلامیه این ضربه بزرگ دیگری است که به پیکر عالم اسلام میزنند اما این موجب عبرت و بیداری آنها نیز خواهد شد.

بعد از مضمون فلسطین ترجمه مکتوبی است که به پروفیسر نکلسن مترجم کتاب (اسرار خودی) مینویسد و در آن بر نظریات خود او و کسانیکه در اروپا بر ترجمه انگلیسی کتاب مذکور انتقاداتی کرده اند جواب میدهد. و میگوید آنهائیکه تخیل مرا عاید به (انسان کامل) با نظریه (فوق الانسان) نیتشی یک چیزی فرض کرده اند سهو نموده و هم میگوید که (تصادم) را نیتشی از نظر سیاسی می بیند ولی من از نقطه اخلاقی ضرور میدانم علامه مرحوم مضمون (انسان کامل) را در یک کتابی بعنوان (الهیات ایرانی) در سنه ۱۹۰۸ ع تالیف و درج نموده بود.

بعد به طرف مکتوب مسترد کنسن نام انگلیزی متوجه میشود که بنام اقبال فرستاده و در آن مطالب اقبال را غلط فهمیده منتهای آمال او را قوه جسمانی خوانده آنرا دفع میکند و خود را طرفدار قوه مادیه و جسمانیه نی بلکه معتقد به قوه روحانیه میداند. جنگ را بد و مضر میخواند الا وقتیکه قومی برای حمایت حق و صداقت فیصله حرب بکنند و بازدو جمله طویل و اخیر کتاب انترودکشن (۱) توسوشیولوجی) مؤلفه مستر میکلزی را تعریف و تحسین و عیناً ترجمه و تشریح مینماید که در آن بر موضوع انسان کامل و اصلاح بشر عصر حاضر و اعمال اوشان بواسطه ورود پیغمبر و هم بعضی شعرای الهام دار بحث شده است.

بعد از آن مطالب عالیهٔ اسلام مثل طرفداری امن و صلح حریت و مساوات دفع تبعیض و اهمیت نداشتن رنگ و چهره و نژاد و غیره را مفصل مدلل شرح میدهد و دعوا میکند که فلسفه (اسرار خودی) من از افکار و مشاهدات حضرات صوفیه و حکمای اسلام ماخوذ و مقتبس است و میفهاند که عقیده برگسان در باب (زمان) نیز در نظر حضرات مذکور چیزی نوی نیست. سرچشمه و مبدأ بیانات او (اسرار خودی) و جمله آثار او قرآن حکیم است.

(۱) معرفی سوشیولوجی (علم اجتماعیات)

افکار جدید را در لباس قدیم نمی بلکه افکار قدیم را در لباس جدید تقدیم نمودن است .

جلد دوم اقبالنامه دارای یکصد و هشتاد و هفت مکتوب است بنام ۴۳ چهل و سه نفر که چار صد صفحه کتابرا احتوا میکند ، ۷۷ صفحه مقدمه جناب مرتب شیخ عطاالله ایم ای که در شعبه معاشیات کالج تجارتی هیلی کار میکنند میباشد این جلد در سنه ۱۹۵۱ میلادی طبع شده است (۱۳۲۹) ه ش.

در ین جلد به پنج نفر بیش از ده مکتوب و به شش نفر کمتر از یازده و بیشتر از ۵ مکتوب و به نه نفر سه یا دو مکتوب و به نزده نفر یک یک مکتوب از علامه مرحوم موجود است .

بعضی از اینمکتوبها را شخص مکتوب الیه برای جناب مرتب فرستاده است و بعضی را مرتب از مجلات وجراید که وقتا فوقتا مکاتیب مذکوره را دستیاب و طبع نموده اند با جازهٔ صاحب حق جمع ودرج نموده اند و کیفیت بعضی معلوم نشد که بچه طریق بدست مرتب صاحب افتاده اند .

شک نیست که مجموعه اینمکاتیب (جلد اول و دوم) که به (۴۵۴) مکتوب میرسد ، کل مکتوبهایی که علامه مرحوم نوشته اند نمی باشد شاید تعداد زیاد مکتوبها هنوز هم بجاهای دست نارس مانده باشند یا خدا نخواسته تلف شده باشند یا معامله طبع و نشرآنها هنوز پوره طی نشده ، و مقدار کلی همانا از کتابخانه خود علامه بتوسط بناغلی جاوید پسرشان تهیه شده است .

در جلد دوم اقبالنامه (۱۳) مکتوب بنام مسترجناح (که بعد رئیس جمهور پاکستان انتخاب شدند) موجود است از سنه ۱۹۳۶ و ۳۷ . در این مکاتیب پیشنهادات ، تجاویز و آرای خود در اعلامه موصوف (بحیث یک همکار مخلص و بیغرض) به جناح مرحوم تقدیم مینماید که در آن برحقوق استقلال و استحکام مسلمانان هند حفظ ثقافت اسلامیه ، زبان اوقاف و اقتصاد آنها تاکیدات زیادموجود است و از فعالیتهایی که خود او در پیش راه در پنجاب خصوصاً و در دیگر ایالات هند عموماً کرده میرود اطلاعات مفیده و همکارانه میبخشد .

و تجاویز هند و هار اعیارانه خوانده ، مسترجناح را ایقاظ مینماید که تنها اقتصاد نی بلکه وحدت ثقافی مسلمانان باید اهمیت زیاد داده شود ،

و هم میگوید که خودم هم برای مذاکره شفاهی اینمطالب به دهلی میایم و در جنرال کونسلگری افغانی اقامت و سکونت خواهم گرفت .
اکثر اینمکاتیب راسری و محرمانه نوشته و بزبان انگلیسی بود ند ولی بعد به اردو ترجمه شده اند .

چون حالا آن مساعی و مطالب بکار نمی آیند لهذا بنده ترجمه آنها را لازم ندیدم . تعداد مکاتیب علامه برای مرحوم مستر جناح (الملقب به قاید اعظم) از همه بیشتر نیست ولی بنده بجهت اهمیت فعالیت سیاسیه ئی که افکار علامه مرحوم در تشکیل یک دولت مستقله اسلامیه داشته و شهرت شخص مخاطب او آنرا (برحسب ترتیب اصل کتاب) اول گرفتم .

یکی از دوستان صمیمی علامه اقبال (سر کشمن پرشاد) نام هندویی است که وزیر نظام حیدرآباد (۱) پادشاه دکن است و ملقب به یمین السلطنه و مهاراجا میباشد ، چون مشارالیه قبلا در پنجاب بوده و بمسلمانان کمک زیاد کرده لهذا اقبال از بی تعصبی او و خدمت او برای مسلمانان بسیار خوشش آمده است ، درعین حال ، هندوی مذکور شاعر و بزبان دری ماهر و غالب شعرهایش نیز بزبان دری است و غالبا (شاد) تخلص دارد . اگرچه بنده شعرهای او را اگاهی ندیده ام ولی چون علامه اقبال از آنها تعریف و تحسین زیاد مینماید لهذا میتوانیم گفت که شاعر رشیدی است ، نثرهایی در (اردو) هم دارد .

بنام این شخص بیست مکتوب موجود است که همه در جواب مکتوبهای پرشاد است و از سنه ۱۹۳۳ آغاز و تا سنه ۱۹۳۶ مسیحی دوام میکند مطالب آنها اکثرا به امور و احوال دکن عاید است . و در اکثر مکتوبها آثار و اشعار خود را بیکدیگر مینویسند خواه یک بیت باشد و خواه غزل وغیره . علامه بعضی اوقات باو هدایت هم میدهد چه در باب مطالب ادبیه و تعلیمیه و چه در باب مسائل سیاسی و خانه گی پرشاد

---

۱ ـ قانون اساسی موجوده هند نواب ها و سلطانها و راجاها را الغا کرده است . (داوی)

ولی باوجود شوق بسیار به ملاقات پرشادو دعوت‌های پرشادمثل عطیه‌ووالدینش از رفتن علامه برخوردار نمی‌شوندزیرا محکمه‌دعاوی ومکاتب تعلیمیه وقت علامه راسخت محدود ساخته‌حتی برای شعر ساختن فرصت ندارد در یکی‌از ین مکتوبها که ۱ برم۶و مورخه(اول نومبر ۱۹۱۶) به مهاراجای مذکور می‌نویسند .

سرکار و الاتبار اتسلیم مع التعظیم .

نوازشنامه شما رسید.این داعی دور افتاده را بالا لتزام یاد میفرمایند سپاس گزارم.رفتن من ازلاهور بمقصد سیاحت نبود اگرسیاحت میتوانستم ممکن نبود که اقبال بآستانهٔ شادنیاید مقصد محض استراحت بود محکمه لاهور (بسبب حرارت‌هوا)مسدود بودو دوایر متعلقه‌آن هم‌من میخواستم جایی بروم که کسی مرا نشناسد وسایل رفتن کوهسار مهیا بودو استراحت به‌تنهایی‌میسربود ولی‌تنها بجای پرفضایی رفتن و اهل‌و عیال‌را درگرمی گذاشتن‌خلاف‌مروت‌مینمودلهذا به یک‌ده‌رفتم که‌مثل‌لاهورگرم است‌ولی‌رفت وآمدمردم موجود نبود درین‌تنهائی ها چیزی از حصهٔ دوم(اسرار خودی) نوشته توانستم‌و پلان(تصور) یک‌نظم که‌عنوان‌آن(اقلیم خاموشان) خواهد بود بدماغ آمدومقصد آن‌همین‌خواهد بود که‌اقوام‌مرده‌دردنیا بچه‌مشغول‌و حالات،احساسات وخیالات آنها چه نوعیت داشته میباشند ؟

علامه‌با او چنان مخاطبه میکند که گویا بیک مسلمانی مخاطب است چنانچه‌درمکتوب۱۰ برم۷ مورخه(۱۱-جون۱۹۱۸) مینویسد که ازعلالت‌دختر سرکار(شما) شنیدم پریشان شدم الله تعالی(ج)صحت عاجل کرامتفر ماید.انشا الله‌فردا بعد از نماز صبح دعا خواهم کرد دیروز شام‌هلال رمضان المبارک دیده شدامروز روزاول است این مخلوق روسیاه خدای تعالی گاهی‌تهجد میخوانم و بعضی شب‌ها تمام شب بیدار میباشم بفضل و کرم‌خداوند (ج)قبل‌ازتهجد و بعدازآنهم دعا خواهم کرد عبادت‌الهی (ج)درین وقت بسیارلذت میدهد عجب نیست که دعاشرف اجابت یابد زیاده‌چه بنویسم پریشانی طالع بیشتر

شده میرود الله تعالی به همه اطمینان عطا فرماید عزت و آبرو یشان را محفوظ دارد باقی دعای بلندی مراتب شما .

مخلص محمد اقبال

از مکتوب ۵ بر ۶۸ مورخه ۷ مارچ ۱۹۱۷ واضحاً معلوم میشود که هردو نفر رمزها و شفر هایی با هم دارند چنانچه علاً مه به پرشاد مینویسد که سه چار روز میشود با الله اکبر ملاقات کردم ذکر شما هم شد مطمین باشید باز دوره ایاك نستعین خواهد آمد .

در مکتوب ۸ بر ۱۷ مورخه (۳۰ جون ۱۹۱۷) مینویسند :

ایاك نعبد کوچ کرده حالا قریب عرش خواهند بود یا بآن رسیده خواهند بود این رموز دلیل صحبت های سابقه زیاد و بسیار دوستانه وخصوصی است که در پنجاب یا شاید جای دیگری هردو نفر را باینهم داشته بوده اند جناب مرتب نیز کدام شرح یا حاشیه ئی در باب این لقب های عجیب نداده است در آن ایام بعضی جاسوسهای حکومت انگلیس در هندوستان خود را قیافه و شهرت اشخاص بزرگ و متقی و جای رسیده میدادند باین مناسبت قصهٔ پر لذت و عبرتی بیاد بنده آمد که نظریه فوق را تائید مینماید جناب مولائی مولوی عطا محمد صاحب قندهاری مرحوم که از فحول علمای متقی و بزرگان قندهار بود و پیشه ظاهری خود را کتاب فروشی آثار قلمی ساخته بود (رحمه الله تعلی) فرمودند که جناب فضایل مآب مرحوم ملا قطب صاحب (قدس الله سره العزیز) که یکی از پیشوایان بسیار بزرگ روحانی قندهار بودند و بر مثنوی مولانا جلال الدین البلخی ثم الرومی و اشعار حافظ (قدس الله تعالی سرهما) شروح صوفیانه نوشته و بعضی طبع هم شده اند. صاحب کشف بسیار قوی و کرامات محیری بودند یکبار حاجی لعل جان تاجر قندهاری (غفر الله له) از کابل قالین ها خریده و به پشاور برده بودند مدت زیاد صبر کردند ولی برای خریدن کسی نمی آمد درهمین اوقات یک مکتوب از جانب ملا قطب صاحب برای شان آمد بعد از مزاج پرسی نوشته بودند که مصرع (ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد) چند وقت بعد مردی از

تجار هندی ساکن پشاور آمده و قالینهای حاجی صاحب را قیمت کردند و گفت که پول قیمت آنرا یکهفته بعد میدهم حاجی هم قبول کرد ولی هنوز یکهفته نگذشته بود که خریدار مذکور اعلان افلاس کرد و حاجی لعل جان با نقصان سرمایه و شماتت های همسایه خایب وخاسر به قندهار رفت روزی اراده کرد که نزد پیشوای خود ملا قطب صاحب برود در آنوقت ها هردو چشم جناب ملا قطب صاحب نابینا شده بود خود حاجی لعل جان گفت همینکه به دروازه مسجد شان درآمدم قطب صاحب فرمودند مخلص بیعقل را چه باید کرد مخصوصاً بتوخط نوشتم که ای کبوتر نگران باش توچه احتیاطی کردی؟ چه تدبیری سنجیدی که از شرشاهین های مقبوضات بر تانوی محفوظ بمانی؟

درین سلسله قصه دیگری هم کردند که با اصل موضوع ما مربوط است ولی بی قصه حاجی لعل محمد مذکور مغبون تاثیر درست و واضح نمیکرد لهذا اول آنرا نوشته و حالا این واقعه را نوشتم .

مولای مولوی عطا محمد مرحوم در سلسله کرامات ملا قطب صاحب (ق) فرمود که اینعاجز با یکی از دوستان خود در شالکوت (کویته) بودیم یکروز آوازه شد که یکی از بزرگان بسیار جای رسیده و مبارک از پنجاب به کویته می آیند مردم و تجار مشهور و معتبرین زیاد به استانسه باقریب دوصد موتر رفتند که او را استقبال کنند هرکس از سیمای نورانی و کرامات علنی متعدد او بحث مینمود یکشب در حجره دوست من گفت که عمر را عبث میگزرانم بهتر است برویم و مرید شویم که از طرف وساوس و دسایس نفس و شیطان ایمن شویم عجب فرصتی است جوانی باز اینطور وقت و اینچنین شخص جای رسیده نخواهم یافت منهم رضا دادم که خوب است باید برویم دو سه روز بعد مکتوب از جانب ملا قطب صاحب از قندهار باسم این عاجز رسید بعد از سلام و احوال پرسی نوشته بودند که .

دورست سرآب درین بادیه هشدار تاغول بیابان نفریبد به سرابت

این عاجز که از عقیدتمندان ملا قطب صاحب مرحوم بودم نزد خود فیصله

کردم که نمیروم و سر یدا ینشخص نمیشوم ولی برفیق خود اصل عات را که اشارت مکتوب مذکور بود گفته نتوانستم وعذر کردم که سر یدی کار مشکل است من نمیروم او تنهارفت و بازباو ملاقی نشدم که چه کرد اما قریب دو هفته بعد بمردم معلوم شد که آن شخص نه بزرگ بود نه جای رسیده بلکه مزوری بود که جاسوسی او به انگلیزها به بعضی مردم آشکار شدو او بی سروصدا از کویته بجای نامعلومی رفته پنهان و کرامت ملا قطب صاحب (ق) آشکارو ثابت ترگردید .

علامه اقبال همچو اشخاص را به فطانت خودو به معلومات دوستان بی حساب خودمی شناخت و شادر ااطلاع میداد و چنین رموزی استعمال می نمود چنانچه در مکتوب دیگری ۶۷ر۳ در باب یک شخص دیگر که نیم نام او را حافظ علی شاه نوشته و نیم دیگرش را ننوشته است یا نیم آنرا مرتب حذف کرده است نیز به شاد بزبان بسیار مهذب و محتاط می شناساند که او پیرنی بلکه مرد زرنگی است که موجب دواندازی بین مسلمانان شدن میخراست الخ .

* * *

عبدالرحمن چغتائی یکی از مصورین مشهور پنجاب است و برادرش ماستر (معلم) محمد عبدالله چغتائی هردودر کمال اخلاص به علامه دیده میشوند اگرچه بنام اولین محض دو مکتوب است ولی بنام دومین ۱۹ مکتوب که اکثراً از لاهورو بعضی از لندن صادر شده اندوضع ایشان با علامه وضع شاگردان بسیار مطیع معلوم میشود اکثر مکاتیب ۱۹ گانه که بنام محمد عبدالله نوشته اند عاید به خواستن البم ها یا کتاب ها است که ازخود مکتوب الیه یادوستان او یا از کتابخانهٔ مکتب گرفته شخصاً بخانهٔ علامه میبارند و سه چار سطر مختصر ند . بعضی مکاتیب طویل دارای مطالب عمده علمیه یا هدایات نیز میباشد مکتوبها از سنه ۲۵ گرفته تا سنه ۳۷ دوام دارند معلم محمد عبدالله وقتی به ایطالیا بوده لهذا اینمکاتیب علامه در موضوعات خانه گی نی بلکه ملی و بین المللی نوشته شده اند بعضی از ینمکاتیب طویل را تلخیصا ترجمه میکنم :

۱۴ بر ۱۵۰ ۱۴- جون سنه ۱۹۳۷ ع

عزیزم محمد عبدالله چغتای .

مکتوب شما رسید . مشاغل علمیه تان مبارك باد .زندگی دایمی المریضی دارم بازهم صابروشاکرم . اگرمرگ بیاید مرا متبسم خواهد دید انشاالله تعالی مطالبی را که ذکر کرده اید چون بزبان ایطالیائی است متاسفانه من علم ندارم واگرممکن باشد آنرا درانگلیسی ترجمه کنانیده بفرستید . مصارف ترجمه وتایپ آنرامن می پردازم واگرامکان نداشته باشد اصل رساله هاییراکه این مضامین در آنها شایع شده اند بفرستید من اینجا سرروشته ترجمه آنرامیکنم ووقتیکه شما از اروپا پس بیائید اصل رساله ها را بشما پس میدهم . مضمون بر(دیکارت) نوشتن را حالا حوصله ندارم .اگرشما درپاریس کدام عالم نوجوانی بیابید(غالباً شرقی) باو بگوئید که کتاب مشهور دیکارت (اصول) میتود را با احیاء العلوم امام غزالی مقابله کند وبه او روپائیان نشان بدهد که دیکارت برای این کتاب خود در اروپا بنیا نگزار چندین علم وفن شده است تاچه اندازه ممنون احسان مسلمانها میباشد مورخ فلسفه غرب (سواس) مینویسد که اگرد یکارت عالم زبان عربی می بود ،میگفتم که مطالب را ازغزالی دزدیده است ولی شاعرمشهور ایطالی دانتی نیز شاید عربی نمیدانست ولی کومیدی او از افکار و تخیلات حضرت محی الدین ابن عربی لبریز است .حقیقت این است که نتایج افکار مسلمانها در اروپا عموماً مشهور شده بودند ومفکرین و تعلیمیافته های بزرگ بزرگ اروپا خواه عربی میدانستند یا نمیدانستند با تخیلات اسلامی عموما آشنا شده بودند . کتابهای انگلیسی بما مسلمانان هند تلقین کرده بود که موجد منطق استقرائی بیکن است حالانکه تاریخ فلسفه اسلامی نشان میدهد که در اروپا ازین بزرگتر دروغی تا امروز گفته نشده است .معترض اول بر شکل اول منطق ارسطو یک منطقی مسلمان بود .در مؤلفات(جان ستوارت مل) همین اعتراض تکرار شده است و طریق استقرائی مسلمانها مدتها قبل از بیکن به تمام اروپا معلوم شده بود .

با محمود خضیری من در هسپانیه سلاقی شده بودم در آن وقت مشارالیه در فقه اسلامیه مشغول تدقیق و تتبع بود . بسیار جوان نیکی است . من خوش شدم که او بر نصیرالدین طوسی مقالهٔ مینویسند و می می‌خوانند . به او بگوئید که در تحریرات طوسی آن قسمتی را که پیر لـل پـا سـتـو لـیـت اقـلـیـدس را طـو سی سعی کرده که ثابت کند بالخصوص مطالعه کند بلکه در همین ضمن تحریرات معاصر ایشان را نیز مطالعه نماید از این تحقیقات بایشان آشکار خواهد شد که ریاضی دانان مسلمان در قرون وسطی بهمان نتیجه رسیده بودند ، ممکن است که ابعاد مکان از سه بیشتر باشد صوفیه اسلامی ما از مدت مدیدی قابل تعدد زمان و مکان بوده‌اند . این خیال را در اروپا از همه پیش‌تر (اولتر) فیلسوف المان (کانت) پیدا کرد ولی صوفیهٔ مسلمان پنج شش صد سال از کانت پیشتر باین نکته آشنا بودند . نسخهٔ قلمی عراقی غالباً در هندستان موجود است . من ملخص رساله او را که بر موضوع زمان و مکان است در نطق های خود جاداده بودم اگر محمود خضیری برا ین مضمون نیز تتبع بکنند یقین دارم که در اروپا نام پیدا خواهند کرد .

اگر برای امیر شکیب ارسلان (۱) مکتوب می نوشتید سلام مرا ضرور بنویسید . احترام زیاد برای او در دل خود می‌پرورانم افسوس است که در ایام اقامت خود در اروپا ملاقات ایشان دست نداد . از ایشان بپرسید که سید ضیاء الدین طباطبائی در ینروزها کجا است و چه شغل دارد؟ .. به اقبال شیدائی و خالده خلیل خانم نیز سلام بسیار برسانید آیا برادر شما در انگلستان کدام معرض تصاویر خود را بنا کرده است .

اینمکتوب را بواسطه کسی دیگر نوشته ام زیرا بدست خود نمی نویسم (بجهت منع اطباء و زحمت بصارت) محمد اقبال

---

۱ - امیر شکیب ارسلان از امرای شام و عضو مجلس اعیان استانبول و مرد فاضلی بود بجهت اختلاف فکر با کامالینه ترکیه جلاوطن شد محمد اقبال

بنده او را در لندن دیده بودم کتابی بنام (حاضرالعالم الاسلامی) در عربی دارد که طبع شده و ملاقات مرا در آن ذکر میکند . (داوی)

(هفده) مکتوب دیگر بنام مولوی صالح محمد است که از مریدان یا متعلقین خواجه حسن نظامی میباشد زیرا علامه در هر مکتوب مینویسند که سلام مرا بحضرت خواجه برسانید اینمکتوب ها در سنه ۱۹۳۰ تا سنه ۳۲ عیسوی هستند مطالب مختلفی دارند تنها چهار مطلب از آن ها قابل استفاده شده میتواند که تلخیص مینمایم .

۱-مولوی مذکور که یکیار علامه اورا منشی هم مینویسد رباعیات پیام مشرق (اثر علامه) را که در زبان دری است شرح در اردو نوشته و برای علامه فرستاده طالب استصواب شده اند علامه میگویند که در شرح کیف و تاثیری که در خود شعر میباشد باید تا اندازه ئی موجود باشد و آن وجود واردات و ذوق در نویسنده میخواهد شما از من میپرسید که کدام حصه را شرح نمایم باید که به دل خود مراجعت کنید که کدام حصه شما را ذوق میدهد ؟

۲-علامه میفرماید که :-«شنیده ام شاه محمد غوث گوالیاری (ق) کتابی در سیر سیارات و آسمانها نوشته اند اگر در نزد خواجه حسن نظامی معلوم باشد مرا از آن مطلع بسازید » در نتیجه تفحصات مولوی صاحب از آن کتاب در کی یافته نمیتواند ولی در دو سه مکتوب مینویسد که کتاب قلمی بنام (سرالسما) مولفه علامه عبدالعزیز نام موجود است که در تصرف مولوی احمد سعید است و از انها برای شما خواستم آنها نمیدهند علامه میفرماید «بلی از بخل مردم اینزمانه در باب کتاب متاسف هستم اگر آنها اعتبار نمیکنند ممکن است یکی از علمای جیدهما نجارا حضرت خواجه تعین کنند که او آنرا مطالعه نموده و کیفیت مباحث آنرا به من بنویسند بشرطیکه محض یک کتاب علم هیئت نباشد که بان احتیاج ندارم ولی اگر نتیجه مکاشفات روحانی باشد پس پدر دمن میخورد » آخر نتیجه قطعی مجهول میماند که استفاده از کتاب ممکن شد یا نی

۳-علامه میفرماید که :-در هندستان درین ایام حال اسلام بسیار نازک شده است تحفظ حقوق سیاسی و ثقافت ملیه کجا ، هستی خود اسلام در موقع خطر افتاده من بعد از فکر بسیار باین نتیجه رسیده ام که مسلمانها باید پیش از همه یک خزانه ملیه بسازند که برای حفاظت مدنیت و ثقافت و حقوق سیاسیه و تبلیغات دینیه مسلمانان سرمایه ئی پیدا و جمع کنند که

احوال مطبوعات شانرا هم اداره کند و ترقی بخش باشد و تمام آن وسایلی را که درینزمانه برای حفاظت ملل ضرور است برای آنها تهیه نمایند تفصیل این پلان بعدها حاضر کرده خواهد شد اما سردست جوانان متدین خاندانهای سجاده نشین ها و متولیان باید مجلسی بسازند تادر خصوص حفظ نهالهای باغی که بزرگان شان آنرا ایجاد و سرسبز ساخته بودند چیزی فعالیت به مشوره همدیگر بکنند شما از طرف من و از طرف خود خواجه صاحب راوادار بسازید که این انجمن راتاسیس و تحکیم نمایند اگر خدمات من برای آن بکار باشد من حاضرم که از کار خود استعفا داده و در ینراه سعی انتهائی بخرچ بدهم حتی اگر میخواست کارت های دعوت شانرا من حاضرم که امضا کنم اما باید همه جوانان فهمیده باشند که فعالیت راخوش دارند .

۴ـ شما خواهش کرده بودید که شمار اهمراه خود به کابل ببرم بسیار خوش میشوم جناب جنرال کونسل افغانستان بمن فرمودند که دولت افغانستان اراده دارد شما را درموقع جشن استقلال شان دعوت کنند ولی بخیالم جشن آنها در ماه اگست است و من در ینماه برای صدارت یعنی ریاست آل انديا مسلم لیگ (مجلس مسلمانان کل هندستان) لکهنو رفتن دارم شاید که کابل درماه مذکور رفته نتوانم ولی کدام وقت دیگر ضرور خواهم رفت انشا الله تعالی .

برای خواجه صاحب سلام شوق مرا برسانید و بگوئید که بعضی سجاد نشین ها دین را وسیله حصول دنیا ساخته اند شما از اثر خاندانی و رسوخ روحانی خود کار گرفته به مفاد اسلام و مسلمانها بیشتر سعی ورزید که وقت تلف نشود .

مخلص محمد اقبال

بنام عالم متقی مولوی محمد اکبر شا نزده عدد مکتوب است مولوی صاحب را بنده نیز غیبا باشناسا هستم (از روی اشعار شان) و نیز از شعرای مشهور و ملی مسلمانان هند بود و لقب (لسان العصر) یافته مکاتیب علامهٔ مرحوم که از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۹ به این عالم الله آبادی صادر شده اند بسیار است دخل زیادی ندارند بلکه عاید به مسیل ادبی و ثقافی است در عین زمان به شعرهای خود علامهٔ مرحوم نیز دخل دارد زیرا حمله و تعرض اشعار

(اسرار خودی) بر بعضی متصوفین ،مولوی اکبر و بعضی اشخاص دیگر را نیز آزرده ساخته و آنها آنرا حمله بر مطلق (تصوف) دانسته و اعتراض کرده اند و علامهٔ مرحوم این مسئله را رد میکند و میگوید مطلق تصوف معروض ایرادهای من نیست تنها یک قسمت آن که بعضی متصوفین نام نهاد آنرا وسیله تملق مستعمرین و کشتن روح (جهاد) ساخته اند (مثل قادیانیها) همانرا اعتراض کرده ام. علامه شخص اکبررا مثل استاد و پیرخود میداند و با و احترام و علاقه استفاده نشان میدهد و از ایجاز اعجاز نمای اکبر بسیار تحسین و توصیف مینماید و یک یک مصرع اورا عالم معنی و جهان افاده مینامد و میگوید که این فضیلت مخصوص و منحصر به شخص شماست و از اعتراضات لسان العصر مذکور آزرده نمی شود و بعضی ازغزلها وقطعات خودرا سلام و احوال قبله گاه خود را هم برای ایشان میفرستد بنده دو تا از مکتوب های اورا تلخیصاً ترجمه میکنم .

۲ بر ۱۵ تاریخی ۹ نومبر ۱۹۱۱ع

مخدومی! السلام علیکم. دو نوازشنامه شما یکی بعد دیگری رسیدند از مژده جانفزای فتح ترکها مسرت دست دادولی دل من هنوز اطمینان ندارد معلوم نیست که روح من چه میخواهد و دیدهٔ من هوس چه نظاره دارد؟ که با وجود مسرت اضطراب من غالب ترست .

در لاهور همدم دیرینهٔ نیست کسانیکه مرده نام و نمود هستند بسیار زیاد هست لهذا از جلسه های اجتماعات قومی هم احتراز میکنم ، البته مکاتیب شما را که نزد من محفوظ اند بار بار می خوانم کاش شما مکاتیب تانرا طولانی تر بنویسید برای دیدن شما دلم می طپد آیا در موقع دربار به دهلی تشریف خواهید آورد ؟

به هاشم (طال عمره) محبت های مرا برسانید ، روح من با این نام تعلق خاصی دارد خدا این بچه را در دارین با سر افراشته باشد ، در خواندگی های مکتب اوقات او ضرور ضایع می شوند ولی چقدر خوش نصیب است

که از پیران مشرق فیض نظر باو میرسد .

همین نظر صبغت الله است روزی آمدنی است که چنین پیران(۱) مشرق در دنیا باقی نمانند و فرزندان مسلمانان زمان آینده نهایت بد بخت خواهند ماند .

بنا غلی هاشم صاحب ! قدر این اوقات را بدانید و تا جائیکه میتوانید از پیر مشرق استفاضه بفرمائید که این وقت بازآمدنی نیست از فیض این تربیت روح شما تمام عمر لذت خواهد یافت .

خادم محمد اقبال

نامه ۱۱ بر ۲۵ جولای سنه ۱۹۱۸

لاهور

مخدومی السلام علیکم .

والا نامه شما دیروز رسید . اینجا نیز گرمی هوا شدت دارد با خواجه حسن نظامی من آنقدر محبت قلبی دارم که اختلاف خیال در آن اثری انداخته نمیتواند . اگرچه به علم و فهم بنده آن اختلاف نیز چندان اختلافی نیست چندی قبل خواجه صاحب اینجا تشریف آورده بودند

۱- نمونه دیگر چنین فیض را علامه در مکتوب ۱۲ بر ۲۵ خود با سم مولوی صاحب مذکور بطور ذیل مینویسد « شام پریروز وقت طعام خوردن ذکر عزیزی که نو وفات یافته بود آمد در اثنای سخن قبله گاه صاحب فرمودند: معلوم نیست سر از چه وقت بنده از رب (پروردگار) خود (گوساله وار) بی پروا شده است و آنقدر متأثر شدند که قریب به بیهوشی رسیدند و تا ساعت ۱۱ شب این کیفیت باقی بود از اینگونه نطق های خاموش که پیران مشرق ما دارند در دستگاه های اروپا نام و نشانی هم نیست ».

علامه از بس که تاثیرات سؤمغرب در شرقیان او را متأثر ساخته و شب و روز منهمک همین غم است لهذا بجای لفظ پیران اسلام لفظ پیران مشرق استعمال میکند . آیا به همین سبب نیست ؟ دوای

بنده اصرار کردم که بخانه ما بیایند ولی آنها نمی‌تو انستند ورنه بمذاکره غلط فهمی رفع شده میتوانست او چنان شخص محبوبی است که اگراو را کسی بشناسد ممکن نیست که دوست نداشته باشد .

مصرع شما

مدرك اعظم حقایق ، غم

را قبلاً نیز تحسین نموده‌ام مسایل فلسفه را شما به‌چنان سادگی و بی‌تکلفی منظوم میکنید که مولانای روم و شکسپیر یاد می‌آیند. بیت دیگر شما .

چوهستی میشود محدود لکها پیچ می‌افتند

عقیده عقل وعنصر درمیان خویش میجنگند

من در تقریظ آن به‌حواله یک فیلسوف انگلیس گفته بودم که خیالات وافکار (یک شخص) نیز باهم میجنگند دیروز در مثنوی شریف (مولانا جلال الدین بلخی ثم رومی) خواندم که: -

هر خیالی را خیالی میخورد

فکر هم برفکر دیگر می چرد

سبحان الله! مولانای روم در یک باب مخصوصی این عنوان را قایم نمود که هرهستی به‌استثنای هستی حق تعالی(ج) آکل وماکول است درآن ضمن فلسفه شوپن هاور(۲) فیلسوف المانی را بچنان خوبی نظم کرده اند که روح خود شوپنهاور شگفته خواهد بود یک رباعی فارسی برای من وارد شده بود آنرا هم عرض میکنم :-

گل گفت که عیش نوبهاری خوشتر یک صبح چمن زروزگاری خوشتر

زآن پیش که کس ترا بد ستارزند مردن بکنار شاخساری خوشتر

۱- این بیت ومصرع فوق الذکر را از اردو به‌دری ترجمه کرده‌ام (داوی)

۲ - آرتور شوپنهاور فیلسوف از پدر هالندی ومادر آلمانی در ۱۷۸۸ ع متولد ودر سنه ۱۸۶۰ فوت شده است . (داوی)

در مکتوب۴ بر۱۷ خود نیز علامه بر بیت فوق مولویصاحب چنین نظریه تحسین کارانه میدهد :

سبحان الله چقدر شعر باریک وعمیق است تمام فلسفه (هیگل) که المانها اورا از افلاطون بزرگتر فیلسوفی تصور میکنند و به اعتبار تخیل از افلاطون بزرگتر بودنش حقیقت هم دارد بر همین اصول مبنی است شما بحر هیکل را دریک قطره گنجانیده اید هیکل می نویسد که اصول تناقض سرزندگی هستی محدوداست ودر هستی مطلق همه تناقضاتی که خاصه هستی محدودند گداخته و امتزاج میکنند .

من در مقاله (ادبیات اردو) برای (تاریخ هندوستان) که پوهنتون کیمبرج نشرخواهد کرد این شعر شمارا ضرور ذکر خواهم نمود .

چهارده مکتوب بنام خواجه حسن نظامی است مشارالیه از اولاده متولیان ومریدان حضرت نظام الدین اولیا (ق) می باشد که بهمان نسبت خودرا نظامی مینامد . مرد فاضل ونهایت پرنویس وعالم علوم دینیه ومنطق وادب است مناسبات علامه ومکاتبهٔ او درعین حال که رفیقانه است از شوخی های مـود بی خالی نیست مثلاً او را گاهی خواجه صاحب پر اسرار وگاهی سیاح سرمست خطاب مینماید . سبب رفاقت علامه با او از جهت تبلیغ اسلام است که نظامی چه با قلم وچه با قدم درتاریکترین مناطق شرک وجهل اجراء مینماید .

بنده درسالهائیکه در ادارهٔ سراج الاخبار افغانیه ، محرر بودم دایری یعنی روزنامچهٔ حیات خواجه را که هرروزه باتمام جزئیات

و تفصیل در مجلهٔ خود می‌نوشت میخواندم اگرچه خواجه در باب بعضی مسایل با علامه اختلاف نظر خود را اظهار میکند ولی علامه با آنهم او را دوست دارد و مکتوب خود را گاهی چنین ختم میکند (مفتون شما محمد اقبال) .

مکاتیب علامه اکثر از لاهور بعضی از لندن و کیمبرج از سنه ۱۹۰۴ گرفته تا سنه ۱۹۱۵ ع دوام مینماید و ملخص بعضی از آنها بقرار ذیل است .

مکتوب ۴ بر ۱۶۰ مورخه ۲۵ - اپریل سنه ۱۹۰۶

سیاح سر مست راسلام ! سیر و تماشای متهرا . جگن ناته امرناته مبارک . مگر به بنارس که رفتید لیلام شدید . چطور صحیح است یا نی؟ بلکه میر صاحب نیرنگ و اکرام مارا نیز همراه خود غرق گردید .

در پهلوی من یک بت خانهٔ کوچکی است که هر بت در آن صنمکده، رشک صنعت آذری است . این محل قدیم را گاهی سیر فرموده اید ؟ قسم است بخدا که بازار بنارس را فراموش خواهید کرد . من در هر قدم یاد شما میآمدم چرا یاد نیایم ؟ شما نیز اینجا عموماً بیاد ما میآئید .

والسلام محمد اقبال شما

خلاصهٔ مکتوب ۵ بر ۱۶۱ مورخه ۱۰ فبروری ۱۹۰۸

از لندن :

عزیزم نظامی ! مکتوب شما با (رام کرشن) (نام کتاب) رسید . جزاك الله خیرا افسوس است که مکتوبی را که به آدرس آلمان بمن فرستاده اید نرسیده است یک مکتوب شما از بمبئی آمده بود که جواب آنرا من بهمان مسکن برای شما فرستادم، نمیدانم بشما رسیده یا نی .

رام کرشن(۱) نهایت اعلی است . طریقی را که شما برای اشاعت دین حق اختیار کرده اید من بسیار می پسندم امروز پامستر آرنلد صاحب بهادر (یکی از پروفیسران انگلیز که ادعای دوستی مسلمانان داشت و بنده نیز اورا در لندن در سفارت خود ملاقاتها کرده و دعوتها

۱ - تفاوت اینرا نمیدانم که سهو کاتب است یا چیزی دیگر؟ داوی

داده بودم) نیز ذکر کردم آنها بسیار خوش شدند و کتاب را ازمن گرفتند آنها میگفتند که درایام اقامتم درهندستان سعی کرده بودم که تاریخ مساعی سلسلهٔ نظامیه را که برای اشاعت و تبلیغ اسلام کرده اند بیابم ولی موفق نشدم .

اگر درخاندان شما کدام کتابی درین موضوع محفوظ مانده باشد اطلاع خواهید فرمود ..... زیاده چه عرض کنم کسانیکه کامیابیهای مرا به شما تبریک میگویند کار صحیح میکنند ما و شما به ظاهر دو نفر درحقیقت یکی هستیم .

من در انگلستان بر تمدن و ثقافت اسلام یک سلسله نطق ها را آغاز کرده ام. که یکی بر(تصوف اسلام) دوم تحت عنوان(تاثیر مسلمانان برمدنیت اروپا سوم بر (جمهوریت اسلامی)چهارم (براسلام و عقل انسانی) میباشند . باقی برای من در درگاه شریف (مزار مبارک حضرت نظام الدین اولیا در دهلی) دعا کرده باشید .

محمد اقبال شما

پیغله عطیه فیضی

ده مکتوب بنام این دختر نوشته اند که از سنه ۱۹۰۷ تا سنه ۱۹۱۲ دوام کرده است .دختر مذکور برای تحصیل فلسفه به انگلستان و آلمان رفته بود و دختر نواب جنجیره(دکن) است درهر دو جای با علامه که او هم تکمیل تحصیلات خود را در رشته فلسفه تعقیب مینمود ملاقات ها داشته اند این پیغله بنام (اکادیمی اسلام) یک موسسه مبارکه را نیز تاسیس واداره میکند فاضله مذکوره روز نامچه حیات خودرا در اروپا هم نوشته است و ملاقاتهای اقبال و مکاتبه او را در آن جمع وطبع نموده است مرتب اقبالنامه این ده مکتوب را عطیه پیغله عطیه دانسته و با شکران از انگلیسی در اردو ترجمه نموده و قبل ازاصل مکاتیب طریقه بدست آوردن انها وخلص آن حصه روزنامچه عطیه بیگم را که بملاقات های اقبال متعلق بوده نیز مقدیمه مکاتیب مذکوره ساخته است بعضی حصص اینمقدمه قابل ترجمه هستند .

مینویسد که اقبال ۱۱ ساله بود که یکشب صدای فوق العاده قدم های کسی او را بیدار ساخت دید که مادرش از زینه ها میفرا یداو هم مادر را تعقیب نموده تا که پیش قبله گاه اقبال که بیرون دروازه نشسته بود رسیدند. اقبال باحیرت دید که پدرش را حلقه از نور احاطه کرده ست اقبال خواست پیش برود از پدر بپرسد این نور چیست و از کجا آمده است؟ مادرش او را منع کرد و فهمانید که پس برود و بخوابد اقبال رفت و خوابید ولی صبح از قبله گاه خود پرسید معلوم شد که قبله گاهش در مراقبه دیده بود که یک فاصله از کابل آمده و به ۲۵ میلی سیالکوت(۱) رسیده و متوقف شده ز یرا در آنها شخص مهمی سخت مریض شده بدرجه که بعضی اعضایش معطل شده اند و قافله سفرخود را معطل کرده در تشویش تام بسر می برند با او در این کشف امر شده که فردا برود و مریض را معالجه کند چنانچه پدرش بعضی دواها با خود گرفته و روان شد اقبال نیز با او همراهی کرده به واسطه یک عرابه (گادی) خود را بقافله رسانیدند پدرش فوری پرسید که مریض کجاست او را بعضی از اهل قافله نزد مریض بردند او بعضی دواها را بمریض داد و بعضی را مالش کرد و گفت مریض شما خوب میشود ولی معطلی اعضایش را تنها مرحمت الهی علاج کرده میتواند متعلقین مریض اجوره معقولی برای معالجه تقدیم کردند ولی پدرش نپذیرفت قافله دو سه روز بعد به سیالکوت رسید و مریض کامل شفا یافته بود.

این قصه را خود اقبال به پیغله عطیه بیانکرده بود پیغله عطیه آنرا در روز نامچه خود ثبت نموده است. مناسبات پیغله عطیه که علامه او را گاهی مس فیضی هم مینویسد بسیار دوستانه و بی تکلفانه است.

از علامه شاکی است که باوجودیکه علامه به حیدرآباد دکن رفته و نواب جنجیره و خانمش (والدین عطیه) دعوتنامه باو فرستاده اند. علامه نتوانسته پیش شان به جنجیره برود علامه این شکایت را نها یت دوستانه تلقی نموده جواباً میگوید که من معذرت خود را کتباً و تلگرافاً به نواب صاحب ارسال کرده ام عجب است اگر نرسیده باشند من از راه حیدرآباد بخانه

---

۱ ـ مسکن اصلی و اولین خانواده اقبال بعد از کشمیر شهر سیالکوت بوده. (داوی)

نیامده بلکه راساً بروظیفه معلمی خود که در پوهنتون داشتم رفته ام. شما ازین قیاس کرده میتوانید که علامه چقدر پابندی و علاقه به وظیفه خود دارد که دوستان نهایت صمیمی و صاحب جاه و دولت را ترک میکند اما نه یکروزه معلمی خودرا .

۹ قطعه مکتوب باسم (پروفیسر محمد اکبر) نوشته شده اند این جوان شاعر است. و منیر تخلص دارد مکاتیب علامه باو کاملا هدایتنامه است شعراورا قدری تعریف میکند ولی همیشه اشاره مینماید که باید ترقی کند وخوبتر شده برود ولی مکتوبها اکثرشان از روی مدت فاصله زیاد از همدگر دارند

یعنی اکثر دودو سال بعد نوشته شده اند چنانچه ازسنه ۱۹۱۸ آغاز و به سنه ۱۹۳۳ ختم میشود و مکتوب الیه از مکتب (کالج) خود آغاز مکاتبه کرده بعد به نقاط خارج هند بخدمت حکومت مقرر میشود به بهرین و بغداد و شیراز و باز پس به ملتان مامور میشود و ازهرجا یگان مکتوب به علامه اقبال می فرستد چون جوابات دارای بسیار مطالب مفیداند بعضی ، ازآنها را تلخیصاً ترجمه میکنم .

۳ بر ۵۷ لاهور

۳۱ - اگست - سنه ۱۹۲۰ ع

مکرم بنده السلام علیکم

مکتوب شما همین حالا رسید به ایران مقرر شدن شما مرا بسیار مسرور ساخت شیراز مرکز ثقافت اهل فارس است برای ترقی طبع شعر شما بسیار مفید خواهد افتاد اگرچه شاعری ایرانی قیمتی ندارد ولی شما بخوانید که سویهٔ بیداری اینقوم را فهمیده ، بتوانید اکثر کتابهایی در موضوع خالص فلسفه بیابید جمع کنید خواه قلمی باشند وخواه چاپی . جمع کردن کتب تصوف نیز مفید است درحکمای امروزه هادی سبزواری مشهور هستند ، اسرارالحکم اورا من دیده ام محض چربهٔ افلاطونیت است وبس. بر کتب فلسفه و تصوف اگر مخارجی هم لازم شود باکی نیست من شریک شما خواهم شد ولی درخریدن کتاب احتیاط کامل به کارست زیرا درصد نود کتابها هیچ نمی ارزند مردم برای نام میخرند .

یک کتاب که غالباً (لطایف غیبی) نام داشت در ایران طبع شده بود . پروفیسر برون (انگلیسی) در تاریخ ادبیات خود از آن ذکر میکند حضرات اهل تشیع اعتراضاتی که وقتاً فوقتاً برخواجه حافظ(رح) کرده اند درین کتاب رد شده اند آنرا بیابید برای من بخرید و بفرستید .

برفلسفهٔ یونانی ها درین ایام یک کتاب کوچک ولی نهایت اعلی طبع شده است .

(تاریخ انتقادی فلسفهٔ یونان) مولفه د بلیوتی ستس

آنرا از میکمیلن (شرکت کتابفروشی لندن) خریده میتوانید ضرور بخوانید من تا امروز از ین کتاب صافتر و واضح تر کتابی ندیده ام برای فهمیدن فلسفه اوروپایی نیز این کتاب کمک شایان کرده میتواند .

(اسرارخودی) در زبان انگلیسی ترجمه شده غالباً در زمستان امسال طبع و شایع خواهد شد . پروفیسر نکلسن در مجامع ادبی(انگلستان) خطابه های متعددی بر مضمون این کتاب داده اند و ازهمین جهت برین فلسفه جدیده درآنجاها بسیار گفتگوها شایع است اگر درزبانهای دیگر اروپاهم ترجمه شود امکان دارد .

شنیده ام که در فرانسه نیز گفتگو های زیاد بران شده میرود شاید تاثیر نطق های پروفیسر نکلسن باشد . ممکن است که(پیام مشرق) من درجواب دیوان گویتی گفته شده است نیز ترجمه خواهد شد زیرا درآن برهرپهلوی حیات دماغی (فکری) اروپا نظریاتی هست و سعی شده است که در افکاروخیالات سرد (بارد) غرب حرارتی تزریق کرده بتواند

ازهندستان عموماً و ازپنجاب خصوصاً مسلمانان بسیاری بطرف افغانستان هجرت میکنند شاید بیش تر از ۲۰ هزار شخص تا حال رفته باشند .

محمد اقبال

۵ بر۵۹

عزیزم آقای منیر مکتوب شما همین دم رسیده سراپا سپاس ! نظم تانرا که دراخبار استخرنشرشده دیدم صفائی زبان شما ترقی کرده است

اللهم زد فزد . برای خیالات برطبع خود قوت اندازید . نظم شرقی بسیار محتاج مطالب جلیله است بر حکیم سنائی و مولانای روم نظر داشته باشید این نوع ذوات راز اصلی اقوام و ملل هستند . اسرار و حقایق مولانای روم زندهٔ جاوید اند وطرز ادا را از حکیم سنائی باید آموخت زیرا برای ادای مطالب عالیه از و کسی پیش قدمتر نیست .

اینچنین نظم ها را در اخبارات ایرانی شایع نمودن خوبست اگر اقوام آسیای وسطی و غربی متحد شوند نجات خواهند یافت و اگر اختلافات شان را تصفیه نتوانند پناه بخدا ! بمضامین در اتحاد ضرورت مبرمی موجود است عقیده من اینست که اتحاد پیدا میشود و دنیا باز یکبار جمال و جلال اسلامی را نظاره خواهد کرد .

من از دو ماه پدر دنقرض گرفتار بودم و رنه شوق دیدن ایران و بهداری که جدید آنجا پیدا شده است داهتم سفینه طالبی اینجا یافته نمی شود . کتب عمده نثراگر یافته شود بفرستید . تفسیر ملا صدرالدین شیرازی رسید - (قبلا اظهار شکران کرده بودند) - بعضی مقامات آن خوبست ولی بحیث مجموعی درجه آن در تفاسیر بسیار پایین است . باقی خیریت است .

مخلص

محمد اقبال

* * *

هفت مکتوب بنام بهاغلی محمد جمیل اند که از جوانان تحصیلیافته ایالت میسور میباشد . جوان مذکور علاقه زیادی به اسلام و مسلمانی دارد . لهذا رابطه همکارانه و استفاده کردنی به علامه پیدا کردن میخواهد . در عین زمان بر اختلال سقوی در افغانستان و سقوط امان الله شاه مرحوم بسیار متاسف و متاثر است و از آن در مکتوب های خود به علامه اظهارات مکرر میکنند .

جناب مرتب کتاب ، محمد جمیل را در مقدمه خود به لفظ (مولوی) مینویسد در حالیکه خود علامه نوجوان بودن او را و لفظ مستر جمیل استعمال میکنند این مکتوب ها که از سنه ۱۹۳۴ جریان داشتند در اصل به زبان انگلیزی بوده اند علامه مرحوم به بهاغلی محمد جمیل در باب افغانستان دو بار در دو مکتوب تسلی و معلومات صحیح دادن میخواهد که :- «در افغانستان حالا

خیریت است. بچه سقا با یازده نفر همراهان خود اعدام شده اند و سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه استحکام پذیرفته میرود.»

در نامه دیگر چهار ماه بعد باز بجواب او مینویسند که:

«برای ورقه (کارت) خوبصورت تبریک عید شما سراپا سپاس هستم و دست بدعا میباشم که الله تعالی نوجوان های هندستان و دیگر ممالک اسلامیه را از لطف و کرم خویش فیضیاب و شادکام و دامان امید شانرا از رحمت بیپایان خویش مملو دارد. خطبات (نطقها) من زیر طبع هستند و نا شر برای شما یک نسخه خواهد فرستاد تا جائیکه علم من میرسد (گلدزی) کدام مصنف انکلیس نیست بلکه یک یهودی آلمانی است مشهورترین کتب او در زبان جرمنی است نه انگلیسی و در آنها چیز خاصی در نظر من نیامده ذاتاً من قایل مستشرقین اروپائی نیستم تصانیف آنها یا پروپاگند سیاسی است یا مقاصد تبلیغی

در افغانستان دو باره امن و آرامی حاکم است در هندستان افرادی بسیار محدودی از علل اصلی انقلاب افغانستان باخبر هستند بخیال من پس آمدن اعلیحضرت امان الله امکان ندارد. اعلیحضرت محمد نادر شاه در ترقی کشور خود بی اندازه ساعی و نزد افغانها محبوب است و نزد پنجابهم....

شما احباب بنگلور را وادار سازید که با فراخ دلی در اعانه برای افغانستان سهم بگیرند و سعی زیاد بکنند. من نیز تلگرامها به اشخاص لازم درینباب ارسال نموده ام. استقلال و استحکام افغانستان برای مسلمانان هندستان و آسیای وسطی وجه جمعیت و سبب تقویت میباشد وضعیت و حالت برادران ما که در ماورای دریای اتک زندگی دارند برای ما مسولیت ها متوجه میسازد. این مسئولیت ها را بکسانیکه شما مناسب میدانید یادآوری کرده باشید.

خطبات مرا که در پوهنتون علیگر خواهم خواند مکمل شده اند. از طرف پوهنتون عثمانیه (دکن) برای اواخر سنه ۱۹۳۰ و از طرف مدراس نیز دعوتنامه ها رسیده ولی غالباً من آن جاها رفته نخواهم توانست (شاید به سبب جمع اعانه برای افغانستان) -

* * *

هفت قطعه مکتوبیکه بنام (مولوی عبد الحق) الملقب به بابای اردو نوشته

اند، همه احترامکارانه‌در موضوع ترقی زبان اردوست زیرا بابای مذکور درهمین موضوع منهمک بوده یک(انجمن ترقی اردو)تشکیل نموده، فروغ آنرا درهرگوشه هند توسیع و فروغ دادن میخواست. علامه او را در اینکار بسیار تشویق و ترغیب مینماید و میگوید عصبیت من برای زبان مسلمانان هند از عصبیت برای دین بهیچ وجه کمتر نیست ولی مریضی من مانع اقدامهای شخصی و عملی است که سفرهای لازم این کار را اجرا کرده نمیتوانم. سنهٔ اینمکتوبها از ۱۹۳۶ تا آخر ۳۷ ع میباشد ولی پیشنهادات وتجاویزمفصل و مدلل در بنباب باو مینویسند یک مخاطبهٔ علامه بهغله (فارقو هرسن) نام خانم انگلیس است که هفت مکتوب باسم او در جلد دوم اقبالنامه موجود است از سنه ۱۹۳۲ تا سنه ۱۹۳۵ ع این خانم و دوستان او در لندن با مسلمانان فلسطین همدرد ومخالف تجاوزات اسرائیل اند مضامین مکاتیب علامه نیز اکثر عاید به مسئلهٔ فلسطین است که تاریخاً حقوقاً منطقاً حق بجانب بودن مسلمانان فلسطین را اثبات کردن و سیاست دولت برطانیه را در بن باب یک سهو بزرگ و خطای جبران ناپذیر میداند و به انگلیزها اخطار میدهد که تمام عالم اسلام را برضد خود ساختن کار مردم دور اندیش نخواهد بود چنان معلوم میشود که خانم مذکور مکاتیب بسیار زیاد در هر پوسته بنام علامه میفرستد و همراه آن فعالیت هایی که بعضی مردم در انگلستان و جراید و جمعیت های متعلقه میکند همه را به و اطلاع میدهد مقطوعات منتشره را نیز میفرستد علامه نیز مشوره هایی باو میدهد که در نتیجه آن (نیشنل لیگ) انگلستان نیز طرفدار این فعالیت ها میشود و علامه نیز آن تفصیلات را در جراید و مجلات مسلمانان هند نشر میکند.

چار مکتوب بنام یکی از شعرای جوان که خود را به شاطر متخلص ساخته و از اهل مدراس است صادر شده اند که اول آن از کالج حکومتی (در لاهور که تحصیلات علامه آنجا بوده) در سنه ۱۹۰۵ نوشته شده است بین مکتوب سوم و چهارم فاصله بیست و یک سال است.

علت مکاتبه، ارسال اشعار شاطر است برای اصلاح بحضور علامه

و پس ولی علامه بگمان غالب تشویقاً از اکثر شعرهای او نهایت تعریف میکند و حلفاً میگوید که:

من لیاقت انتقاد اشعار بلند پایه شما را که از در دل تان نشئت میکند ندارم «اعجاز عشق» و «اعجاز حق» نام آثار شما را دیدم الله تعالی شما را با دولت شرافت از دولت کمال نیز مالامال گردانیده. ذلک فضل الله یوتیه من یشا حکمت و فلسفه یکروزی اشعار شما را حرز جان خواهد ساخت.

محمد دین فوق یکی از شناسایان قدیم علامه معلوم میشود بنام او سه مکتوب موجود است که بین مکتوب اول و ثانی شانزده سال یعنی سنه ۱۹۰۵ و سنه ۱۹۲۱ و بین مکتوب ثانی و ثالث نیز فاصله شانزده سال موجود است یعنی سنه ۱۹۲۱ - و سنه ۱۹۳۷ ع

علامه حسب وعده سابقه خود برای اینشخص تفصیل سفر انگلستان خودر اعاید به کانال سویس و در انجا چه دیده است شرح میدهد و سبب این رفاقت شغفی است که بمباغلی فوق به اسلامیات و در بنجاب تالیفات متعددی دارد ولی علامه از همه آنها کتاب (حریت اسلام) او را می پسندد و میگوید: خدا کند که هیچ خاندان پنجاب از این کتاب بی بهره نماند و چون در این ایام روح جمهوریت در هندوستان نشوونما می یابد برای کل اهالی هند نیز این کتاب سبق آموز است خصوصاً عوام مسلمان های هند که از تاریخ اسلام قطعاً بیخبرند حتی تعلیمیافته های شان از واقعات بزرگ بزرگ این تاریخ هیچ آگاهی و معلومات ندارند».

* * *

بنام سید نذیر نیازی سه مکتوب موجود است که از سنه ۳۲ تا سنه ۳۳ ع

---

۱ - سنه های اقبالنامه اکثر سهو های کتابی دارند که برای بنده صحیح و غلط آن بعضاً ثابت میشود و بعضاً مشکوک میماند.

سهو ها را کتابتی از آن جهت میگویم که کتاب به لیتوگرافی (چاپ سنگی) چاپ شده است. (داوی)

دوام داشته شخص مذکور از مخلصین خاص علامه معلوم میشود خطبات وغیره آثار علامه را از انگلیسی به اردو او ترجمه میکند. به دو مطلب عمده درین سه مکتوب دو چار شده ام که یکی دعوتنامه های خارجی خود را علامه باو خبر میدهد. ودوم معالجه توسط طبیبی میشود که بناغلی نیازی بین شان واسطه است.

دعوتنامه های خارجی: یکی داکتر (جرمانوس) دوم (ارسطو تیلین سوسایتی) که یک جمعیت قدیم ومشهور ومعتبر انگلستان است وعلامه بمدت یکماه یک خطبه فلسفی برای شان نوشته (در موضوع دین) سوم از آلمان باو خبر داده اند که (ترکها) نیز دعوت خواهند کرد، چهارم (مسلمانان افریقای جنوبی) نیز اصرار دارند که باید علامه وعده رفتن پیش شان بدهد.

مطلب ثانی نشان میدهد که علامه علاج توسط طبیب وطنی میکند که در کدام شهر دیگر است نه در لاهور وهم باید بخوردن خربوزه سرده کابل یا شالکوت وگفتند کهنه پنجاه ساله که از کشمیر دستیاب میشود وانجیر تازه وفالوده واستعمال مرچ سرخ در گوشت وترکاری توسط بناغلی نیازی از حکیم صاحب مذکور استجازه ومعلومات میطلبد زیرا علامه درین ایام به مرض نشستن صدا مصاب شده بودند یعنی آوازش نمی برآید.

* * *

در مکاتیب آحاد که جمله ۲۵ مکتوب است چند مکتوب عاید بجواب بعضی سایلین است که در عبارات بعضی از نظم های علامه اعتراضات وارد شده را جواب میخواهند علامه جواب میدهد که مفهوم وتاثیر شعر را باید دید نه که الفاظ آنرا اعتراضات مذکور را کثر لفظی هستند و تاجائیکه بنده آنها را سنجیدم در استی بسیار قیمت ندارد، وتاثیری را که الله تعالی به کلام اقبال داده آنها هیچ ضرری و نقصانی رسانده نمی توانند معترضین که اکثر نام ونشان خود را نمیگویند بنظر بنده ظاهر بین میبا شند جوابات علامه البته ذی قیمت میباشند ولو جواب لفظ به لفظ نمی نویسند اما بیکی ازین سایلین که قاضی نذیر احمد نام دارد در اثنای علالت خود (سنه ۱۹۳۷) قدری

مختصر جوابهای میدهند که از ان برطرز تلقی و تفکر علامه روشنی زیادی افتد که بنده آنرا تلخیص مینمایم .

جناب من . نامهٔ شما ۱ برو ۱ بعنوان داکتر (اقبال) صاحب رسید بجهت بیماری مرا امر فرمودند که جوابات شفاهی شانرا بشما تحریر نمایم :

۱ - لفظ (خودی) در تحریرات من بدو معنی استعمال شده است اخلاقی و ماوراء الطبیعی لفظ مذکور بهردو معنی بصورت واضح تشریح شده اند که دانایان زبان دری رادر ان گنجایش هیچ شکی باقی نمی ماند اگر در کتاب های (اسرار خودی) و (رموز بیخودی) کدام جای خودی بمعنی نخوت یا تکبر استعمال شده باشد مرا اطلاع بدهید صداقت ، رابه دورنگه نشان دادن یکی برای خواص و یکی برای عوام نه ممکن است و نه صحیح من آن پهلوی مسئله خودی را که درین زمانه برای مسلمانان هند ضرور است نمایان ساخته ام .

۲ - سوال دوم شما جواب بسیار طویلی بکار دارد ولی نه همت آنرا دارم و نه خواهش آن مختصراً عرض میکنم که عصبیت چیزد یگری است و تعصب چیزد یگر ریشهٔ عصبیت (حیاتیاتی) بیولوجیکل و از تعصب (نفسیاتی) ریشهٔ عصبیت سایکالوجیکل میباشد تعصب عارضه ایست که به واسطه اطبای روحانی و تعلیم علاج میشود و عصبیت یک خاصیت زندگی است که باید پرورش و تربیت شود در اسلام برای عصبیت انفرادی و اجتماعی حدودی مقرر شده اند که نام آن شریعت است . بعقیدهٔ من ، بلکه بعقیده هر مسلمان داخل آن حدود ماندن باعث فلاح وتجاوز از آن تباهی بار می آورد (تصادم) که شما ذکر آنرا کرده اید صرف وقتی واقع میشود که از حدود تجاوز کرده شود یا عصبیت دینی را گذاشته یک عصبیت دیگری مثلاً عصبیت نسلی اختیار کرده شود اگر شخصی میگوید که با کفار رابطه داشتن حرام است او از حدود شریعه تجاوز کرده است و هنگام تبلیغ دین به مشکلاتی دچار خواهد شد . امضا :

محمد شفیع ایم . ای

یک حصه مکاتیب یگانه از آن مولفین و شعرا است که آثار نظم، مقالات نثر و کتابهای تالیف کردهٔ خود را برای اصلاح و تصحیح نزد علامه فرستاده اند. علامه بعضی را تشویق میکنند و برخی را مشوره میدهند که بجای نظم به نثر توجه کنند و از یگان نفر عذر میخواهند که به سبب زحمتی که به بصارت شان وارد شده است مطالعه کرده نمی توانند.

بعضی از مسلمانان هم جمعیت هایی در هند تشکیل کرده اند اساسنامهٔ آنرا نزد علامه می فرستند. علامه شکران و هدایات لازمه خود را به آنها دریغ نمی نماید، که یکی از آن جمعیت ها شبان المسلمین نام دارد.

* * *

اسادوتا از این مکاتیب آحاد بسیار طویل اند که یکی بنام صاحب زاده آفتاب احمد خان (۱) و دیگری بنام شاغلی خالد خلیل است. اولین نامه ۱۳ صفحه و دومین ده صفحهٔ کتاب را احتوا نموده است. صاحبزاده آفتاب احمد خان را بنده نیز می شناسم در ۱۹۲۲ در لندن نزد بنده به سفارت تشریف آورده فرموده بود که خاندان ما در اصل از افغانستان به هندستان آمده است ولی حالا ما هندستانی هستیم شکل او هم افغانی و بسیار سفید پوست میانه قد، خوشقواره و تنومند شخصی بود. در مجلس هند (انڈین کونسل) نام اداره وزارت هند لندن عضو بود.

مشارالیه عاید بیک پیشنهاد خود در باب عصری ساختن علمای (موجودهٔ مسلمانان هند) با علامه مشاوره کردن خواسته، علامه افکار خود را در ینباب و رأی یک شخص دیگر (متخصص معارف) را بجواب او چنین مینویسد :- در سلسله مقاصد علوم اسلامیه چند خیال منتشری که در ذهن من آمده اند بیان میکنم :-

---

۱- در هندستان و پاکستان کسانی لفظ (خان) را بنام خود الحاق می کنند که اصلا آبا و اجداد شان از خراسان بوده اند و بهند رفته اند یعنی افغانستان قدیم. (داوی)

۱ـدر باب تعلیم و تربیت نمودن علما و فقهای که منتخب و جامع بودن شان مسلم شده است با فکر شما کاملاً متفقم .

۲ـدر باب پیدا کردن چنان علمایی که در موضوعات افکار اسلامیه و ادبیات آن رابطه و تسلسل حیات دماغی را که بین تمدن اسلام و علوم موجوده یافته میشود ، از نقطه نظر نشو و نمو بقوه تحقیقات خود جستجو نمایند قدری تفصیل و شرح ضرور است :

زوال سیاسی اسلام در اروپا وقتی رونما شد که حکمای اسلام نونوحس کرده بودند که علوم استخراجی آنقدر اهمیت ندارند ، و به تعمیر علوم استقرائی آغاز نمودن میخواستند که متأسفانه در ین وقت نهضت فکری در عالم اسلام عملاً مسدود گردید و اوروپا از ثمرات غور و فکر حکمای مسلمان بهره اند وزی آغاز کرده بودند . احساس نهضت انسانیت Humanism در اروپا تا اندازهٔ زیادی نتیجه قوتهای بود که از فکر اسلامی بروی کار آمده بودند .

این ادعا قطعاً مبالغه نیست که احساس جدید (انسانیت) در اروپا که به شکل سایانس (علم) و فلسفه جدید بمیدان آمده است از چند لحاظ ثمر خاصیت توسع پذیری تمدن اسلام است و بس این حقیقت اهم را درین ایام نه اوروپایی احساس میکند و نه مسلمانها کارستان های حکمای اسلام هنوز در کتابخانه های آسیا ، اروپا و افریقا بطور پراگنده بچاپ نارسیده محفوظ هستند جهالت مسلمانان امروزه بدرجه ایست که آنچه تا اندازه عظیمی از تمدن خود آنها ظهور نموده آنرا غیر اسلامی تصور میکنند مثلاً اگر به کدام حکیم مسلمان معلوم باشد که نظریه (آین شتاین) به خیالاتیکه آنوقتها در مجامع علمی اسلام با سنجیدگی زیر بحث و مباحثه میآمدند مشابهت هایی دارد (ابوالمعالی که ابن رشد قول او را نقل کرده است) پس نظریه موجوده (آین شتاین) به ایشان آنقدر اجنبی معلوم نمی شد یا اگر ایشان علم بیارند که تمام نظام منطق جدید از آن اعتراضات مشهور و معروف (رازی) بوجود آمده است که او بر منطق استخراجی ارسطو نموده است .

بیگانگی شان ازمنطق استقرایی جدید قدری کم و خفیف خواهد شد تهیه نمودن چنین عالم ها (و حکیم ها) نهایت ضرور است زیرا در اخذ و جذب علوم جدیده (نافعه) تنها همین نوع اشخاص مدد رسانده میتوانند .

۳ - چنان عالم هایی تهیه کردن که بر تاریخ اسلام و آرت (فنون مستظرفه) و جنبه های مختلفه علم تهذیب (ثقافت) و تمدن حاوی باشند .

۴ - چنان عالم هایی تهیه نمودن که برای تحقیق و تدقیق ادبیات قانونی اسلام موزون باشند شما واقف هستید که ادبیات قانونی مذکوره که حصه کافی آن چاپ نا شده مانده است بی انتهاست (مقصد من از قانون صرف همان قانونی است که با فقه تعلق دارد .)

اکنون بنده به تلخیص مکتوبیکه علامه مرحوم به جواب خلیل خالد نام یک تعلیمیافته ترکی نژاد نوشته اند می پردازم .

خلیل مذکور از علمای مسلمان هند و پروفیسرهای آن ذریعه مکتوب مطبوع عموماً و از علامه اقبال خصوصاً غیر مستقیم استهدا هایی مینماید علامه باو می نویسد .

۱ - اداره دینیات پوهنتون قسطنطنیه کار بسیار دانشمندانه کرده است ، اگر کار علم الانساب اسلامی بطوریکه لازم است منظماً اجرا شود اغلباً چنان اکتشافاتی بروی کار خواهند آمد که دایره نظر ترکها عاید به عالم اسلام وسیع خواهد شد و امکان دارد که مفکوره (ایدیال) روحانی و ذهنی نسل نوخیز محکم تر گردد .

اما در باب خطبات شما (نطق ها) من اولتر یک تجویز عام تقدیم مینمایم که شما به اداره (دینیات مذکوره فوق) باید مشوره بدهید که هر قدر کتب که عاید بممالک مختلفه مسلمانان در السنه اروپائی و اسلامی نوشته شده اند همه آنها را فراهم نمایند ، در اکثر کتابهای اروپائی بلا شبهه اغراض خاص سیاسی (استعماری) تبلیغی اقتصادی وغیره مد نظر میباشند و بوده اند باز هم برای مضمونیکه شما میخواهید معلومات نهایت مفید گاهی گاهی بدست می آید و حواله های بی شماری از نام های کتبی که بر اسلام و ملل اسلامیه نگاشته شده اند بدست می افتد که بعضی را سیاح ها

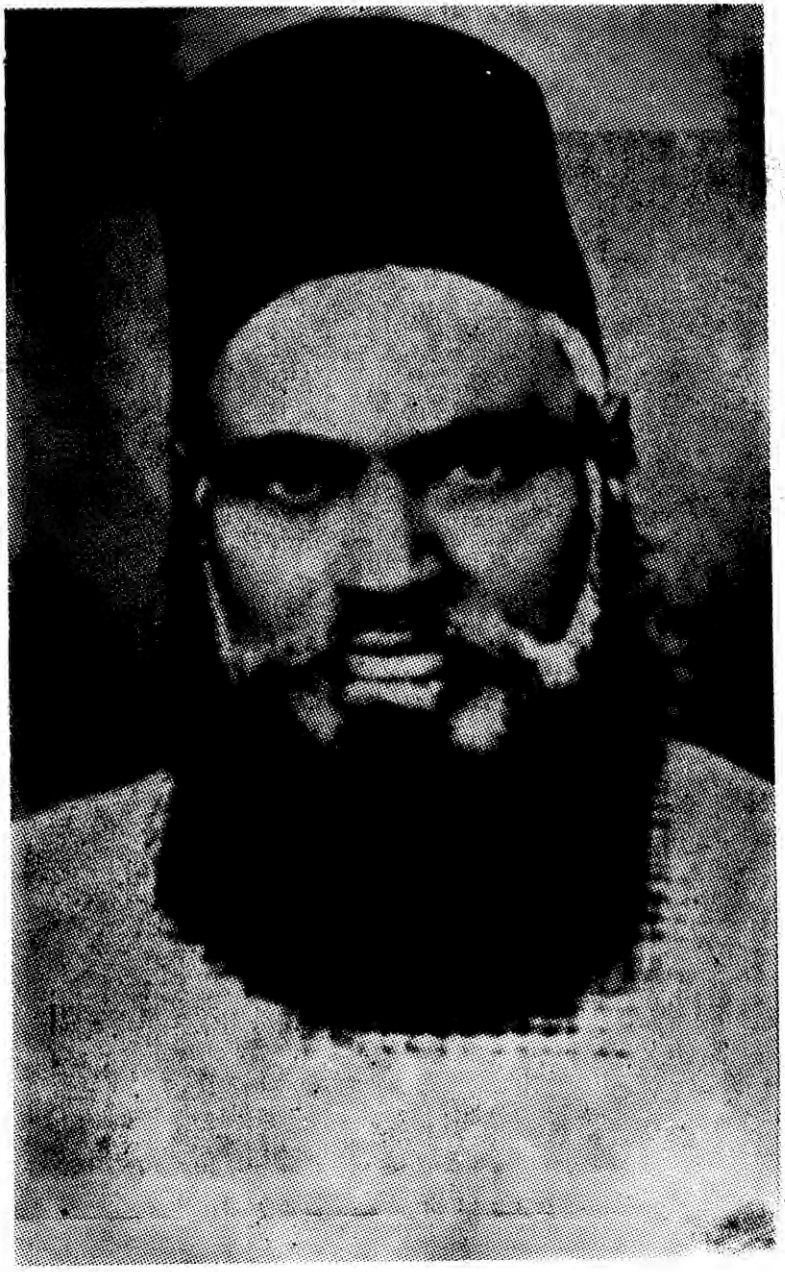

مولوی سیدحسن متوفای ۱۹۲۹ع معلم عربی ودری ورهنمای علامه اقبال .

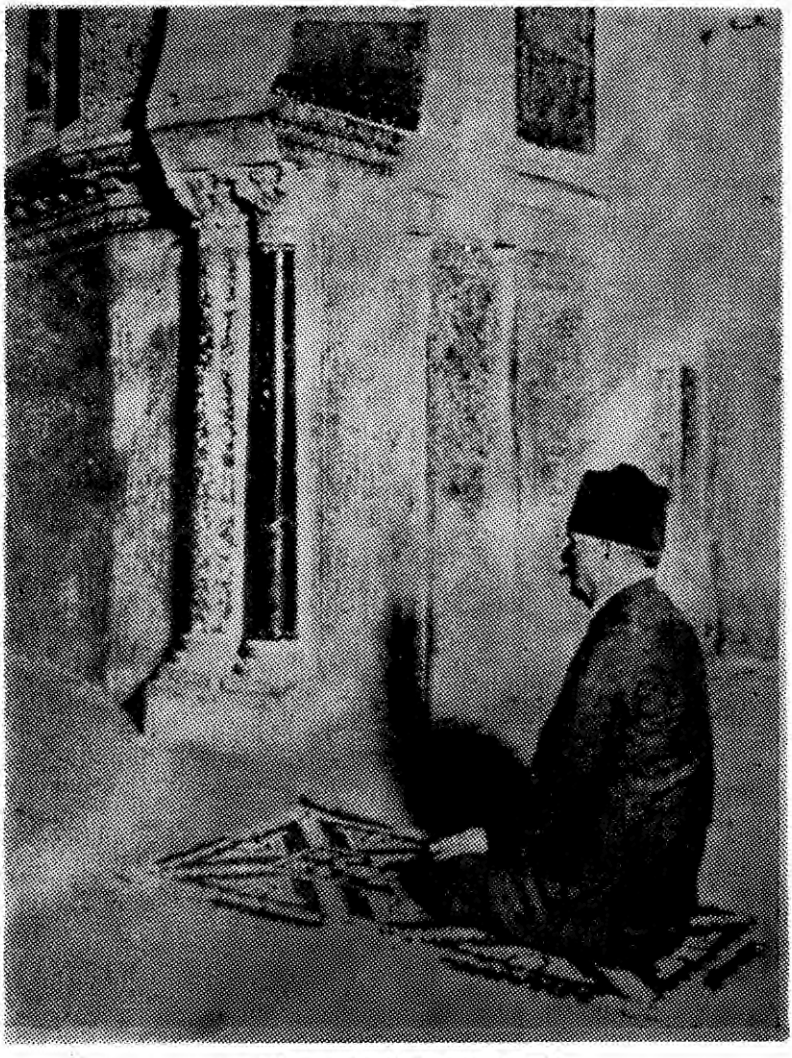

علامه در مسجدقرطبه نمازمی گزارد .

دعوتی که به شرف ورود علامه ومولانا سیدسلیمان ندوی وسرراس مسعود درکابل داده شده است . (۱۹۳۳م)

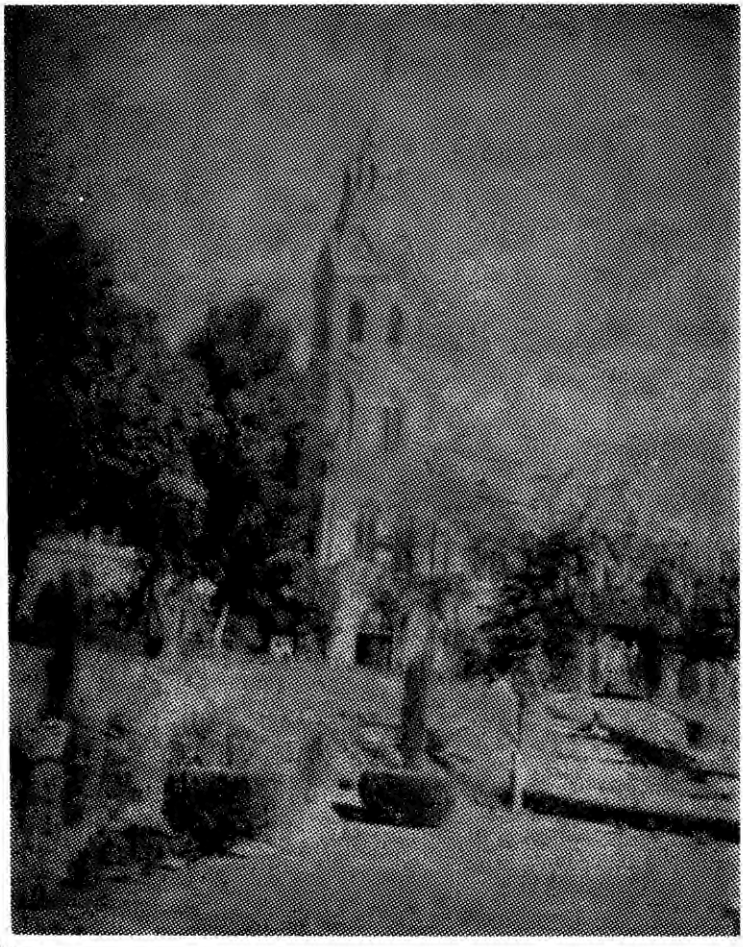

لیسهٔ دولتی لاهور درسگاه علامه

مرحومه امام بی‌بی مادر علامه‌اقبال‌که در۹نومبر ۱۹۱٤م وفات یافت.

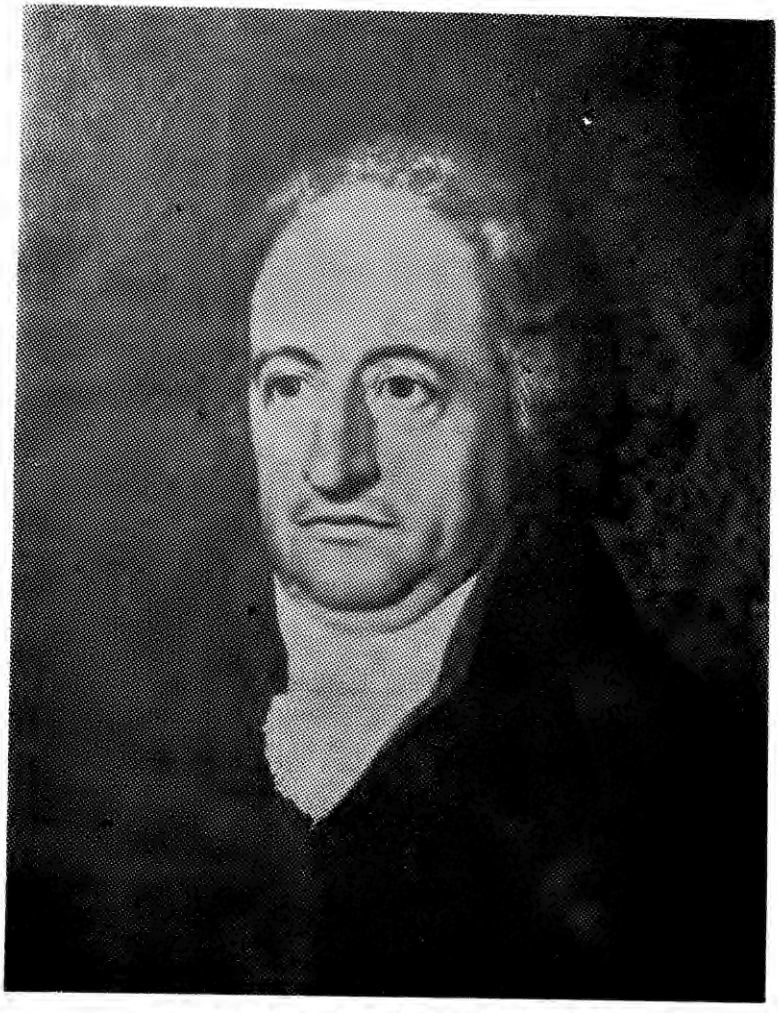

یوهان ولفگانگ فان گویته شاعر آلمانی (۱۷۴۹– ۱۸۳۲م)

علامه اقبال باهیئت سیار «الازهر» (پوهنتون قدیم و مشهور مصر)کـه‌به لاهور آمده بودند.

«سنه ۱۹۳۷م»

حیات علامه درلیسه کیمبرج (انگلستان) باهموطنانش خصوصاًشیخ عبدالقادر وپیغله عطیه •

علامه وسیدسلیمان ندوی وسرراس‌مسعود رحمهم‌الله تعالی درباغ بابر ـ کابل .

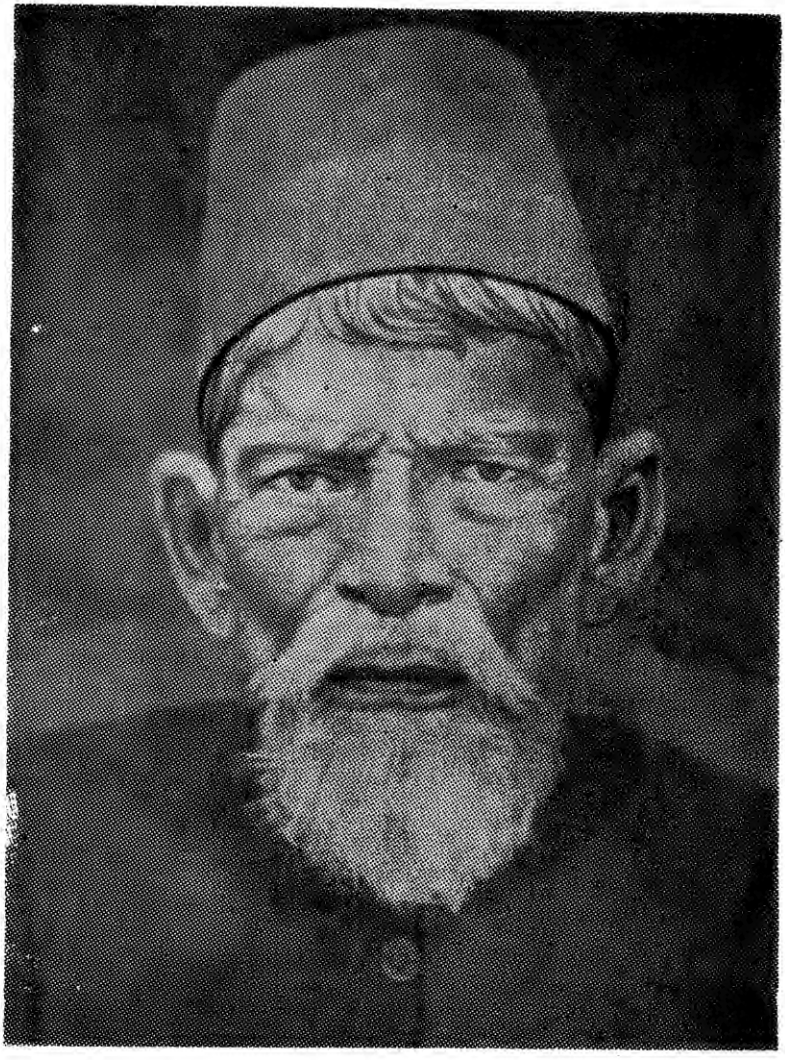

لسان العصر سیداکبر الہ آبادی مرحوم ۔

علامهٔ مرحوم در (مسجد شاهی) لاهورآن شعر خودرا می شنواند که عنوان آن است بحضور حضرت رسالتمآب صلعم .

او خیال داشت که افغانها عبرانی النسل اند آخر او از شاهنشاه اورنگ زیب شکست خورد و در کدام قلعه هندستان محبوس شد .

د - احمد شاه ابدالی .

ه - مرحوم امیر عبدالرحمن خان - امیر موجوده و جدوجهد او برای تشخیص قومی افغانها .

خطبه چهارم .

تمدن موجوده افغانها صنعت و صنایع قدیم و جدید آنها ادبیات آنها (من حیث ترجمانی آرزوها و حوصله مندی ایشان)

خطبه پنجم : آینده نسل افغانی .

در آخر من یک پیشنهاد بسیار اهمی تقدیم نمودن میخواهم اگر چه با مضمون این مکتوب تعلقی ندارد اداره دینیات مذکوره باید یک شعبه پروفیسری قایم کند و بریاست آن چنان شخص را تعیین نماید که او بر دینیات اسلامیه و فکر جدید او روپائی مطالعه (کامله) داشته باشد و اداره دینیات باید اساس یک علم کلام جدید را بگذارد تا نسل نوخیز ترکیه را از لامذهبیت غربی محفوظ و مصئون داشته باشد او رویا من حیث مجموعی عنصر دین را از تعلیم و تربیه اهالی و باشندگان خود حذف نموده است کس گفته نمی تواند که این انسانیت بی کنترول تا چه اندازه نتایج وخیم بار خواهد آورد؟ شاید در صورت یک جنگ عمومی نوخود باعث هلاک خود گردد .

والسلام

مکتوبات اقبال

چنانکه در بحث اقبالنامه بنده اظهار نموده بودم که مکاتیب علامهٔ مرحوم منحصر به اقبالنامه نخواهد بود ، امروز ثابت شد که بنام (مکتوبات اقبال) کتاب دیگری نیز بقلم نجابت همراه سیدنذیر نیازی تالیف و ازطرف (اکادیمی اقبال) طبع و نشر شده ست . درین کتاب (۱۸۲) مکتوب علامه که همه به‌عنوان خود سید صاحب موصوف نوشته شده اند مفصل و عیناً بزبان اردو درج میباشد سید موصوفرا شما در اقبالنامه شناخته اید که اخلاص او به‌علامه بدرجه‌مریدان نهایت وفا کیش محسوس میشود . مضامین مکاتیب مذکوره را عموماً در کارهای شخصی علامه یافتم خصوصاً دو مسئله ترجمه وطبع آثار علامه و وساطت تداوی(۱) امراض مختلفه که معزی الیه بآن متأسفانه درحیلت خود گرفتار شده بود . کتاب بسیار دلپذیرست اگر آنرا یکنوع سوانح علامه بگوییم ، یا یک رومان که بطل (هیرو) آن علامه است وقصهٔ مسلسلی بنامیم بعید نیست . دراینجا نیز از محبت عمیقی که علامه با افتانستان دارد شواهد زیاد موجودست مثلا .

---

۱ - تداوی بهترین علامه توسط (عبدالوهاب انصاری) نام که به (حکیم صاحب نابینا) مشهور و ازخاندان معتبرو معروف حکیم اجمل خان مرحوم بودند اجرا میشد ولو اوساکن دهلی و علامه ساکن لاهور بودند تعداد و ارسال مکتوبات نیز بجهت همین معالجهٔ غیابیه کثرت و سرعت یافته اند . (داوی)

اول :- ذکر سفر علامه به افغانستان و سفرنامهٔ شان که بنام (مسافر) نظم فرموده بودند و طبع و توزیع آن در هندستان و افغانستان و ممالک دیگر .

۲ - هروقت که از لاهور به دهلی تشریف می‌بردند ، اکثر در قونسلخانهٔ افغانی اقامت اختیار مینمودند .

۳ - خربوزه و انجیر افغانستانرا بارها سعی کرده اند که بایشان برسد . توسط قونسلگری و غیرآن .

۴ - همچنانکه در (اقبالنامه) ملاحظه فرموده باشید ، درین مکاتیب نیز وقتیکه مناسبتی برای ذکر ممالک اسلامیه شده‌ست . نام افغانستان را بهخصوصیت یاد فرموده اند .

۵ - رجال افغانستان نیزهروقت عند الضرورت خصوص صلاح الدین سلجوقی مرحوم که در آنوقت در دهلی مأمور بودند با محبت ذکر شده اند وقس علی هذا .

مباحث علمیه و سیاسیه نیز درین مکاتیب موجود ند ولی نه آنقدر که در اقبالنامه میباشند .

نه تنها اخلاص و اطاعت و محبت مولف که بدرجهٔ ارادت رسیده است از کتاب ترشح میکند بلکه شخصیت بارز خود مؤلف که یک سید نهایت شریف وسلیم الطبع و مسلمان صادق وصاحب علم و فضل و فداکاری در راه اسلام است نیز استنباط میشود .

مؤلف خودش هم افغانستان را دوست دارد و بسیار آرزو داشته که وقت آمدن علامه به کابل (سنه ۱۹۳۳ ع) بااو همراه باشد ولی امور شخصی و رسمی او مانع گردیده اورا متأسف ساخته است .

همین نسخه (مکتوبات اقبال) ۲۸۵ صفحه دارد و در سنه ۱۹۵۷ ع بطبع رسیده عکس (فوتو کاپی) بعضی خط های علامه را هم داراست بنده ازین بیشتر چیزی بران کتاب نوشتن یا ترجمه و تلخیص کردنرا ضرور نیافتم .

ضرب کلیم

یکی از آثار علامه مرحوم (ضرب کلیم) نام دارد که از آیهٔ کریمهٔ (فاضرب بعصاك الحجر) یعنی (به عصای خود سنگ را بزن) اقتباس شده است و آن معجزه مشهور و نهایت مفید حضرت موسی بوده که نتیجه آنرا نیز قرآن حکیم بیان فرموده (فانفجرت منه اثنتا عشر عیناً) یعنی از آن سنگ دوازده چشمه منفجر گردیده سبب آبیاری و آبادی زیاد شدند.

اگرچه ترکیب نام کتاب بزبان دری است ولی اشعار آن بزبان اردو است و بار اول در سنه ۱۳۱۴ ش ه مطابق ۱۹۳۶ مسیحی طبع گردیده است نسخه که زیر مطالعه بنده آمده طبع هفتم این اثر است که در سنه ۱۳۲۵ ش ه نشر و تا آن وقت بیست و نه هزار نسخه طبع شده بود. بسبب مقبولیت عامه که علامه اقبال دارد و هم بجهت آنکه اثر در زبان اردو است تا امروز که ۲۹ سال دیگر میگزرد غالباً بارها و بیشتر طبع شده خواهد بود

زیر نام (ضرب کلیم) که بالطبع سرورق کتاب است و به چاپ سنگی طبع شده جمله ذیل با خط درشت نوشته شده است: (یعنی اعلان جنگ بر علیه مدنیت دوره حاضره) و تحت آن در همان صفحه یک رباعی است که ترجمه آن عیناً و نظماً تقدیم میشود:

سکون پرست نباشد طبیعت آزاد — هوای سیر و سفر چون نسیم پیدا کن
هزار چشمه زند سر ز سنگ راه ترا — پر از خودی شو و ضرب کلیم پیدا کن

یعنی موانعی را که سنگ راه شده اند میتوان منبع مقاصد و مفید مطالب خود ساخت اگر (خودی) را ترقی و توسع بدهیم.

از اینجا مقاصد کتاب تا اندازه بخوبی مفهوم میگردد بعضی تفاصیل آنرا نیز بنده تلخیصاً تقدیم مینمایم.

(ضرب کلیم) بر هفت قسمت تقسیم شده است بقرار ذیل :-

۱- مقدمه = ۴ صفحه
۲- اسلام و مسلمان = ۶۰ صفحه
۳- تعلیم و تربیه = ۳۲ صفحه
۴- زن ۶ صفحه
۵- فنون لطیفه ۳۷ صفحه
۶- سیاسیات ۲۶ صفحه
۷- محراب گل افغان - ۱۶ صفحه

مقدمه کتاب ۳ حصه دارد، ابتدای آن خطاب به اعلیحضرت نواب سر حمید الله خان فرمانروای بهوپال است در ان اوقات هنوز تاثیرات انگلیس ها موجود بود لهذا لقب (سر) که از طرف حکومت برطانیه به حمید الله خان داده شده بود آنرا رعایت کرده است خود علامه اقبال را نیز حکومت همدلقب (سر) داده بود و مرحوم آنرا در یک مکتوب خود که بجواب تبریکیه بنده راقم نوشته بود ابتلاخوانده است .

حکومت مستقله هندوستان پسانها نوابها و راجه ها را الغا نمودند خاندان نواب حمید الله خان نژاداً افریدی هستند و حالا هم در بهوپال زندگی میکنند اما نه بصورت سلطنت و یا نوابی. چون (ضرب کلیم) بلهمین خطا به آغاز میشود چنان مستفاد میگردد که کتاب را بنام نواب اهدا کرده باشد

این خطابه ناصحانه به نواب مذکور بزبان دری است و مصرع مشهور طالب آملی را در آخر آن نظم چنین تضمین فرموده .

بگیر اینهمه سرمایهٔ بهار ازمن
« که گل بدست تو از شاخ تازه ترماند »

بعد از ان خطابه یی برای قارئین کتاب دارد و چنان مطالبی که برای دفع استعمار بکار می آید توضیح نموده و شاید ازو فرت و عمومیت زیاد موسیقی در هند شاکی بوده آنها را میگوید :

« تا بر حقایق حیات غور و عمل نکنید شیشه شما مقابله با سنگ کرده نخواهد توانست زیرا در میدان جنگ زوردست وضربت کاری بکار است نه نوای چنگ»

حصه سوم مقدمه تحت عنوان تمهید دو قطعه دارد .

اول آن شکایت است از روح تریاکی نمایی که در شرق عمومیت یافته ، چه در دیرو چه در حرم ، و غم مرگ آنها را ترسو و جبون ساخته ، حوادث زمانه را نمی دانند چرا که قلب و نظرشان پاك نمانده است .

در قطعه دوم خود را اسلامت میکند که چرا با نواهای آتشین خود در مردم جامد وخامد آسیاتب و تاب حیات پیدا کرده یی و میکنی ؟ سزای این حرکت آن است که از (نوای سحر) و مقام شوق و سرور و نظر محروم شوی .

قسمت اول تحت عنوان (اسلام و مسلمانان) ۷۶ حصه یا قطعه دارد که اکثر آن عاید به احوال هندستان در همان عصر میباشد .

ابتدای آن با قطعه (صبح) نام آغاز میشود که اذان بندهٔ مومن را موجد چنان سحر و صباح می بیند که لرزاننده شبستان وجود است و در قطعه دوم آخر هر بیت جمله لا اله الا الله را ذکر نموده از آن حظو جوشی که می گیرد قارئین را نیز ذاکر و متذکر میسازد (۱)

دو بیت اول قطعه را ترجمه میکنم تا طرز شاعر خوبتر واضح شود

((بعین وزن و قافیه))

خودی است تیغ ، فسان ، لا اله الا الله — دروست سرنهان ، لا اله الا الله

به جستجوی براهیم خود بود این عصر — صنم کده است جهان لا اله الا الله

تحت عنوان بنام (سیدزاده فلسفه زده) مثنوئی دارد میفرماید :

« اگر (خودی) را نمی باختی . ز ناری (برگسان) (۲) نمی شدی ، صدف هیگل (۳) از گوهر خالی و طلسم او تمام خیالی است پس زندگی توچسان محکم و خودی توچطور لازمانی خواهد شد ؟ انسان طالب ثبات و دستور حیات میباشد ، شب دنیا را آنچه اشراق میسازد ندای آفاقی اذان است .

---

۱ - دلالی ریخته کامل ترجمه شده است نه تنها همین قطعه بلکه به تعداد (۷۶) قطعه دیگر نیز از ضرب کلیم نظماً ترجمه شده اند .

۲ - برگسان فیلسوف فرانسوی متولد ۱۸۵۹ م

۳ - هیگل (جارج ویم فریدریک) در ۱۷۷۰ تا ۱۸۳۱ حیات داشت . فیلسوف مشهور آلمان است که در شتو تگارت تولد شده است

(داوی)

منکه در اصل سومناتی خاص هستم که آبای من لاتی و مناتی بودند و کف خاک من برهمن زاده است - (ایمان و اسلام) در ریشه های دلم جایگیر است اگرچه اقبال بی هنر است ولی از رگ رگ فلسفه باخبر است . شعله جنون تو سوزی ندارد با آنکه از اولاد سیدهاشمی میباشی .

این نکتهٔ دل افروز از من بشنو که انجام خرد بیحضوری و فلسفه دوری است از زندگی . نغمه های بی صوت (افکار) برای ذوق عمل پیام موت در بر دارند . دین تقویم مسلک زندگی و سر محمد و ابراهیم است (صلعم) .

در آخر از تحفت العراقین خاقانی دو بیت ذیل را ما هرانه تضمین و نصیحت را ختم میکند :

« دل در سخن محمدی بند ای پور علی ز بوعلی چند ؟
چون دیدهٔ راه بین نداری قاید قرشی به از بخاری »

همچنان در قطعه دیگری به حصه (۲۵) به غرب زده ها میگوید که « عمارت وجود تراسمار فرنگ ساخته لهذا تو سراپا تجلی فرنگی شده یی پیکر تو از خودی خالی است مثل نیام زرنگاری که تیغ ندارد . تو منکر وجود خدا (ج) و من منکر وجود توام از وجودیکه نمود جوهر خودی است توعاری میباشی . »

در حصه (۹) تحت عنوان (اجتهاد) شکایت میکند که در هند قوه تحقیق و تتبع چنان زوال یافته که به جای حکمت دینیه تقلید مخالفین رواج داده میشود کتابی را که به مؤمن راه غلامی و عبودیت اجانب را تعلیم و تلقین نکند ناقص و خلاف مد میشمارند . »

حصه (۱۱) عاید به ذکر و فکر میباشد این بحث عارفانه را باین ختم میفرماید .

مقام ذکر کمالات رومی و عطار مقام فکر مقالات بو علی سینا
مقام فکر زپیمایش زمان و مکان مقام ذکر سبحان ربی الاعلی

در حصه دوازدهم ملای حرم را ملامت میکند که نمازش جلال و جمالی که نمازهای ملاهای سابق داشتند ندارد .

حصه (۱۳) دایر به (تقدیر) است در آن اشاره میکند باینکه گاهی در افراد جوهر ذاتی بی کار و مددگار میماند و آنهائیکه فاقد آنند موقعیت های بلند و بزرگ می یابند . البته ما منطق تقدیر را در اینحال اگر ندانیم قصور ماست

ولی تاریخ امم نشان میدهد که در آنجا تقدیر مثل تیغ دودم بران و قاطع و منطقی است و نظر براعمال آنها دارد و بس.

در حصه (۱۴) زیرعنوان توحید نیز می فرماید که در سابق توحید یک قوت زندئی بود ولی امروز تنها یک مسئله مبحوث عنها ی علم کلام گردیده، به میرسپه خطا با میگوید که من سپاه تراد یده ام نیام شان از شمشیر قل هوا لله احد خالی است.

در حصه (۱۵) تحت عنوان (علم و دین) قطعه غرائی است که در همکاری هردو میفرماید: زمانه یکی، حیات یکی، کاینات یکی است پس قصه قدیم و جدید جز کم نظری و ضعف بصیرت چیز دیگری نیست، در چمن اگر شبنم و نسیم شریک و همکار نشوند غنچه تربیت نمی یابد. همچنان اگر تجلیات کلیم و مشاهدات حکیم همکنار نباشد دلیل نابینائی معنوی و لهذا ناکامی است

در حصه (۱۶) زیرعنوان (مسلمان هندی) میفرماید که درین مملکت بر همن ها مسلمان را (غدار وطن) و انگلیسها او را (گداگر) نام نهاده و قادیانیها آن مومن پارینه را (کافر) میخوانند خدایا آو از حق کی و از کجا سر خواهد زد؟ گفته آنگاه با تضمین مصرع دری

«سسکین دلکم ماندهدرین کشمکش اندر».

قطعه را ختم میکند.

در حصه ۱۸ و ۱۹.

تحت عنوانهای (جهاد) و (قوت و دین) میفرماید که «نشه قوت خطرناک است. از دست اسکندرها و چنگیزها صدها بار قبای جان و جمعیت حضرت انسان پاره شده است در مقابل این سیل سبک سیر و زمین گیر عقل، نظر، علم و هنر مثل خس و خاشاک اند. اگر این قوت در دست (لادین) باشد از زهر هلاهل کرده هم بترست ولی اگر برای حفاظت دین استعمال شود تریاق هر سمیتی است ولی امروز مسلمانها نه قوتی دارند و نه از لذت شهادت خبر و اثری. اروپا برای حفاظت فال و قرباطل از سرتا کمر زره پوش شده ولی در شرق نه از اسلحه تهیه یی است و نه فکر تقویه آن، بلکه آنرا اسباب شرمیدانند».

قسمت دوم در باب (تعلیم و تربیت) ۲۷ حصه دارد که حصه اول

با عنوان (مقصود) آغاز میشود در آن سپنوزا و افلاطون مباحثه نما اظهار اتی دارند و حکمیت را خود علامه مینماید :

* * *

سپی نوزا (۱) :- مرد دانشمند نظر بر حیات دارد که حضور سرور ، نور و وجودست

افلاطول : مرد دانشمند نظر بر مرگ دارد زیرا حیات نمایش شرری، است در شب تاریک .

اقبال : حیات و مرگ لایق التفات نیستند . در نگاه (خودی) خود خودی مقصود است و بس (۲) (یعنی عمل دانا یا نه مستقلانه)

علامه ثقافت غرب را تلویم مینماید باینصورت که:

فساد قلب و نظر دان ثقافت افرنج که روح این مدنیت نمانده است عفیف

چو روح پاك نماند کجا همی ماند ؟ ضمیر پاك و خیال بلند و ذوق لطیف

بلکه مدنیت عصری را پایه لب گور می بیند و آنرا قابل آن نمیداند که عرب و ایران را احیا نماید و از اقوام شرق شکایت میکند که حقایق را نمی بینند زیرا تقلید و محکومی ایشانرا بینا ساخته است .

انسان زمانه حاضر را مصداق (عشق ناپیدو خرد میگزدش صورت مار)

میداند و میگوید : سبلی شعاع آفتاب را تسخیر و مورد استفاده قرار داده اند ولی شب تاریک زندگی را سحری داده نتوانستند .

حصه بیست و هشتم (در قسمت تعلیم و تربیه) نصایحی است که به پسر خود علامه مرحوم درسه قطعه ارشاد مینماید پسر او (جاوید) نام دارد و تحصیل حقوق کرده (بیرستر) در ینروزها وکیل دفاع است در لاهور خلاصه مطالب و نصایح قطعهٔ اول قرار ذیل است :-

---

۱ - فیلسوف هالندی (۱۶۳۲-۱۶۷۷) یهودی النسل است و بذات واجب الوجود معتقد .

۲ - (صفحه ۶۶ ضرب کلیم) ملهوم خلق الموت و الحیات لیبلوکم ایکم حسن عملا .(قرآن حکیم . (داوی)

سرچشمه زندگی صحیح خشک شده است نهاد عصر حاضر کافرانه است و ساحرانه نسبت به در بار شاهنشاهی آستان مردان خدا (ج) خوشتر است . خاندانیکه تو چشم و چرغ آن میباشی ذوق عارفانه دارد اگر در دل جوهر (لااله) موجود است از تعلیم فرنگیانه خوفی نیست بر شاخ گل خوشخوانی باکی ندارد بشرطیکه آشیان در (خودی) خود گرفته باشی . آدمی بحری است که هر قطرهٔ آن بحر بیکران میشود ، اگر دهقان تن آسانباشد هر دانه صد هزار دانه است .

آخر این قطعه را به این بیت نظامی (رح) که او هم به پسر خود نصیحتی دارد تضمیناً خاتمه داده است .

غافل منشین نه وقت بازی است وقت هنر است و کارسازی است

در قطعه دوم میفرماید که :- طریق حقیقی و فقر تمام نتیجه غیرت است آب حیات در همین جهان است ولی تشنه کامی بکار دارد ، اگر پرنده چست زیرک و بی طمع است ، کهنه دامی صیاد موفق نیست .

ای جان پدر ! من اگر بسبب صدق مقال و حق گفتن گرامی شده ام تو شوق شعر گوئی مکن که صد انوری و هزار قاآنی نما نالهسرایی کرده اند بلند نامی عطیهٔ الهی است میراث نیست .

آنگاه باز بیک بیت از نصیحت نامه نظامی قطعه را ختم کرده اند .

جائیکه بزرگ بایدت بود فرزندی من نداردت سود

حضرت نظامی نیز به پسر خود در باب عدم شغل به شعر نصیحت نموده است اگرچه علامه مرحوم از همه آن ذکری ننموده اند آنقدر که به یاد بنده مانده است نقل میکنم .

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

زین فن مطلب بلند نامی کاین ختم شده است بر نظامی

ولی دلیل علامه اقبال بنظر عاجزانه قوی تر و بحقیقت نزدیکتر است نسبت بحضرت نظامی (رح) زیرا نظامی بلند نامی را برخود ختم دانسته ولی بعد از نظامی نیز شعرایی آمده اند که نسبت به نظامی مقبولیت عامه (حتی بعد از مرگ) بیشتر داشته اند ولی دلیل علامه اقبال برای

۱ - صفحه ۶۷

منع طلب بلند نامی بواسطهٔ شعر چنان است که صدها خو شنواو هزارها بلند نام شاعر موجود شده اند. لهذا این سعی بیفایده خواهد بود در قطعهٔ سوم اورا به فقر غیور رهنمایی میفرماید که :

اگر همت داری فقری را بطلب که اصل آن حجازی است و بواسطهٔ آن چشم عقل و خرد روشن میشود بدون احتیاج بسرمه های بوعلی و رازی بنده باید عمل مست باشد نفس درازی فایده ندارد این فقر شکوه محمودی میبخشد بشرطیکه در طبیعت ایازیت موجود نباشد .

در قطعه (۹۱) در باب (نیتشی)(۱) فیلسوف میفرماید که او اسرار توحید را دیده نتوانست اگرچه فکر بلندش خدنگ سینه گردون و تخیلش مهرو ماه را در کمند می‌آورد طینت رهبانه‌اش پاك است ولی لذت گناه مثل باران ازو می‌بارد .

قسمت سوم در باب جنس لطیف است که ۹ حصه دارد در قطعه یکصد و یکم تحت عنوان (آزادی نسوان) میپرسد .

در آرایش و قیمت کدام یک بلند است ؟ آزادی نسوان یا گلوبند زمرد ؟

و میفرماید که من در ینباب چیزی گفته نمیتوانم زیرا بعضی فرزندان تهذیب نوحالا هم از من آزرده هستند اگرچه بوضاحت میدانم که این زهراست و آن قند چون مردان خردمند مجبور و معذور ند پس بصیرت خود زن باید این راز را فاش کند که کدام یک ؟

در قطعه دیگر (شماره ۹۷) بعنوان (یک سوال) میفرماید که باید از حکیم اوروپا که هندو یونان غلام حلقه بگوش آنند بپرسیم آیا کمال معاشرت (حیات اجتماعی) همین است که مرد بیکار باشد و زن تهی آغوش در قطعه دیگر (شماره صد) که عنوان آن زن است میفرماید : رنگ تصویر کاینات زن است سوز زندگی از ساز او ست مشت خاکش از ثریا بیشتر شرف دارد زیرا هر شرفی در مکنونی از درج او ست اگرچه مکالمات افلاطون

---

۱ - (فرید دیکتو یلهلم نیتشی یا نیچی) فیلسوف و شاعر المانی است که در سنه ۱۸۴۴ تا سنه ۱۹۰۰ زندگی داشت .

را نوشته نتوانست ولی خود افلاطون شراری است از شعله او ـ در دو قطعه دیگر که یکی حفاظت زن (شماره ۱۰۲) و دیگر (زن و تعلیم) (شماره ۱۰۳) عنوان دارند توضیح مینماید .

« نگهبان نسوانیت زن تنها و تنها مرد است نه پرده و نه تعلیم (خواه تعلیم قدیم باشد و خواه جدید) اگر مدرسه زن از دین بیگانه بود آن علم و هنر مرگ عشق و محبت را بار می آرد . »

در قطعه آخر بن (شماره ۱۰۴) باز در باب زن درد دل میکند که جوهر مردی منت غیر عیان میشود و ظهور جوهر زن بدست غیر است سرتب غم او همین نکته شوق است که وجود او از لذت آتشین « تخلیق » ساخته شده است . از همین آتش اسرار حیات کشایش و معرکه بود و نبود حرارت میگیرد . منهم از این غم و نقیصه نسوان اندوهگینم مگر چه باید کرد که باز کردن این عقده ممکن نیست .

قسمت چارم در موضوع (ادبیات و فنون لطیفه) است این قسمت (۳۷) حصه دارد و برادبیات شرق و غرب قدیم و جدید تحت عنوانهای معینه و مشخصه رائی میدهد ، ولی غایهٔ اصلیه و هدف همیشه تشخیص امراض مسلمانان و ذکر علاج آن و توضیح مکاید قوای استعماریه و اصرار آن و ضرورت اجتناب از آن بوده است .

در قطعهٔ شماره (۱۳۷) شعرعجم را چنین معرفی مینماید شعرعجم اگرچه طرب آورود لا ویز ست ولی شمشیر (خودی) را تیز کرده نمیتواند اگر نوای مرغ سحر گلستانرا افسرده می سازد بهتر است که خاموش باشد ، ضربی که دولت پرویز را متزلزل ساخته نتواند اگر کوه شکن باشد چه فایده؟ اقبال ! این عصر عصر خار تراشی است

« از هرچه به آئینه نمایند بپرهیز »(۱) ممکن است کتاب (شعر العجم) علاً مه شبلی نعمانی مرحوم سبب این قطعه شده باشد .

در قطعه (۱۳۲) مصور را خطاب میکند که :

تا چه پایه مرگ تخیل عام شده است . هندی هم مقلد فرنگی است

---

۱ - این مصرع از کیست بنده ندانستم و لی تضمین شده ست .
(داوی)

و عجمی هم .اند وه من اینست که بهزادهای این دوره سرور ازلی شرق راهم ازدست داده اند .

ای‌مرد هنر! کمالات توبمن معلوم است ، توماهر صنعت هستی چه‌قدیم وچه‌جدید .طبیعت را هم دیده ئی وهم بدیگران نشان داده ئی ولی (خودی)خود را درآئینه فطرت بنمایان .

باوجود این نکته بعضی ازشعرای حقایق شعارقدیم را استثنا میکنند چنانچه درین قسمت (۸) نفر ازمشاهیر ادبیات دری ورسامی رایاد میفرمایند که بهمهٔ آن شعرا اخلاص و عقیدت دارند اگثر اینها ازخاک افغانستان برخاسته اند (خراسان‌قدیم) .

۱- حکیم سنائی غزنوی .
۲- شیخ فریدالدین عطارنیشاپور .
۳- مولانا جلال الدین بلخی مشهوربه رومی .
۴- نظامی گنجوی .
۵- خاقانی .
۶- میرزا بیدل .
۷- حافظ .
۸- بهزادهروی .

این هفت نفر شعرای روحانی میباشد .(رحمهم الله تعالی) .

ازشعرای‌صله‌گیر ومدح‌سرا وآن هائیکه همت شان بیشتر صرف‌عبارت آرائی ولطیفه گوئی بوده نه اقتباسی میکنند ونه یاد مینمایند زیرا خود علامه ازفریق ممتاز اول الذکر ست . بگفتهٔ بیدل همه دل (مداح فطرتم‌نه ظهیرم نه انوری) .

زیرعنوان(سرود) قطعه (۱۲۰) میپرسد که:

«کیف شراب مانندی که درنالهٔ‌نی‌است ازچوب نی است یا از دل نینواز؟«دل»چیست ومستی‌وقوت او از کجاست؟ چرایک‌نگاه اوتخت کی‌را سرنگون‌میسازد؟ چراحیات اقوام اززندگی‌آن‌است؟ وچراواردات اوپی‌به‌پی‌تبدیل میشوند؟ چه‌حرف‌است که‌درنظرصاحب‌دل‌سلطنت های دنیا هیچ ارزشی ندارند؟

روزی که مغنی (این) رمزدل را فهمید بدانکه تمام مراحل هنر را طی نمود »

در قطعه (۱۳۱) تحت عنوان (ایجاد معانی) میفرماید :

اگرچه (ایجاد معانی) خداداد است ، ولی هنرمند از سعی مستغنی نیست .
هرتعمیر از گرمی خون رگ معمار است ، خواه میخانه حافظ باشد وخواه بتخانه بهزاد .

بی محنت پیهم هیچ جوهری انکشاف نمی کند ، خانه فرهاد را شرر تیشه روشن کرده است .

در قطعه (۱۳۸) هنروران هند را انتقاد مینمایند که :

تخیل شان جنازه عشق و مستی ، افکار تاریک شان مزار اقوام است ،
در صنم خانه بر همنان نقش گریهای (مرگ) و هنرشان از زندگی بیزار است ،
مقامات بلند را از چشم انسان پوشانیده روح را میخوابانند و بدن را بیدار میسازند براعصاب شاعر و صورتگر و افسانه نویس بیچاره هند (زن) سوار است

در قطعه دیگر (شماره ۱۲۲) در رباب (اهرامهای مصر) هنرمندان را درس میدهد که : طبیعت در فضای خاموش و دشتهای جگرسوز تنها تپه های ریگی تعمیر کرده است ولی پیش عظمت (اهرام) افلاک نگونسارند . عجب آیادست کدام کس این تصویر ابدیت را ساخته است ؟ هنر را از غلامی طبیعت آزاد کنید ! اهل هنر باید صیاد باشد نه که صید و نخجیر .

در قطعه آخرین شماره (۱۳۷) این قسمت در باب (رقص) میفرماید که خم و پیچ های رقص بدنی را برای اروپا بگذارید زیرا ضرب کلیم اللهی در رقص روح است ، صله رقص بدن تشنگی کام و دهان ، صله رقص روح درویشی و شاهنشاهی است . (۱)

---

۱ - حافظ هم باین مضمون شعری دارد که درویش ها شاهنشاهانند .

گرچه ما بندگان پادشهیم — پادشاهان ملک صبح گهیم
گنج در آستین و کیسه تهی — جام گیتی نما و خاک رهیم
شاه منصور واقف است که ما — روی همت بهرطرف که نهیم
دشمنان را ز خون کفن سازیم — دوستان را قبای فتح دهیم
رنگ تزویر پیش ما نه بود — شیر سرخم و افعی سیهیم

(داوی)

در قطعه شماره (۱۴۳) تحت عنوان (ذوق نظر) مینویسد که (خوی) د در آن شخص چینی محکوم بقتل بسیار بلند بود که وقت کشتن خود به جلاد گفت. او هو! شما یکدقیقه باشید که این شمشیر شما را تماشا کنم تا بنده گی آن چه منظره دلکشائی دارد ؟

در قطعهٔ شماره (۱۴۴) در باب (موسیقی) میفرماید :

نغمهٔ که چهرهٔ ترا برنیفروزد دلیل سردی خون غزل سرا می باشد
نینوازیکه باطن پاك ندارد موج نفسش نوارا مسموم میسازد . من در لاله زارهای شرق و غرب سیر کرده ام هیچ جا گریبان لاله چاك نبود .

قسمت پنجم (سیاسیات شرق و غرب) را در نظر داشته است و اما از نقطهٔ نظر مسلمانان یا ممالك اسلامیه و رنه چین و جاپان و غیره نیز جزو بزرگ مشرق میباشند ولی به مسایل آنها تماسی نمیگیرد . و علاقه ئی بآن نشان نمیدهد .

البته بعضی حصه های این قسمت امروز اهمیت خودرا باخته اند چنانچه در مقدمه ذکر نموده ام لهذا از آنها انتخاب یا اقتباسی نمی نمایم . مثل جمعیت اقوام سابقه (لیك اوف نیشنز) وغیره ولی آن حصه هایی را که هنوز علاقه پذیر و کارآمد میدانم انتخاب و ترجمه میکنم یا تلخیص مینمایم .

تحت عنوان (انتداب) درقطعهٔ (۱۷۰) بیان میکند که فرشتهٔ مدنیت کجا کجا باید نازل شود ؟ مستعمرین امروزه درجواب این سوال دشوارئی حس نمی کنند : - جائیکه قمار نیست زنها تنگ لباس نیستند ، شغل شراب نوشی را حرام میدانند ، واگرچه در بدن شان یك روح عمیق و ناشکیب موجود است ولی از طریقهٔ آبا و اجداد منحرف نگشته اند واگرچه چشمهٔ فیض مکاتب آنجا جاری نیست ولی بچه های مردم (بدوی) جسور ، زیرك و پردم هستند . همینگونه مناطق به فتوای عقلای فرنگستان از مدنیت عاری و محتاج انتداب و مداخلات سیاسی و ثقافی وغیرهٔ ایشان است .

در قطعهٔ (۱۷۱) تحت عنوان (سیاست لادین) شرح میدهد که سخن حق از من پنهان نمیماند زیرا خدای تعالی بمن دل خبیر و بصیری

عطا فرموده ، در نگاه من این سیاست بیدین (کنیزا هرمن ودون نهاد ومرده ضمیر) است . در مملکت خود فرنگی‌ها حکومت از قید کلیسا آزاد وبی‌پرواست وسیاست آن دیوی است پیر نجیر ولی وقتیکه برمتاع ممالک غیر چشم دوختند آنجا پیشقدم لشکر شان سفرای کلیسا میبا شند .

در قطعهٔ (۱۴۸) که اعراب فلسطینی را مخاطب قرار داده چه خوب مینویسد :

میدانم آن آتشی که زمانه هنوز هم از سوز آن فارغ نیست در وجود تو هست ولی دوای تو نه در جینیواست و نه در لندن زیرا رگ جان فرنگی‌ها در دست یهوداست .

نجات امت‌ها از غلامی در پرورش ولذت نمود (خودی) است .

در قطعهٔ نمره (۱۵۰) بعنوان (انقلاب) رأی میدهد که : -

سوز وساز حیات در آسیا و اروپا موجود نیست اینجا (خودی) مرده وآنجا (وجدان) ولی در دلها ولولهٔ انقلاب پیدا شده است . شاید مرگ (جهان پیر) نزدیک شده باشد .

در قطعهٔ (۱۵۵) تحت عنوان (روس بالشویک) اظهار حیرت مینماید که :

روش قضای الهی (ج) عجیب است ، نمیدانم که در باطن جهان چه پوشیده‌ئی هست آنانیکه حفظ کلیسا را مایهٔ نجات عقیده داشتند به شکستاندن آن مامور شده‌اند . بر دهریت روس وحی نازل شده که لات ومنات کلیسا را یکسره بشکنانند .

در قطعهٔ (۱۶۳) که عنوان ذیل را داراست میفرماید :

(فرمان ابلیس بنام فرزندان سیاسی او)

برهمنانرا در پیچهای سیاسی درآورده زنار بندان را از دیر کهن بیرون بکشید . فاقه کشانی را که از مرگ نمی‌ترسند از اطاعت محمد (صلعم) به سرکشی وادار نمائید ، تخیلات فرنگیا نه در افکار غرب درآورده اسلام را از حجاز ویمن خارج کنید ، علاج غیرت دینی افغانها چنان است که ملاها را از کوه ودامان شان بر انید از اهل حرم روایات وعنعنات شانرا بدزدید این آهوان را از مرغزار ختن بگریزانید از نفس اقبال آتش لاله تیز شده است چنین غزل سرا را از چمن فرار کنید .

در قطعهٔ(۱۶۴) بعنوان مجلس اقوام مشرق مشورتاً میگوید:

آب و هوا هردو تحت تسخیر آمده اند چه میشود اگر نگاه فلک پیر بدل شود خوابی که استعمار فرنگ دیده ممکن است که تعبیر آن عوض شود اگر طهران جنیوای شرق گردد شاید تقدیر کرهٔ زمین تبدل بیابد.

در قطعهٔ (۱۷۴) تحت عنوان (قزاق بحری و سکندر) سوال و جواب جالب نظری ساخته:

سکندر: سزای تو زنجیر است یا شمشیر من که وسعت بحر از رهزنی های تو تنگ شده است.

قزاق: عجب. ما و تو هردو هم پیشه هستیم من دریائی ام و تو سیدانی آیا این جوانمردی است که همچشم خود را رسوا بسازی؟

* * *

آخرین حصهٔ کتاب تحت عنوان (افکار محراب گل افغان) است به جهتی که محراب و منبر جزو بیرق بارونق افغانان است لهذا الفظ محراب بسیار موزون و چون عادت اکثر افغانها برای تسمیه لفظ گل است آن هم دلیل براطلاع وافی علامه مرحوم برسجایای افغانی و ذوق لطیف اوست این قسمت (۲۰) قطعه دارد که هرقطعه منظور منا سب و نکات مطابقی برای تعریف افغانها بدیگران و تشویق خود آنها به سا یحنا جهای ملیه شان را دارا است.

قطعه اول از محبت وطن و درعین زمان از شهامت روح که سبب آزاد ماندن پشتونستانیها از محکومیت برطانیه است حرف میزند و در قطعه دوم از ازلی بودن رقابت اقوام و کامیابی ملتی که زخم حوادث زمانه را رفو والیتام حس نموده و نومید نشود یقین و بعد بشارت میدهد که اگر دردل کس (لاشریک له) جای گرفت درجهان یگانه و یکتا خواهد ماند و در قطعهٔ سوم دعای بی عمل را نتیجه خیز ندانسته تبدیل آرزوی مخاطب را دعا میکند که باید آرزومندی عالی ملی داشته باشد در قطعهٔ چهارم زوال استعمار جویان و بقایای مظلومان غیور را شرح و به احتیاج که شیران را روباه میسازد اشاره و علاج آنرا رعایت خودی، فقر غیور و ترک جستجوی آستان سلطنت ها و استعمار جویان میداند و میدانند

در قطعه پنجم مذمت علمی را که گدایی را منع نکند و بیفایده بودن ادب و فلسفه را ذکر و به تخنیک تشجیع مینماید .

در قطعه ششم تجددی را که بهانه تقلید فرنگیان در شرق شده است مذمت نموده به حفظ خودی و صاحب ایجاد شدن رهنمائی میفرماید .

قطعه هفتم ترجیع بند نما نصیحتی است مخصوص افغانهای غافل که (خودی) خود را بشناسند . میگوید که با وجود بی‌علمی جدیت خود را نگاه داشته ئی حالانکه در ملل محکوم بعضی علما و فضلا دین و ایمان خود را فروخته میروند .

در قطعه هشتم شهباز را مخاطب ساخته تسلی میفرماید که «زاغ پرهای تر ابدنما و شب پره تر اکور و بی‌هنر میخواند ولی این رانده شده گان صنف پرندگان صحرا از خم و پیچ فضای نیلگون بیخبرند آنها از احوال و مقام آن طایری که در دم پرواز روح او سراپا (نظر) گردیده چه معلوماتی داشته میتوانند ؟» معلوم است که شهباز افغان است و طعنه زنان او مخالفین او اند .

در قطعه نهم همت بلند را مخالف خمود و جمود دانسته میگوید که اگر آشیان را عندلیبان از قفس گرانتر حس کردند میتوانند قوانین باغ را تطبیق و آنکه آماده حرکت سفرند مثل قافله موج پروای بانگ رحیل و جرس را ندارند چه آن مکتبی ها اگرچه زنده معلوم میشود ولی نفس از فرنگ آورده در حقیقت بی جان اند اگر مد نظرت پرورش دل باشد یک نگاه غلط انداز مرد مومن کافی است .

در قطعه دهم آن جوان را چشم و چراغ قبیله خوانده که شباش بی‌داغ و ضربش کاری وقت جنگ مثل شیران غاب (جنگل) و هنگام سلح غزال رعنای تاتاری باشد ، سوز او مثل قوغ در نیستان همه سوز است شکوه سلطانانه از آن دارد که در فقرش آثار حیدری و کراری موجود است . اگر بر سر کلاهی ندارد باکی نیست که همان بی کلاهی او سرمایه کله دار بهاست .

در قطعه یازدهم امید می بخشد که حال سابق شما دوباره آمده میتواند و احرا دنشتر حوادث تقدیر را نیش نی بلکه نوش میدانند ، جوانیکه ناله مرغ سحرمند هوشش کند لایق هنگامه پیکار نیست و در آخر اخطار میدهد که توطبع طفلانه داری وعیاران اوروپا شکر یاره فروشاند .

در قطعه دوازدهم میفرماید در کشمکش لادینی ولا طینی چرا خودرا پریشان ساختی؟ درمان ضعفا در (لاغالب الاهو) است این بتخانه رنگ و بو (یعنی اینجهان موجوده) دیر کهنی است که صیاد کافرست و نخجیر مومن . صیاد معانی از اروپا نومید است زیرا اگرچه فضا آنجا دلکش است ولی آهوان آن بی ناله مشکناند . قوام دادن (خودی) بی اشک سحری مشکل و این لاله پیکانی بر کنار جوخوشتر است شیخ باید اسرار از مسجد بکشد زیرا محراب از نماز شان ترش ابروست .

قطعه سیزدهم هم حالت دنیا رادگر گون و افکار جوانان را زیرو زبر شده می بیند و از پیر حرم می پرسد که مناجات سحری توتلافی این زندگانی رابدون معرکه کرده میتواند ؟ (یعنی نمیتواند) بعضی خانقاهی هند را به شعله نم خورده تشبیه کرده از تخلیق (خودی) آنها را عاجز میداند در قطعهٔ چهاردهم عشق بی جرات را عشق یدالنهی نمیداند و به زحمت کشی ترغیب و از تن آسائی (۱) ترهیب نموده خلوت گهسار را تعلیم دهندهٔ خودآگاهی دانسته و مردمیدانی را تنبیه میکند که آنرا وحشت نخواند . در پانزدهم نیز از فقر خوددار توصیف و آنرا به فولاد شدن تشویق و از حربری بودن منع نموده باز اخطار (بزبان دری) میدهد که .

افرنگ زخود بیخبرت کرد وگرنه ای بنده مومن تو بشیری تو نذیری

در شانزدهم اقوام بی مرکز را مردنی و فقری را که اززمانه شاگی باشد گدائی خوانده میگوید که مرد خدا درین دورهم قله (پربت (۲)) را سرمه وار می باید و علامه بوجد آمده میفرماید (بزبان دری)

---

۱ ـ تن آسانی سهو کاتب و تن آسایی صحیح است

۲ ـ (پربت) یکی از قلل بلند هملایا

درمعرکه بی‌سوز تو ذوقی نتوان یافت ای بنده مومن تو کجائی تو کجائی
و باز به زبان شوق گوید. ای خورشید از سراپرده مشرق برای و کهسار
مرا به لباس حنائی ملبس ساز .
در قطعه هفدهم به (همت) در کسب یقین تلقین میفرماید که اگر در صد
هزار شخص یک صاحب یقین پیدا شود آتش او برنا و پیر را حرارت
میدهد در کوه و دشت گاهی مردانی یافته میشود که فقر شان خزف را
جواهر میسازد، خامه خداجبین تراخالی گذاشته تا تو سرنوشت خود را
خود بنویسی اگر همت پرکشا شود این فضای نیلگون هیچ نیست اگر بالای
سر ما ند آسمان است و اگر زیر پای شد زمین است .
در قطعه (۱۸) برای تعلیم وحدت ملیه از زبان (شیر شاه سوری) میفرماید
که امتیاز قبایل خسران تمام است هنوز نام وزیری و مسعود پیش آنها
عزیز است زیرا از خلعت افغانیت عاری هستند مسلمانی این کهسار
هزار پاره است چرا که هر قبیله زناری بتهای خود میباشد خدا تراتوفیق
بدهد که از بن حرم لات و منات هار ا بیک ضرب کاری بیرون اندازی .
در قطعه (۱۹) خانزادگان کبیر را مخاطب ساخته میفرماید که اگر
چه من گلیم پوش بیکلاهی هستم ولی صدای مرا بگوش هوش بگیرید که منزل
مقصود مومن از منزل فرنگی ها بسیار پیش ترست . میخانه های غرب اگرچه
برای همه بازست و سرمستی های علوم جدیده گناهی نیستند ولی اگر در بدن
توسوز (لا اله) موجود نیست در سرور آن می هارک تو پوشیده است .
در قطعه (۲۰) میفرماید که نگهبان مقاصد فطرت مرد کوهستانی است
یا بنده صحرائی که در دنیا او محاسب ثقافت فسونگر است مثل بلبل
چمنستانی نیست بلکه مثل شهباز بیابانی است فضای مکتب بسیار گوارا
ولی فاروقیت و مسلمانیت در بیابان ساخته میشود. صهبای مسلمانی مثل
تیغ تیز است. قرون زیاد بگزرد مگر که نظیر آن پیدا شده بتواند .

ارمغان حجاز

از نام کتاب حدس زده میشود که شاید بعد از ادای حج این اشعار سروده شده باشد اکثر نظم های آن بزبان دری است تنها در آخر کتاب که (۲۸۰) صفحه دارد بعد از صفحه (۲۱۰) اشعار اردوی علامه مرحوم آغاز میشود این نسخه ارمغان که نزد بنده است در ۱۳۲۶ هجری شمسی از طرف پسرشان شاغلی (جاوید) طبع گردیده و این اشاعه چارم آن میباشد تا آنوقت چارده هزار نسخه از آن طبع شده بود البته در بین ۲۹ سال دیگر بیشتر نیز طبع گردیده باشد .

قسمت اردوی آن مشتمل برسیزده عنوان و اکثر عنوانها برچند حصه مشتمل است و بر خلاف حصه زبان دری که همه رباعیات پراز جوش و جسارت حیرت بخشی میباشند در حصه زبان اردو قطعات بیشتر و رباعیات کمتر میباشند و فردها هم دارد بعضی از ین قطعات کامل بزبان دری هستند و بعضی قطعات ابیاتی دارند که کل بیت بزبان دری است عنوانها قرار ذیل اند :

۱ - مجلس مشوره ابلیس	۱۵ و نیم	صفحه
۲ - نصیحت بلوچ پیر به فرزند خود	۳	»
۳ - تصویر و مصور	۲ و نیم	»
۴ - عالم برزخ	۶	»
۵ - شهنشاه معزول (ایدورد هفتم)	۱	»
۶ - مناجات دوزخی	۱ و نیم	»
۷ - مسعود مرحوم	۳ و نیم	»

۸ -آواز غیب	۱ و نیم	صفحه
۹ -رباعیات	۶ و نیم	»
۱۰ - بیاض ضیغم لولایی کشمیری	۲۶ و نیم	»
۱۱ - بنام صدر اعظم حیدرآباد دکن	۱ و نیم	»
۱۲ -حسین احمد	نیم	»
۱۳ -حضرت انسان	۱ و نیم	»

مطالب بعضی ازین عنوانها را اختصار نموده عرض مینمایم :

(مجلس مشاوره ابلیس)

ابلیس با پنج نفر مشاور خود بر حالات موجوده آنروز تبادل افکار مینماید یکی از مشاورین نقشه روی کار رئیس مجلس(ابلیس)را مدح میکند که ایجاد حربه استعمار و استثمار سرمایه داران غربی چه صدماتی به عباد الله رسانده و پرو غرام کامیابی است مشاور اول در اثنای تائید نقشه استعمار که از کار ستانهای مهم است میگوید افیون این پلان مدهش بمزاج شرق خوب کاریگر افتاده اهل شرق را به نشه غفلت و غلامی و راحت جوئی عادت داده است حتی بعضی علما و صوفیه را خدام مستعمرین ساخته . اگرچه نماز و حج باقیمانده ولی تیغ جوهردار و بی نیام (جهاد و غزا) از دست مسلمانان افتاده و در کنج فراموشی زنگ زده و کند شده است اما مشاور دوم از جمهوریت اروپایی اظهار تشویشی مینماید ولی مشاور اول آنرا خطر نمیداند میگوید که رژیم و مسلک اوروپا یک لباس ظاهری است به حقیقت و آثار شهنشاهیت غرب در شرق ضرری نمیرساند مجلس ملت باشد یا رپارلمان یا زهم بخون و گوشت دیگران نظر دارد . نظام و مسلک اوروپا چهرهٔ روشن دارد ولی دلش از چنگیز تاریک تر است .

مشاور سوم میگوید اگر نظام جمهوری اوروپا روح امپریالزم را ضرر نمیزند اما جواب شرارت آن یهودی را که خواهد گفت ؟ اشاره به کارل مارکس و کمونزم میکند که استعمار و استثمار را سخت تهدید میکند . مشاور سوم هم این خطره را شدید میخواند که سیاست شرقی فرنگ را کامل بیحجاب و رسوا ساختنی است مشاور چارم آنرا

خطره نمیداند وغرب را کامل هوشیار میشناسد ولی مشاور پنجم بخود ابلیس خطاب میکند که من برفراست غربیهای مستعمر و سرمایه دار اعتماد ندارم روح مزدك (یعنی کمونست ها) دنیارا زیروزبر کردن میخواهد ولی ابلیس به مشاوران خود جواب میدهد که از کمیونزم آنقدر نمی ترسم وقتیکه خون اروپا نرا گرم کردم کارآنها رامیسازند کمونست ها یک مشت پریشان روزوآشفته مغزهایی هستند که باسوزن منطق مزدگی جامه گریبان چاکانرا رفو کرده نخواهند توانست ولی من از امت اسلامیه می ترسم که درخاکستر شان هنوز اخگر های آرزو پنهان است وخال خال اشخاص خطرناکی دارند که هنوز با اشك سحر وضو میکنند اگرچه آستین پیران حرم امروز ید بیضائی ندارد و به سرمایه داری مایل شده اندولی خوفست که شرع غرای محمدی(ص) باز زنده نشود که شرع پیغمبر (صلعم) مردآزما و مردآفرین و حافظ ناموس زنان است غلامی را از مرگ بترمیداند و دولت را از آلودگی ها تنزیه و منعم هارا امین موسازد. زمین را مال سلاطین نی بلکه ملك الله(ج) میداند این انقلاب فکر وعمل و این دین مبین را مبادا عالم بشناسد. غنیمت است که در خود مسلمانها یقین ضعیف گردیده است. خوب است که در مباحث بی فایده گرفتارند مثل سوالات آیا ابن مریم مرده یازنده است؟ از مسیح آینده مسیح ناصری مقصد است یا مطلق مجدد؟ صفات حق تعالی از ذات او جدا هستند یا عین ذات هستند؟ الفاظ کلام الله حادث هستند یا قدیم؟ اگر به این لات ومناتهائی که بنام علم می پرستند گرفتار بوده از عالم کردار (یعنی خدمت وجهاد اصغر واکبر فی سبیل الله) بیگانه مانند بیشمار غنیمت میشود چه تمام مهره های بساط زندگی شان دچار شاتمات میگردد. شما سعی کنید که مؤمن تا قیامت غلام بوده این جهان بی ثباترا برای دگرها بگذارند. ورنه اگر این امت بیدار شدند. حال ما و شما دچار زبونی و ناکامی است زیرا اسلام احتساب کاینات است.

عنوان دوم این اشعار اردو چنین است.

(نصیحت بلوچ پیر بفرزندخود)

در ین نصیحت ترجیح وادی وصحرای بلوچ را بردهلی و بخارا و کامیابی (غیرت) را در عالم تگ و دو وتحصیل هنری که شیشه (یعنی نفس خام ونرم) را سنگ خارا (یعنی پخته و آهنین) بسازد تزریق کرده میفرماید که اگر ملت مسلمان دین را ازدست داده آزادی حاصل کند تجارت خسران آوری خواهد بود زیرا دنیا را باز معرکه ومبارزهٔ (روح و بدن) در پیش است و مدنیت جدید درنده های خود را تشویق کرده اند .مصرع آخرین نظم را از حافظ تضمین فرموده اند بنده پیش مصرع اردوی آنرا ترجمه کرده تقدیم کردم .

اخلاص عمل راز نیاگان کهن جوی شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را

عنوان سوم (تصویرو مصور) نام دارد .

تصویر بمصور میگوید که من اثرخامه توام ولی حیف که ترا دیده نمیتوانم ، کاری بکن که ترا به بینم .مصور بجواب میگوید دیدن من برای تو فایده ئی ندارد مثل شرری که چشم بدنیا سی گشاید شرطیگانه دیدن من آن است که تو خود را به بینی .

البته اذکیا میدانند که مقصود اقبال مرحوم چیست ؟

من عرف نفسه فقد عرف ربه

* * *

عنوان چارم و پنجم و ششم ذم استعمار غرب و محکومیت شرق است که لزوم تلخیص آنرا نمی بینم زیراسیل استعمار بحمد الله قطع گردیده ، و این مطالب مکرر هم شده اند .

حصه هفتم مرثیه سید (۱) راس مسعود مرحوم است که طریق قدیم مراثی را پیروی نمیکند نه قصیده است و نه فریادهای ماتمی مبالغه آمیز دارد بلکه همان مطالب و نصایح ملی و نکات نفسیاتی که با روح اسلامی و مساسهای علمی و فلسفی که خاصهٔ طبع اقبال میباشند صورت یک ترکیب بند کوتاه و مجموعه معانی و فضایل دلخواه را گرفته است ولی تعریف راس مسعود و تاثر و تأسف قلبی علامه را کاملا اظهار میدارد .

حصهٔ هشتم تحت عنوان (آواز غیب) تلویم و تکدیر مسلمان موجوده است که آن آواز از عرش برین بوقت صبح میآید بدین مضمون .

که چرا حس تتبع و تحقیق را ضایع نموده ئی ؟ تو که مستحق خلافت ظاهری و باطنی میباشی چرا بیکاره شده ئی؟ آتش چطور غلام خس و خاشاك میشود؟ چرا از نگاه تو افلاك نمی لرزند؟ و سیارات آسمان چرا محکوم تو نیستند؟ جگر شانرا چرا چاك نمیتوانی ؟

اگرچه در رگهای توخون دوران دارد ولی گرمی افکار و اندیشه جسور نداری زیرا چشم های که نگاه پاك ندارد روشن میباشند ولی جهان بین شده نمیتوانند .

حصهٔ نهم رباعیات است که مطالب ضروریه بیداری و اتحاد ملی و جسارت و شجاعت جوانمردانه و مسلمانانه را بواسطه سیزده عدد رباعی تلقین و تزریق مینماید .

حصه دهم (بیاض ضیغم کشمیری) نام دارد که دارای (۱۹) بند است مثل (افکار محراب گل افغان) هربند یکموضوع جداگانه را که مناسب ایقاظ و تشویق و تشجیع کشمیریان است بحث میکند بعضی از قطعه های آنرا بنده بنظم ترجمه کرده ام که در اخیر کتاب درج شده است .

حصه یازدهم بمناسبت هزار روپیه است که صدر اعظم نظام دکن (سر اکبر حیدری) بطور اعانه یوم اقبال برای علامه فرستاده قطعه کوتاه و استغنای شخصی اقبال مرحوم از آن محسوس میشود .

حصه دوازدهم انتقاد یکی از علما بنام (حسین احمد) میباشد که او در کدام خطابه خود از بالای منبر در له ملیت و وطنیت چیزهای گفته بود که علامه آنرا خلاف اسلامیت میداند .

---

(۱) سید راس مسعود را شما در تلخیص اقبالنامه شناخته میتوانید

داوی

این قطعه کوتاه کاملاً بزبان دری است و بروزن و قافیه و بمفهوم شعر مشهور قدیم ساخته شده که .

حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از روم
زخاك مکه ابوجهل اینچه بوالعجبی است

حصه سیزدهم تحت عنوان (حضرت انسان) مناظر فوق العاده و بظاهر ناممکن را برای بشر ممکن بلکه آسان نشان میدهد و اهمیت حیات را بشرط داشتن نظر و اهلیت لازمه تاکید مینماید .

کتاب ارمغان حجاز به بحث (حضرت انسان) خاتمه مییابد .

علامه بانواب ذوالفقار علی خان در سمله (هند) باءحمـــد حیدر خان جنرال قونسول افغانستان وهمکاران افغان او .

علامه بانواب ذوالفقار علی خان در سمله (هند) باعضـــد حیدر خان جنرال قونسول افغانستان وهمکاران افغان او .

مزار علامهٔ مرحوم کـــه سنگ قبرآن در افغانستان لاجورد نشان شده است .

علامہ‌دروسط اعضای «ادارۂ معارف‌اسلامیہ» لاہور . (۱۹۳۳م) .

PROPERTY OF ACKU 4229

تصحیح لازم

اکثر غلطی های که صحیح آنرا قارئین کرام میتوانند باسانی بقوهٔ قرینه بفهمند در ینجا نگرفته ایم. تنها غلطیهای مهم یا آن غلطی‌های را که شدید موجب سوء تفهم قاریین شود، تصحیح کرده ایم :

غلط	صحیح	صفحه	سطر
دید	شدید	۴	۶
یربشین	یزیشین	۱۰	۱۰
موفقیت	موقعیت	۱۶	۵
نتوانست	نتوانست (۱)	۱۷	آخر سطر ۱۳
(مکاتبه)	مکاتبه	۱۸۰	۱۷
مشاغلل	مشاغل	۱۸	۱۹
یا	باز	۲۱	۱۴
تار	زار	۲۳	۲۲
میگیر	میگر	۲۳	۲۴
بطوری موتو	بطور موتوی	۲۴	۲
نخواهد کرد	نخواهند کرد)	۲۵	۲۰
حیس	حس	۲۷	۵
دوست دانت	دوست داشت (۳)	۲۷	۱۷
نود		۲۸	۱۰
وه	وسه	۲۸	۱۴
بی	ربی	۲۸	۱۶
غضر	غفر	۲۹	۱۸
راستکنا	استکنا	۳۱	۲۳
متمولین	و متمولین	۴۵	۲۳
قومها هما	قومها	۵۱	۱
لودین		۶۰	۱۰
مکاتب	مکاتیب	۶۶	۱

غلط	صحیح	صفحه	سطر	ملاحظات
الژك	الترك	٦٨	٢٢	
مدارس		٧١	٢٢	
ایرانی		٧٥		
کتاب	کتاب(			
ولی	•	٨٢	١٧	
می	•	٨٣	٣	
محمد اقبال	•	٨٣		سطر سوم حاشیه
فهمیده	فهمیدهٔ	٨٥	١٠	
است	ست	٨٥	٢٧	
مسیل	مسایل	٨٥	٢٨	
می جنکند	می جنگد(١)	٨٨	١٠	
رام کرشن	رامیکشن	٩٠	٢٣	
قاصله	قافله	٩٢	٨	
بهرین	بحرین	٩٣	١٣	
اکثر	اگر	٩٣	٢٢	
فروغ آن	فروع آن	٩٧	٣	
ریشه عصبیت	،	١٠٠	—١٧	(تکرار اینجمله زاید و غلط است)
استعمال	استعمار	-١٠٣	٢٥	
قر	فر	١١٢	٢٥	
سلجوم	مفهوم	-١١٣		سطر سوم پاورقی
مسلمانیت	سلمانیت	-١٢٣	٢٣	
غریب ها	غربی ها	—١٢٧	٢	
ریکتو	ریکت	—١١٥		سطر اول پاورقی
یلهلم	ویلهلم	-١١٥		سطر اول پاورقی
اصرار	اضرار	—١١٦	١٧	
سلح	صلح	—١٢٢	٢٢	
اسدآباد	الله آباد	زیرعکس نمره	( )	

کتبیکه‌ازطرف موسسهٔ انتشارات بیهقی

به مناسبت سمینار بزرگداشت سید جمال‌الدین‌افغانی عرضه‌میشود:

۱ـ سیدجمال الدین افغانی : عروة الوثقی (ترجمه ازعربی ـ عبدالله سمندر) .

۲ـ سیدجمال الدین افغانی : گزیدهٔ آثار(باهتمام دکتور سیدمخدوم رهین) .

۳ـ پوهاندعبدالحی حبیبی: نسب وزادگاه‌سید جمال الدین .

٤ـ سیدقاسم رشتیا : سید جمال الدین‌وافغانستان .

٥ـ محمدعثمان صدقی : سیدجمال الدین‌پیشوای انقلاب شرق

٦ـ دکتورعبدالحکیم‌طبیبی: تلاشهای‌سیاسی‌سیدجمال‌الدین

۷ـ دکتور عبدالحکیم طبیبی : تلاشهای سیاسی‌سیدجمال‌الدین‌افغانی (رساله‌انگلیسی).

۸ـ محمودابوریه : ندای سیدجمال الدین(مترجم ازعربی ـ بشار)

۹ـ رساله‌هاومقالات دربارهٔ سیدجمال‌الدین(باهتمام وتدوین حبیب الرحمن جدیر) .

۱۰ـ سیدجمال الدین درمطبوعات افغانستان(باهتمام صدیق رهپو) .

۱۱ـ محمود طرزی : مقالات (باهتمام‌دکتورروان فرهادی)

۱۲ـ استادعزیزالدین وکیلی : منظومهٔ بزرگداشت سیدجمال الدین افغان (خطاطی).